هفته نامه سیاسی،
فرهنگی ،اقتصادی
ورزشی

نسیم جنوب

دوازده صفحه ۴۰۰ تومان

پیش شماره ششم - چهارشنبه ۲۶ فروردین ماه ۱۳۷۷

ویژه‌نامه جشن فرهنگ
بوشهر - فروردین ۱۳۷۷
(ضمیمه نسیم جنوب - در ۸ صفحه)
« ستاد برگزاری جشن فرهنگ »

چرا می‌خواهید آزادی بیان را سلب کنید؟

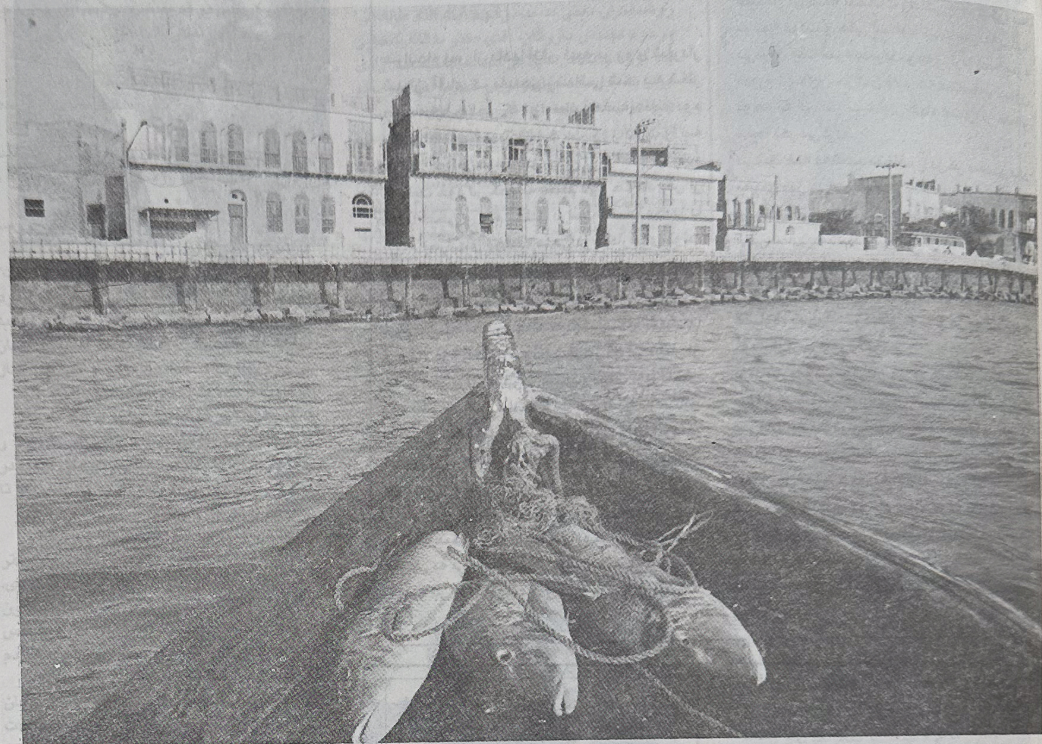
سخنرانی دکتر مهاجرانی در بوشهر

اطلاعیه مجمع پیروان خط امام در بوشهر در رابطه با قضایای اخیر

چالشی دیگر برای دولت خاتمی

بازیکنان بوشهری در جستجو

شاهین بوشهر و پشتوانه مالی





نقش
شیخ محمد حسین برازجانی
در قیام ضد استعماری مردم جنوب
«حجة‌الاسلام سید محمد حسن نبوی»

همگام با آزادی
مصاحبه‌ای با مبارز دشتستانی، اندیشمندی از استان بوشهر
دکتر سید محمد مهدی جعفری

ریشهر
به قلم
دکتر سید جعفر
حمیدی

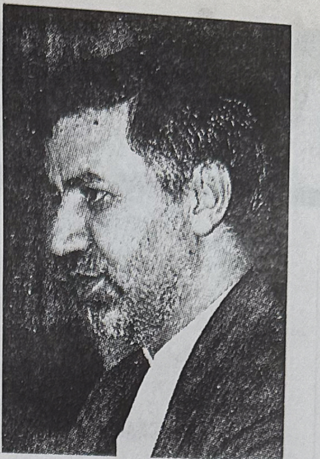
بازی‌های روح، آینه‌های آئین‌ها
نوشته ای از منوچهر آتشی

ماجرای کشته شدن کنسول انگلیس در بندر لنگه
ترجمه‌ای از حسن فرامرزی

بندر بوشهر
معتبر ترین بندر ایرانی خلیج فارس در دوره قاجار
تحقیقی از عبدالکریم مشایخی

اطلاعیه مجمع پیروان خط امام در استان بوشهر در رابطه با قضایای اخیر

با سلام و درود به روح بلند و ملکوتی امام امت (ره) و شهیدان والا مقام انقلاب اسلامی و با تبریک سال نو و عید سعید غدیر، عید ولایت و امامت.
همانگونه که مستحضرید قریب به ۱۰ ماه از جوشش انقلابی و آگاهانه شما ملت شریف در آفرینش حماسه عظیم دوم خرداد ۷۶ می‌گذرد. حرکت مسئولانه و غرور آفرین شما ملت مسلمان برای حضور فعال در انتخابات و تعیین سرنوشت خویش و کشور با گزینش جناب آقای سید محمد خاتمی، برگ زرینی در تاریخ انقلاب اسلامی به ثبت رسانید، یقیناً حضور و حمایت شما پدیدآورندگان این حماسه فراموش ناشدنی در تمامی مراحل پیشرو برای تحقق اهداف و برنامه‌های ریاست جمهوری حیاتی می‌باشد، چرا که عوامل و عناصر تمامیت خواه وانحصارطلب پس از اطمینان از عدم موفقیت و مقبولیت عمومی خود و پیروزی چشمگیر ملت و در پی آن تشکیل دولت آقای خاتمی همواره سعی بر آن داشته و دارند که به صورتهای گوناگون با دولت مردمی به مخالفت برخاسته و از هرگونه جوسازی و ایجاد بحرانهای کاذب به منظور جلوگیری و ممانعت از پیشبرد برنامه‌ها و اهداف رئیس جمهور محبوب و دولت منتخب ایشان کوتاهی نورزند. در همین راستا دستگیری شهردار موفق تهران جناب آقای کرباسچی باعث ایجاد تنش و التهاب ودرگیری شده و آرامش و تفاهم را در جامعه و درمیان ملت که زمینه و لازمه هرگونه توسعه، ترقی و پیشرفت کشور است در خطر انداخته و نهایتاً باعث کندی کار در امور اجرایی دولت خدمتگزار و مردمی خواهد شد، لذا از ملت افتخار آفرین و هوشمند تقاضامندیم با حفظ آرامش عمومی جامعه فعالانه در صحنه حضور داشته و آگاهانه از ریاست جمهوری منتخب خویش و برنامه‌های ایشان پشتیبانی و حمایت نمایند.



سخنرانی دکتر مهاجرانی در بوشهر

در هنگام برگزاری جشن بزرگ فرهنگ در استان بوشهر، چند تن از شخصیتهای فرهنگی و سیاسی کشور نیز سخنرانی می‌نمایند، دکتر عطاءالله مهاجرانی، وزیر فرهنگ و آموزش عالی از جمله این افراد است که ساعت ۹ صبح امروز، چهارشنبه در سینما بهمن با هنرمندان دیدار و برای آنان سخنرانی می‌نماید. معاون هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز از جمله افرادی است که در ایام برگزاری جشن بزرگ فرهنگ برای هنرمندان سخنرانی می‌کند، مراسم سخنرانی کاظمی، امروز ساعت ۱۷ - ۱۹ در سالن شهید باهنر برگزار می‌گردد. اما در این ایام یک چهرهٔ سیاسی نیز به سخنرانی خواهد پرداخت، تاجزاده معاون سیاسی وزارت کشور نیز عصر روز پنج‌شنبه ۷۷/۱/۲۷ در ساعت ۷ - ۵ در سالن شهید باهنر در جمع هنرمندان به ایراد سخنرانی می‌پردازد.
همچنین در ایام برگزاری جشن فرهنگ، جلسه پرسش و پاسخی نیز با حضور معاون مطبوعاتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و در جمع ارباب مطبوعات و شرکتهای تبلیغاتی برگزار می‌گردد، این جلسه پرسش و پاسخ ساعت ۹ صبح روز جمعه ۷۷/۱/۲۸ در سالن کوثر برگزار می‌شود.

زندانی شدن کرباسچی چالشی دیگر برای دولت خاتمی

• حسن لاوری

سرانجام پس از ماهها آتش تهیه بر روی شهردار تهران، آقای کرباسچی زندانی شد. به نظر می‌رسدکه جناحی که بواسطه حماسه عظیم دوم خرداد لطمات شدیدی دید، هر روز دولت را به چالشی فرا می‌خواند. این جناح برای جبران عدم موفقیت خود در حماسه عظیم دوم خرداد پس از مدتها گیجی و عدم تحلیل درست قضایا مجدداً با ایجاد بحرانهای مختلف سعی در ناکارآمدی دولت دارد. بحرانهایی از قبیل کشاندن مکرر وزراء به مجلس، تشنج در مقابل دانشگاه تهران، ضرب و شتم نماینده مجلس، حمله به اجتماعات و سینماها و و بالاخره زندانی نمودن شهردار تهران نشان از سعی آنان برای منحرف ساختن دولت ازپرداختن به مسائل اساسی جامعه و سرگرم شدن به مسائل جانبی و نهایتاً به شکست کشاندن دولت مردمی خاتمی و به کرسی نشاندن شعارهای تبلیغاتی خود را دارند.
راستی قوهٔ قضائیه در مقابل این اقدام خود چه هزینه سنگینی را پرداخت خواهد کرد؟ بی‌اعتمادی عمومی به قوه قضائیه در جامعه سبب گسترش ناامنی، بی‌عدالتی، تشنج و هرج و مرج و خواهد شد.

مردم ، شهر بزرگ و درهم ریخته تهران را با معضلات بسیارش ، قبل از تصدی کرباسچی به سمت شهردار این شهر را دیده‌اند و پلها، اتوبانها، فرهنگسراها و صدها امکانات رفاهی در جنوب، شمال، شرق، و غرب تهران را نیز امروز مشاهده می‌نمایند و در شهرداریی که قبل از تصدی آقای کرباسچی تمام هم و غم خود را با بودجه دولت صرف جمع کردن زباله می‌نمود، امروز با وجود ساختن آن همه امکانات رفاهی و فرهنگی، به بودجه دولت و حتی استانها کمک می‌نماید. آیا می‌توان گفت سوء مدیریت وجود دارد؟ اصلاً سوء مدیریت عنوان جزایی دارد که متاسفانه بدون توجه به این امر به عنوان اتهام ایشان در صدا و سیما ذکر می‌گردد.
بی‌شک همه معتقدند متخلف را در هر منصبی باید به پای میز عدالت کشانده، محاکمه و مجازات نمود. هیچکس از مجازات نمودن متخلفان ناراضی و ناخرسند نیست، اما نارضایتی زمانی است که عدالت برای تمامی افراد و اشخاص یکسان صورت نگیرد.یکی رابه صرف اعتراف متهمین که مبنای قضاوت نمی‌باشد زندانی کرده و در مواقعی به گونه دیگر برخورد نمود.
زندانی نمودن شهردار تهران کشاندن دولت به مسائل حاشیه‌ای و تشنج‌زا می‌باشد و آقای خاتمی می‌بایست با درایت و دوراندیشی و پرهیز از تشنج بر چنین مشکلی فائق آید و موضوع را با تدبیر حل نماید چون به نظر می‌رسد که حملات و هجومهای جدیدی در راه است. مردم نیز باید با هوشیاری و تیز بینی مراقب اوضاع باشند وبا حمایت و پشتیبانی از دولت آقای خاتمی همچنان که در دوم خرداد نشان دادند مخالفان را پاسخی محکم دهند.

۸ تئاتر از ۵ استان در جشن فرهنگ

از جمله برنامه های جشن بزرگ فرهنگ، اجرای تئاتر توسط گروههایی از استانهای بوشهر، فارس، خوزستان ، هرمزگان و کهکیلویه‌وبویراحمد می‌باشد. تئاتر «هتل هتل» کاری از کهکیلویه و بویراحمد است به نویسندگی و کارگردانی جواد موسوی که امروز- چهارشنبه - در سالن جهاد سازندگی به نمایش گذاشته خواهد شد. همچنین امروز تئاتر «هجوم» به کارگردانی علی رضائی نیز از استان هرمزگان در آمفی تئاتر علوم پزشکی به روی سن خواهد رفت. در روز پنج شنبه ۷۷/۱/۲۷ نیز شاهد اجرای سه تئاتر از استانهای فارس و کهکیلویه و بویراحمد می‌باشیم. در این روز تئاتر «تی یهٔ ری» به کارگردانی محمد علی پیرسبزی از استان کهکیلویه و بویراحمد در سالن جهادسازندگی به نمایش در خواهد آمد، همچنین دو تئاتر «گل بهار» به کارگردانی اصغر زیبایی نژاد و «ای بالک خبردار» به کارگردانی حبیب احمدزاده، هر دو از فارس به ترتیب در سالن سازمان تبلیغات اسلامی و آمفی تئاتر علوم پزشکی به نمایش درخواهند آمد.
در روز آخر برگزاری جشن جنوب نیز سه تئاتر دیگر از استانهای بوشهر و خوزستان به روی سن خواهند رفت. روز جمعه تئاتر «هفت سیوا» به نویسندگی و کارگردانی رمضان امیری از استان بوشهر در سالن سازمان تبلیغات اسلامی، تئاتر «سهراب» از استان خوزستان در آمفی تئاتر علوم پزشکی و تئاتر «کاکایوسف» نیز از استان خوزستان در سالن جهادسازندگی به نمایش گذاشته خواهند شد.
لازم به ذکر است که ساعات نمایش تئاترهای مذکور صبح از ۹ـ۱۱ و عصر از ۱۸/۳۰ - ۲۰ می‌باشد.

همایش علمی با حضور ۱۲ تن از سخنرانان صاحب نظر در امور فرهنگی از ۵ استان شرکت کننده در جشن فرهنگ از ساعت ۸/۵ تا ۱۲/۵ صبح و ٤ تا ۸ بعدازظهر روز پنجشنبه ۷۷/۱/۲۷ در دانشگاه خلیج فارس

برنامه های نمایش فیلم های سینمایی و فیلم های کوتاه فیلم سازان آماتور از استانهای شرکت کننده در جشن بزرگ فرهنگ

عنوان فیلم سینمایی	صبح/ساعت	عصر/ساعت	محل نمایش
«بازمانده» کارگردان : سیف الله داد	۹-۱۲		سینما بهمن ۷۷/۱/۲۶
« آبادانیها » کارگردان : کیانوش عیاری		۱۶-۱۹	سینما بهمن ۷۷/۱/۲۶
« ناخدا خورشید » کارگردان : ناصر تقوایی	۹-۱۲		سینما بهمن ۷۷/۱/۲۷
فیلم کوتاه ناصر تقوایی		۱۶-۱۹	سینما بهمن ۷۷/۱/۲۷
« سرزمین خورشید » کارگردان : احمد رضا درویش	۹-۱۲		سینما بهمن ۷۷/۱/۲۸

برنامه های اجرای موسیقی محلی استانهای فارس ، خوزستان ، هرمزگان ، کهکیلویه و بویر احمد ، بوشهر

گروه موسیقی محلی	صبح / ساعت	عصر/ساعت	محل و تاریخ اجرا
۱ گروه موسیقی فارس ۲ گروه موسیقی کهکیلویه و بویراحمد ۳ گروه موسیقی دریا دلان بوشهر	۹/۳۰ ۱۱/۳۰		سالن شهید باهنر ۷۷/۱/۲۶
۱ گروه «لیمر» بوشهر ۲ گروه «باسیدون»بوشهر ۳ گروه هرمزگان	۹/۳۰ ۱۱/۳۰		سالن شهید باهنر ۷۷/۱/۲۷
۱ گروه خوزستان ۲ گروه «باسیدون»بوشهر ۳ گروه «مروارید»بوشهر	۹/۳۰ ۱۱/۳۰		۷۷/۱/۲۸
موسیقی محلی با حضور هنرمندان پنج استان		۲۱ ۲۳	ساحل خلیج فارس جنب پارک خلیج فارس ۲۶و۷۷/۱/۲۷
شروه خوانی با حضور شروه خوانان مشهور بوشهر		۲۱ - ۲۳	ساحل خلیج فارس جنب پارک خلیج فارس ۷۷/۱/۲۸

برنامه های شب انسی با قرآن ، شب شعر و قصه و نمایشگاههای جشن بزرگ فرهنگ

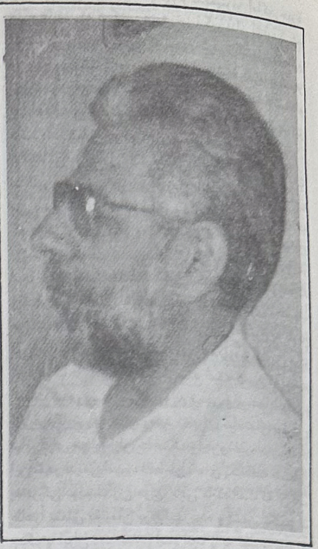
عنوان	محل اجرا
شب انسی با قران با حضور استاد خدام حسینی و قاریان بر جسته	مهدیه امام خمینی (ره)
شب شعر با حضور شعرای برتر استان های شرکت کننده	سالن اداره بندر
قصه خوانی با حضور نویسندگان بر جسته	سالن اداره بندر
نمایشگاه عکس و مطبوعات	سالن ورزشی علوم پزشکی
نمایشگاه نقاشی و طراحی	سالن ورزشی علوم پزشکی از
نمایشگاه صنایع دستی و مطبوعات	سالن حجاب
نمایشگاه خوشنویسی	خانه جوان

همگام با آزادی

مصاحبه با دکتر سید محمد مهدی جعفری

مبارز، محقق و اندیشمند بوشهری

«گفتگو از سید قاسم یاحسینی»



مقدمه

سید محمد مهدی جعفری یکی از شخصیتهای فرهنگی و مبارز استان بوشهر می‌باشند که برای استقرار جمهوری اسلامی و آزادی و استقلال سالها، متحمل زندان و شکنجه و تبعید شدند و در کنار بزرگوارانی همچون آیت الله سید محمود طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر علی شریعتی برای تحقق عدالت و آزادی تلاش کرده‌اند. ایشان دارای دو شخصیت شاخص، می‌باشند : از طرفی دانشمندی ژرف‌بین و عالمی نکته سنج که سالها درباره تاریخ اسلام، مطالعات قرآنی، نهج‌البلاغه شناسی و تحلیل جریان‌های معاصر حرکت اسلامی مطالعه و پژوهش نموده و دهها مقاله و کتاب تاکنون ترجمه یا تألیف کرده‌اند. دکتر جعفری یکی از برجسته‌ترین نهج‌البلاغه پژوهان معاصر ایران می‌باشند که پژوهشهای بسیار ژرفی درباره امام علی، سید رضی و نهج البلاغه انجام داده‌اند. کتاب معروف و مشهور ۸ جلدی «امام علی» یکی از ترجمه‌های خوب به یاد ماندنی ایشان می‌باشد که بی‌نیاز از هر گونه معرفی است. آخرین اثر منتشر شده از استاد جعفری کتاب ارزنده و نفیس «سید رضی» است که در سلسله انتشارات طرح نو منتشر شده است. از طرفی دیگر دکتر جعفری دانشمند گوشه نشین و انزوا طلبی نیست که آنچنان غرق در مطالعات و تتبعات ادبی و مذهبی باشد که سرنوشت توده مردم را از یاد برده و فارغ از غم مردم و دردهای آنان، صرفاً مشغول کارهای آکادمیک و علمی باشد. ایشان قبل از هر چیز مبارزی دلسوخته و مجاهدی مشفق‌اند که برای استقرار کلمه توحید و تحقق آرمانهای قرآنی و اسلامی سالها در زندانهای قصر، قزل قلعه، اوین، شهربانی و دژ برازجان و زندان یزد در کنار آیت الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی و ... حبس و اسیر بوده‌اند.

در نوروز امسال فرصتی دست داد تا گفتگوی بسیار مفصلی با ایشان درباره زندگی، مبارزات، خاطرات و آثارشان انجام دهیم که در ظرف چند شماره آینده متن کامل آن را درج خواهیم کرد. در فرصت حاضر، فشرده‌ای از این مصاحبه را با هم می‌خوانیم :

□ از آغاز زندگی خودتان بفرمایید.

● بسم الله الرحمن الرحیم. من در سال ۱۳۱۸ شمسی در قریه دهقاید - روستایی در شش کیلومتری برازجان - در خانواده‌ای روحانی و مذهبی، متولد شدم. حدود ۳ سال داشتم که پدرم را از دست دادم و به اتفاق مادرم به برازجان آمدیم. در برازجان به دبستان و دبیرستان رفتم. سالها نوجوانی‌ام مصادف بود با جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر محمد مصدق. در این سالها من در کنار تحصیل به مبارزه نیز روی آوردم و در حزب پان ایرانیست برای ملت ایران، که شاخه‌ای هم در برازجان داشت، عضو شدم و شروع به فعالیت کردم. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ من ۱۴ ساله بودم. پس از کودتا من نیز به نوبه خودم به نهضت مقاومت ملی که در برازجان هم فعالیتی داشت، پیوستم و اقدام به پخش نشریات و اعلامیه‌های نهضت ملی مقاومت کردم. در همین سالها بود که با کتابها و اندیشه‌های کسانی مثل آیت ا... طالقانی، مهندس بازرگان و محمد نخشب آشنا شدم. در سال ۱۳۳۷ دیپلم گرفتم و برای ادامه تحصیل به دانشگاه شیراز رفتم و در رشته ادبیات فارسی شروع به تحصیل کردم. در سال ۱۳۳۹ در شیراز با همکاری جمعی از دانشجویان انجمن اسلامی «دانشگاه شیراز» را پایه‌گذاری کردیم که در تبلیغ اسلام و ترویج دین در دانشگاه و در میان دانشجویان نقش بسیار مؤثری داشت. در کنار فعالیت در تشکلهای دانشجویی از سال ۱۳۳۹ به فعالیت سیاسی نیز روی آوردم. در سال ۱۳۴۰ موفق به اخذ درجه لیسانس شدم و در همین سال برای ادامه تحصیل در رشته فوق لیسانس تعلیم و تربیت راهی تهران شدم. سال ۱۳۴۰ برای من سال سرنوشت سازی بود زیرا در این سال جمعی از روحانیون و روشنفکران دینی مانند مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، آقای دکتر یدالله سحابی یک گروه و تشکل اسلامی به نام نهضت آزادی ایران تشکیل داده بودند. من در شیراز آنها پیوستم ودرتهران مسئول شاخه فارس این گروه شدم.

در تهران من با همکاری جلال الدین فارسی، ابوالفضل حکیمی و مهندس عزت الله سحابی از جمله جوانانی بودیم که مطلقاً سلطنت را قبول نداشتیم و آشکارا در رد سلطنت و شاه اعلامیه‌ها نوشته و منتشر می‌کردیم. بدنبال همین فعالیتها بود که در روز ۲ خرداد ۱۳۴۲ من به همراهی مهندس سحابی، حکیمی و تنی چند توسط شهربانی و ساواک دستگیر و بازداشت شدیم و در دادگاه تجدید نظر نظامی من به اتهام اقدام علیه سلطنت به ۴ سال زندان محکوم شدم.

□ در زندان مثل اینکه با آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان هم بند بودید؟

● بله، ما از سال ۴۲ تا ۴۶ هم بند بودیم. در زندان آیت ا... طالقانی شروع کردند به برگزاری جلسات تدریس و تفسیر قرآن. من دروس ایشان را مرتباً می‌نوشتم و به طریقی به بیرون از زندان می‌فرستادم. همین یادداشتها بود که بعدها با عنوان «پرتویی از قرآن» منتشر شد.



□ مثل اینکه با مرحوم مهندس بازرگان هم همکاری علمی داشتید؟

● بله، من در زندان با مرحوم مهندس بازرگان در تدوین دو کتاب همکاری داشتم یکی باد و باران در قرآن و دیگری کتاب سیر تحول قرآن. البته در بیرون از زندان هم همکاریهای علمی زیادی با هم داشتیم.

□ مثل اینکه مرحوم طالقانی در زندان نماز جمعه هم برگزار می‌کرد؟

● مرحوم آیت ا... طالقانی در زندان که بودند به وجوب نماز جمعه اعتقاد داشتند. اما چون در آن زمان دکتر امامی نماز جمعه نیم بندی در تهران برگزار می‌کرد، آیت ا... طالقانی فقط خطبه نماز را می‌خواندند. من این خطبه‌ها را همگی یادداشت کرده‌ام که امیدوارم روزی منتشر کنم.

□ در چه سالی به زندان دژ برازجان منتقل شدید؟

● در سال ۱۳۴۴ بود که رژیم ما را به دژ برازجان تبعید کرد. در برازجان چون فهمیدند که من اهل برازجان هستم، مرا به زندان یزد فرستادند. در یزد بودم که اولین کتابم، که کار ترجمه آن را در زندان قصر در تهران تمام کرده بودم، با عنوان روش تربیتی اسلام منتشر شد.

□ بجز این کتاب در زندان چه کتابهای دیگری ترجمه کردید؟

● کتاب دیگر همکاریهای اجتماعی نوشته محمد ابوزهره، استاد دانشگاه الازهر مصر بود که از عربی به فارسی ترجمه نمودم، همچنین مقاله‌ای درباره امر به معروف و نهی از منکر از مودودی متفکر معروف پاکستانی نیز ترجمه کردم که در فصل نامه مکتب تشیع، که توسط آقایان هاشمی رفسنجانی، سید هادی خسروشاهی و محمد جواد حجتی کرمانی در قم منتشر می‌شد، به چاپ رسید.

□ چه سالی از زندان آزاد شدید؟

● سال ۱۳۴۶

□ گویا یک بار دیگر هم بازداشت شدید؟

● بله، در سال ۱۳۵۳ هم مدت کوتاهی توسط ساواک بازداشت شدم.

□ درسال ۱۳۴۶ بعدازآزادی از زندان چه کار کردید؟

● به مبارزه علیه رژیم پهلوی و تحقیقات و مطالعات مذهبی ادامه دادم.

□ در این سالها بود که شما کتاب امام علی را به فارسی ترجمه کردید؟

● جلد اول کتاب امام علی در سالهای ۳۴ و ۳۵ توسط آیتا... طالقانی به فارسی ترجمه شده بود. روزی بعد از زندان خدمت ایشان رفتم. مرا امر به ترجمه بقیه کتاب کردند. من به شرط اینکه ایشان بر کارم نظارت کنند، قبول کردم. و طی چند سال موفق به ترجمه متن کامل آن شدم.

□ شغل شما در قبل از انقلاب چه بود؟

● در سال ۱۳۵۴ موفق به گرفتن فوق لیسانس ـ ر رشته زبان و ادبیات عرب شدم. در سال ۱۳۵۳ در فرهنگستان زبان ایران مشغول به کار شدم که تا سال ۱۳۵۸ به طول انجامید.

□ بعد از انقلاب چه سمت هایی داشتید؟

● در سالهای ۵۸ و ۵۹ و در زمان وزارت آقای دکتر حسن حبیبی، معاون اول فعلی ریاست جمهوری، در کنار کار در دانشگاه تهران به سمت معاون پژوهشی تعیین شدم. در اولین دوره مجلس شورای اسلامی نیز به عنوان نماینده مردم دشتستان به مجلس راه یافتم.

□ شما یکی از پژوهندگان و نهج‌البلاغه شناسان برجسته کشور هستید. در رابطه با مطالعات وکارهای خود در این زمینه توضیح دهید

● از لطف شما متشکرم اما من قابل این همه الطاف نیستم. کارهای من در باب نهج البلاغه عبارت است از : پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، آشنایی با نهج البلاغه، آموزش نهج‌البلاغه و دوره ۵ جلدی پرتویی از نهج‌البلاغه که تاکنون دو جلد آن منتشر و جلد سوم در حال چاپ می‌باشد.

□ چه سالی و در چه رشته‌ای دکترا گرفتید؟

● سال ۱۳۶۷ در رشته زبان و ادبیات عرب

□ از چه سالی به شیراز بازگشتید؟

● از سال ۱۳۶۷ به دانشگاه شیراز رفتم و تاکنون در آنجامشغول به تدریس و تحقیق می‌باشم.

□ آخرین سمت شما در دانشگاه شیراز چیست؟

● ریاست کتابخانه میرزای شیرازی.

□ به جز کتابهایی که نام برده شد چه اثری منتشر کرده‌اید؟

● کتابی از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده‌ام با عنوان «نهضت بیدارگری در جهان اسلام» که در واقع ترجمه و تألیف است. در سال ۱۳۷۶ نیز کتاب سید رضی را به چاپ رساندم که در حال حاضر چاپ دوم آن باتجدید نظرواضافات زیر چاپ است.

□ جنابعالی در خارج از ایران نیز شخصیت شناخته‌شده‌ای هستید. می‌شود درباره فعالیتتان در آلمان توضیحاتی بفرمایید؟

● در آلمان در دانشگاه هامبورگ من عضو هیأت مدیره آکادمی علوم اسلامی دانشگاه هامبورگ هستم.

تالیفات :
- پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه
- آشنایی با نهج البلاغه
- آموزش نهج البلاغه
- پرتوی از نهج البلاغه (۵ جلد)
- فرهنگ پرتوی از قرآن
- سید رضی

ترجمه‌ها :
- روش تربیتی اسلام (محمد قطب)
- همکاریهای اجتماعی (محمد ابوزهره)
- امام علی بن ابیطالب (عبدافتاح عبدالله علائلی)
- نهضت بیدارگری در جهان اسلام

ویراستاری :
- پرتوی از قرآن (۶ جلد)

نوشتن مقالات متعدد در جراید، خصوصاًدایرةالمعارف تشیع

ای در نگاهت راز دریا

● رضا معتمد

بر دوش ساحل می‌نشینی، ای در نگاهت راز دریا
در قاب توفان می‌نشاند، چشم تو را اعجاز دریا

وقتی که می‌خوانی برایم، از عشق - این دیباچهٔ غم -
می‌بینم از طیف نگاهت، راهی به چشم انداز دریا

آشوب گرم سینه‌ات را، توفان مگر شعری سراید
هر روز و شب دل می‌سپاری، بر شعر توفان ساز دریا

ای کاش می‌شد در شبی سرد، میهمان چشمان تو باشم
یعنی شبی میهمانی موج، موج خطر پرداز دریا

من نیز در تشویشم اینجا، با موج درد خویشم اینجا
مثل تو ای آغاز توفان، مثل تو ای آغاز دریا

بازگشت

● شیرین تنگکیان

باز کن این هوای سنگین را
تا بسوی تو بال بگشایم
خسته از دوری توام ای دوست
در هوایت به حال می‌آیم

ریزش اشک باز خواهد کرد
راه مسدود بی‌تو بودن را
می‌دوم با طراوت باران
کوچه خلوت سرودن را
با صدایی گرفته می‌خوانم
دستهای مرا به دست بگیر
این وجود پر از سیاهی را
به حضور سپید خود بپذیر

می‌کشم دست التماسم را بر ضریح مقدس یادت می‌زنم
در هجوم تنهایی
با زبان سکوت فریادت
می‌نشاند حضور آبی تو
تب سوزان اضطرابم را
می‌رساند به فصل بیداری
داستان بلند خوابم را

می‌روم تا اجابت سبزت
تا شکوفه شود دل زردم
تاببینم شکفتن خود را

من بسوی تو باز می‌گردم



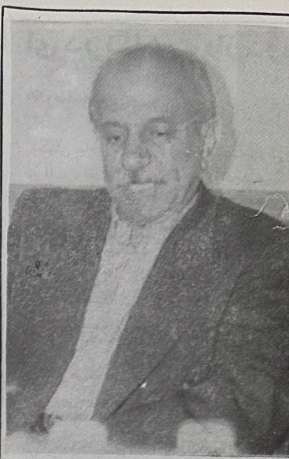
تنها

● روجا چمنکار - برازجان

چقدر تاریکی در اطرافم سوسو می‌زند
چقدر تنهایی.
قطرات سیاه اشک
در باغچه باریدن گرفته است
وتو گمان می‌کنی
که مقصر نبوده‌ای
ریحانه‌های من در قطرات سیاه اشک بیتوته کرده‌اند
و چه آسمان بزرگی
درون مردمکهایت دست و پا می‌زند
وتو گمان می‌کنی آسمان را نمی‌شناسی
چقدر زود خو گرفته‌ایم
به مرگ ستاره‌های بزرگ در شبهای کوچک قبل از خواب
به چهار فصل سال - پاییز -
و به پنجره‌های تنها و باغچه تنها
و به تاریکی
ومن، همان لحظه که چشمهایت را گشودی
دیدم
چه آسمان بزرگی درون مردمکهایت مرده بود
و تو گمان می‌کنی
قاتل آسمان نبوده‌ای؟!

ریشهر

به قلم دکتر سید جعفر حمیدی



ریشهر (rishehr) هنگامی که زنجیره بنادر قدیمی یا باستانی سواحل خلیج فارس را در یک خط شمالی جنوبی ادامه دهیم، پس از بندر هندیجان در ساحل رود تاب (زهره) می‌رسیم به بندر باستانی، معتبر و پررونق (مهروبان) که خود از سابقه تجاری مشهوری برخوردار است در امتداد این خط، بندر باستانی "سی‌نیز" یا "شی‌نیز" واقع است که امروز روستای "حصار" و بندر نفتی امام حسن، بین بندر دیلم و بندر گناوه جایگزین آن است، آنگاه می‌رسیم به بندر بسیار قدیمی "جنّابه" که بندر گناوه امروز بر جای آن نشسته است. آثار تاریخی، طاق نماها، سردابه‌ها و دیوارهای آجری و خشتی اطراف "سعدآباد" در قسمت جنوبی‌تر از گناوه نیز دلالت بر قدمت تاریخی این منطقه دارد و حدس زده می‌شود، که شهر معتبر "توّج" یا توّز" که بعضی از مورخان جای آن را نزدیک کازرون دانسته‌اند در نزدیکی همین سعدآباد بوده است. دنباله این زنجیره، می‌رسد به بندر "ریشهر" و اگر راه را بسوی جنوب ریشهر ادامه دهیم، بنادر باستانی بتانه، خورشید و نجیرم در انتظار ما است و آنگاه بندر پررونق و قدیمی "سیراف" را می‌بینیم، در میان این بنادر، بندرهای کوچک و بزرگ دیگر نیز روزگاری رونق داشته‌اند، ناگفته نماند که این بنادر باستانی، امروز به تاریخ پیوسته‌اند و از بعضی آنها فقط ویرانه‌هائی بر جای مانده و از بعضی دیگر، مثل توّج و خورشید و نجیرم و بتانه هیچ اثری نمانده یا در کنار بقایای آنها آبادیهای جدید خودنمایی می‌کنند همچنین باید گفت که این بنادر غیر از بنادر باستانی سواحل دریای عمان مثل جرون (هرمز) و "مقام" و "چیرو" و میناب است که هریک از آنها خود دارای تاریخ مفصلی است و جزایر معتبر و قدیمی این دو دریا مثل خارگ، کیش، قشم، هرمز و هنگام نیز در این زنجیره نیاورده‌ایم و درجای خود از آنها بحث خواهد شد.

در جغرافیای شهرهای ایران نام دو نقطه به عنوان ریشهر ذکر شده است، یکی ریشهر در نزدیک ارجّان (بهبهان) که از تاریخی وسیع و گسترده برخوردار است و دراینجا درباره آن بحث نخواهیم کرد ودیگری بندر ریشهر در نزدیکی بوشهر امروز، زمانی از اعتباری ویژه هم از نظر سیاسی و نظامی و هم از لحاظ بندری و اقتصادی بهره‌مند بوده است نام ریشهر به فراوانی در کتابهای تاریخی و جغرافیائی آمده است.

در تورات یعنی کتاب مقدس یهود که بین ۱۷۰ تا ۲۰۰ قبل از میلاد تدوین شده است از عیلام فرزند سام فرزند نوح سخن رفته است. همچنین از شکست "کدرلاعمر" پادشاه عیلام و چهار پادشاه دیگر از ملک سدوم و چهار ملک دیگر که دوازده سال "کدر لاعمر" را بندگی کرده بودند یاد شده است. اما از این که در آن زمان نام ریشهر یا "رشر"، وجود داشته است بعید به نظر می‌رسد.لیکن مسلماً شهر لیان در آن روزگار رونقی داشته است آثاری که امروزه از ریشهر بر جای مانده مربوط است به عهد عیلام یعنی از هزاره سوم تا میانهٔ هزاره اول قبل از میلاد، ظروف سفالی و اشیاء مفر غی، مجسمه‌هائی به شکل سر انسانی که در حوالی ریشهر و در نزدیکی محلهٔ شغاب یافت شده، قدمت و کهونت این منطقه و پیوستگی آن به یک تمدن دیرینه را به اثبات می‌رساند.

قلعه عظیم ریشهر که بقایای دیوارهای ویران شده آن بصورت تلهای عظیم، یک محوطه تقریباً ۱۲ هکتاری را احاطه کرده است و در ضلع شمال غربی آن آثار سنگچین دیوارهای آجری و سنگی برجهای بلند و محکم هنوز هم آشکار است، هزاران سال است که مشرف بر دریای پارس، جهانیان را می‌نگرد. کاوشهای باستانشناسی اگر چه محدود، اما با دقت در آنجا انجام گرفته است. این کاوشها در سال ۱۲۹۲ ش.۱۹۱۳ م. توسط هیأت باستانشناسی فرانسه به عمل آمده و برادران (پزارو) فرانسوی، در این نقطه و اطراف آن به کشفیاتی نائل شده اند وسفالهای رنگی منقوش و ابزار مفرغی و آجرهای مکتوب عصر پادشاهی "شوتروک ناخونته" را یافته‌اند. متأسفانه این اشیاء امروزه در ایران یافت نمی‌شود و باید مثل سایر آثار به غارت رفته، د رموزه لوور پاریس، یا سایر موزه‌های دنیا به جستجوی آنها پرداخت. در حقیقت بنای این ساختمان عظیم در عصر عیلامی و تکمیل و توسعه آن در دوره ساسانی، نشانه توجه و دلبستگی آنان به امور دریانوردی و استحکامات نظامی و سوق الجیشی بوده است. گرچه بعضی از سیاحان و مورخان متأخر بنای این قلعه را به پرتغالیها نسبت داده‌اند اما این عقیده، اشتباه محض است و پرتغالیها در هنگام تسلط بر خلیج فارس از قسمتی از این قلعه و منطقه بعنوان پایگاه نظامی دریایی استفاده کرده‌اند ونسبت دادن بنای اصلی آن به آنان مقرون به صحت نیست.

در اطراف دیوارهای قلعه نیز خندق‌های عمیق وجود داردکه از آب دریا پر می‌شده و راه را بر دشمن می‌بسته است. جالب توجه است که در این منطقه بهترین و پربارترین زمینهای کشاورزی وجود دارد که مسلماً در عصر آبادی قلعه، نظر به این موضوع حیاتی نیز داشته‌اند. با تأسف بیشتر، از زمان کشفیات فرانسوی‌ها به بعد، هیچگونه تحقیق علمی و باستان‌شناسی دیگر در این یادمان تاریخی صورت نگرفته است و امروزه بعنوان یک منطقه نظامی محصور به نرده‌ها و سیم‌های خاردار ، از ورود و خروج و بازدید مشتاقان و اهل تحقیق هم جلوگیری می‌شودو زمینهای کشاورزی حوالی آن نیز به مصیبت خانه سازی و خرید و فروش به بهای گزاف مبتلا شده‌اند.



ویرانهٔ دیوار وخندق قلعهٔ ریشهر

ریشهر از بنادر مهم و قدیمی بعد از اسلام نیز بوده است و رونق و آبادانی آن تا قرن شانزدهم میلادی یعنی تقریباً تا قرن ۱۰ و ۱۱ هجری ادامه داشته است. در بازارهای آن که امروز هیچ اثری از آنها نیست و حتی جای آنها هم معلوم نیست انواع و اقسام کالاهای تجاری از جمله مروارید، خرید و فروش می‌شده است محصولات کشاورزی، میوه‌هائی نظیر انگور، انجیر، سه‌پستان و خرما در این منطقه بخوبی بعمل می‌آمده است مخصوصاً انگور این نواحی که در چاه می‌کاشته‌اند و امروز نیز کم و بیش آثاری از چاههای انگور قدیمی در ریشهر و اطراف آن دیده می‌شود از مرغوبیت و وفور محصولات برخوردار بوده بطوریکه گفته‌اند از یک درخت انگور، تا سیصد من انگور هم برداشت کرده‌اند.

مورخان حدس زده‌اند که ریشهر تا قرن شانزدهم میلادی، دوهزار خانهٔ آباد داشته است. پس از توسعه و آبادی بوشهر، ریشهر تقریباً رو به ویرانی نهاده و آبادی آن به بوشهر منتقل شده است امروز ریشهر محله‌ای است از حومه بوشهر که در نزدیکی قلعه قدیمی ریشهر واقع است، خاکی حاصلخیز دارد وانواع سبزی و غلات و میوه‌های آن از مرغوبیت خاصی برخوردار است. مورخان و جغرافی نویسان درباره ریشهر نزدیک بوشهر و ریشهر نزدیک بهبهان اظهار نظرهای بسیار کرده‌اند بطوریکه گاهی این دو نقطه را با هم اشتباه کرده‌اند.

حمدالله مستوفی در کتاب "نزهت القلوب" که به سال ۷۴۰ هجری قمری تألیف شده است در مورد ریشهر گفته است «ریصهر، پارسیان آن را ریشهر خوانند ریشهر را لهراسب کیانی ساخت وشاهپوربن‌اردشیر بابکان تجدید عمارتش کرد شهری وسط (متوسط) است بر کنار دریای فارس و. هوائی بغایت گرم دارد حاصلش خرما وکتان ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و به تابستان بیشتر مردم آنجا به قلعه‌ها روند از بهر خوشی هوا.

ابن بلخی در کتاب فارسنامه که بین سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ هجری قمری تألیف یافته درباره ریشهر گفته است «شهرکی است بر کنار دریا، نزدیک قلعهٔ امیر فرامرزبن هداب، هوای آن گرمسیری است بغایت چنانکه مردم آن تابستان پوست بلوط (جَفت) را بر بدن می‌زنند و الا از عفونت هوا و ناخوشی آب، هیچکس جز مردم آن ولایت به تابستان آنجا نتواند بودن.»

اما چنان که پیدا است هم گفته‌های مستوفی و هم گفته‌های ابن بلخی مربوط است به ریشهر ارگّان یا ارجّان (بهبهان) زیرا چنین توصیفاتی در گفتارهای سایر مورخان در مورد ریشهر اخیر وجود دارد.

از سیاحان و مورخان دو قرن اخیر نیز نوشته‌هائی در ارتباط با ریشهر نزدیک بوشهر در دست است که از مشهورترین آنها یکی "محمد ابراهیم کازرونی" متخلص به نادری است که در عصر محمد شاه قاجار به این نواحی سفر کرده و یادداشتهای بسیار در این زمینه دارد او درباره ریشهر گفته است « و قریه ریشهر در اول شهری بوده است که قلعه بهمنی در سه قسمت قبلهٔ آن واقع است، به فاصله یک تیر تفنگ، و در آنجا آبهای گوارای شیرین از چاهها بیرون می‌آید و آثار عمارت قدیم در آنجا بسیار، اکنون آبادی قدیم ندارد و قریه نیز در یک فرسنگی واقع است که نیز قدیم البنا است.

عمارات عالی داشته از سنگ وگچ و آن را "دواس" می‌نامند و سه ربع فرسنگ فاصله دارد تا کنار دریا و مسجدی عالی بنا، در آن واقع و اهل آنجا معادل هفتاد خانوار هستند وکلاً شافعی مذهب و همچنین اهل قریه ریشهر، نصف آنجا شافعی مذهبند. دو مسجد در آن بر پاست و "بیدشهر" نیز شافعی مذهب و اهل حلیله (هلیله) اغلب اثنی عشری می‌باشند و آن نواحی را در کتب تواریخ شهر "سلخ" مرقوم داشته‌اند و کسب غالب آنها زراعت کم است و در ریشهر مشغول جولائی‌اند و چهار پنج دکان چادر باقی دارند و لبنیات ابوشهر را از آن قریه می‌آورند و با سفالین کوچک که "بگاره" می‌نامند در دریا تردد و آمد و شد به جهت معاملات می‌نمایند.

محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (۱۲۵۹ - ۱۳۱۳ هجری قمری) در کتاب "مرآة البلدان" درباره ریشهر بدین گونه اظهار نظر نموده است.

« ریشهر از آبادیهای دنیای قدیم بوده چنان که اسم او در جغرافیای قدیم با شرح و تفصیل هست و د ر قبرستان اطراف ریشهر، بعضی خمره‌ها پیدا می‌شود که طولش سه قدم ونیم و قطرش یکم قدم است، سرپوشی از گل بر روی آن گذاشته شده که بلند و برداشته می‌شود و معلوم می‌گردد که این خمره‌ها مدفن اموات ایشان بوده و این نیز دلیل است که ریشهر از شهرهای کهنه است زیرا که مرده را این قسم دفن کردن نه در طریقه اسلام است ونه در سبک مجوس رسم بوده، قلعه شهر قدیم ریشهر را پرتغالیها بنا کرده‌اند، اگر چه به زعم اهالی بلد، این قلعه از بناهای شاه عباس است، سطح این قلعه که حالا مخروبه است بیست و سه هزار و صدو یک زرع مربع است. در قبرستان اطراف شهر ریشهر سنگهای مزار که به خط کوفی مرتسم و منقور است یافت می‌شود و این سنگها باید از قبور لشکر اسلام که درفتح ریشهر کشته شدند و کسانی که بعد از مفتوح شدن این شهر به دست اعراب از مسلمین که در آنجا سکنی گرفتند باشد، ریشهر را عجم زیشهر و عرب "زیصهر" نیز گرفته‌اند.

اعتمادالسلطنه آنگاه نقل قولهائی از حمدالله مستوفی و یاقوت حموی کرده که همه آنها مربوط به ریشهر بهبهان است ودر حقیقت در این نقل قولها تداخلی بین دو ریشهر بوجود آمده است.

جغرافی نویسان اروپائی از جمله (گای لسترنج) در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرق و "آرنولد ویلسن" در کتاب "خلیج فارس" نیر درباره ریشهر اظهار نظر نموده‌اند و هر دوگفته‌اند که ریشهر در نزدیکی بوشهر واقع است اما به اشتباه تداخل بین دو ریشهر نیز گرفتار آمده‌اند.

آرنولد ویلسن گفته است «یکی از قدیمیترین اماکن حوزهٔ خلیج فارس که در کتب عتیق نیز مکرر بدان اشاره شده است، شبه جزیره‌ای است که شهر بوشهر د رانتهای شمالی ان واقع می‌باشد در سمت جنوبی این شبه جزیره، شهر "ری‌شهر" واقع بوده که حق تقدم بر بوشهر داشته و پیشاهنگ آن محسوب می‌شده است زیرا شهر بوشهر نیز مانند بندر عباس در دوره‌های نسبتاً اخیر احداث گردیده و شالودهٔ آن بر اطلال بلاد قدیمی قرار گرفته است، تاریخ ساکنین این شبه جزیره به زمان آبادی و عظمت بابل می‌رسد و ظروف سفالی و آجر وکتیبه‌های میخی متعددی که در سنوات ۱۸۷۲ و ۱۸۷۷ کشف شده و همچنین اکتشافات مهمی که در سال ۱۹۱۴ به توسط "پزارد" در آنجا بعمل آمده است، همهٔ این نکته را تأیید می‌نمایند ریشهر تا دوره‌های اخیر هم یکی از بلاد بحری محسوب می‌شده و حتی در نقشه‌های پرتغالی نیز که مورخ به تاریخ قرن شانزدهم و هفدهم است شهر مذکور، بزرگترین مرکز تجاری ساحل ایران قلمداد می‌شده است، همین که بوشهر احداث شد، ریشهر کم کم رو به تدّنی و انحطاط رفت و بالاخره کارش به جائی رسید که برای ساختمان بوشهر و سایر قرای مجاور ازآن جا سنگ و آجر و غیره می‌بردند، از این شهر قدیمی امروزه فقط خرابه‌های یک قلعه مستطیل به بزرگی دویست زرع مربع باقی مانده است که آن هم ظاهراً متعلق به زمان پرتغالیها بوده و قشون انگلیس در جنگ با ایران (۷-۱۸۵۶) ابتدا آنجا را به تصرف درآورده و جزء استحکامات خود قرار داده است، "ویرینگ" انگلیسی که در سنهٔ ۱۸۰۲ م. به بوشهر رفته است راجع به ریشهر چنین می‌نویسد: کاهی در میان خرابه‌های آنجا قطعات توپ و مجسمه‌های سنگی را به قیمتهای گزاف می‌خرند و مخصوصاً مواظبت دارند که اشخاص خارجی و بیگانه آنها را با دست خود آلوده نکنند، احتمال دارد که مجسمه‌های مذکور، تمثال مقدسین مسیحی باشد ولی احتمال قویتر آن است که این مجسمه‌ها مربوط به شاپور باشد خاصه که امثال آنها در خرابه‌های زمان ساسانیان زیاد یافت شده است اما امرزوه دیگر این قبیل آثار در بوشهر پیدا نمی‌شود». خرابه‌های ریشهر در دوازده کیلومتری بوشهر قرار دارند و به شماره ۱۲ در سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ملی ایران ثبت شده است.

شادروان اسماعیل رایین در کتاب دریانوردی ایرانیان، ریشهر را بدین گونه معرفی نموده است. "ویرانه‌های ریشهر مربوط به عهد عیلام یعنی هزاره سوم تا قسمتی از هزاره اول پیش از میلاد بوده، مشتمل بر بقایای دژ وسیع و ابنیه عهد عیلام و ظروف سفالی و اشیای مفرغی و آثار مختلف دیگر آن عهد است. در سال ۱۲۹۲ شمسی، ۱۹۱۳ م. از طرف هیأت باستانشناسی فرانسوی در ویرانه‌های مزبور کاوشهای علمی معمول گردید و علاوه بر سفالهای منقوش و اشیای مفرغی آثار ساختمانها و همچنین آجرهای نوشته شده متعلق به عهد "شوتروک ناخونته" از شاهان دوره معروف به عهد طلائی عیلام مربوط به هزاره سوم پیش از میلاد در اینجا به دست آمده. با توجه به اینکه خلیج فارس سر راه دریائی شوش و کشور عیلام به شبه قاره هند است، بخوبی می‌توان دریافت که شهر یاران عیلام به چه دلیل احداث پایگاه و ساختمان دژ و ابنیه مناسبی را در نقاط مختلف آنجا لازم تشخیص داده‌اند در حقیقت شبه جزیره بوشهر نیز جزئی از کشور عیلام در خاک فارس بوده و محل مناسبی جهت پایگاه دریائی و بندرگاه داشته که مورد استفاده شهریاران عیلام قرار گرفته است. در شبه جزیره بوشهر، علاوه بر ویرانه‌های ریشهر، ویرانه‌های دیگری بنام «تل بی تل» نزدیک آبادی سبزآباد در برزخ بین شبه جزیره بوشهر و کرانه خلیج فارس قرار گرفته است که با کاوشهای علمی منظم بهتر می‌توان به چگونگی تاریخی آن پی برد. ویرانه‌های باستانی دیگری هم بنام "شاه نشین" بین آبادیهای ریشهر و "رونی" واقع است که اثار قلعه آن هنوز باقی است."

آنچه مسلم است این است که پس از تمدن درخشان عیلامی که ده‌ها قرن در این منطقه پایدار ماند، تمدنهای دیگری نیز آثاری را در این نواحی از خود برجای گذاشته‌اند آریائی‌ها، پارسها، سلوکیها، پارتهاو ساسانیان همچنین خانوانهای بعد از اسلام، کم و زیاد، این منطقه را مطمح نظر خود قرار داده و به جهت توسعه قدرت خود در سواحل خلیج فارس، پایگاههای معتبر و مستحکمی، پیوسته در این سواحل ایجاد می‌کرده‌اند. و چنان که می‌دانیم هنگام تسلط پارسها یا هخامنشی‌ها بر سرزمین ایران، پادشاهان این سلسله مخصوصاً کوروش بزرگ و داریوش علاوه بر پادشاهی پارس، خود را شاه "افشان" یا "انزان" می‌دانستند اگر چه بنای شهر ریشهر را به اردشیر بابکان نسبت داده‌اند اما قدمت سکونت و زیست در ریشهر و اطراف آن به عصر عیلامی می‌رسد که سلسله‌های بعدی نیز نظر خاصی به آنجا داشته‌اند، زیرا هم از لحاظ تجاری و اقتصادی از ارزش واهمیت بسیار برخوردار بوده، هم از نظر نظامی و قدرت و اعتبار دریائی. از طرفی زمینهای حاصلخیز و بارور و نیز هوای مطبوع زمستانی و دریای نیلگون و آبی رنگ به اهمیت این سرزمین افزوده بود.

این منطقه در دوره‌های سه گانه وتمدن عیلام یعنی از هزاره سوم تا هزاره اول قبل از میلاد از رونق بسیار برخوردار بوده و از کشفیات باستانشناسی چنین برمی‌آید که روزگاری دراز شریان حیات و نبض زندگی در این منطقه پهناور جریان وسیعی داشته است.

بازی‌های روح، آینه‌های آئین‌ها

منوچهر آتشی

انسان در هراس و زاری زاده شد، همچنانکه نوزاد امروزین چنین زاده می‌شود. رها شدن در فضایی بیگانه و ناشناس، رو در روی طبیعت قهار و حوادث هولناک و «ناشناس» بزرگ! چه زمانی و چه عمر پرخلجانی لازم است تا «زهدان جهان» به گرمی و کام بخشی «زهدان مادر» شود؟ کی به این «زهدان جدید» - که هزاران بیگانهٔ گریان چون ما را در خود دارد - عادت خواهیم کرد؟ شاید هیچگاه وهرگز!

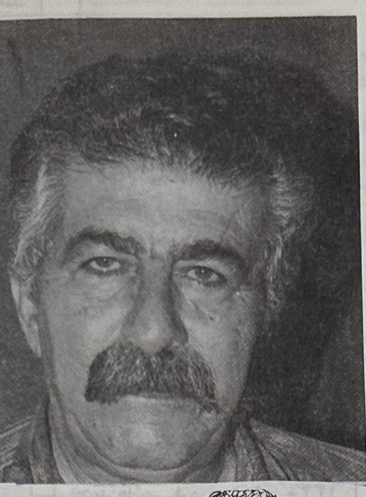
به جرات می‌توان گفت دربرابر هراس تولد نخستین، نخستین کنش‌ها و واکنش‌های انسان - در مسیر چاره‌گری - نخستین صورتهای هنری او را بوجود آورد. صورتهایی که در تبعیت از علت وجودی خود، خیلی زودمسیری آئین گرایانه را پیمود و رفته رفته در «قالب»ها، «اشکال» و «فرم»ها ماندگار شد.

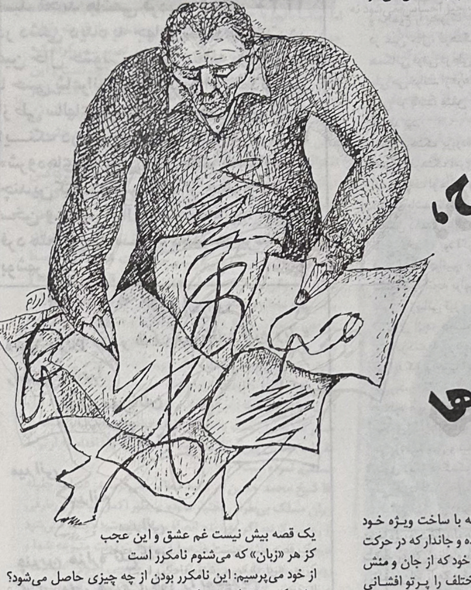
اگر گریه را نخستین واکنش موسیقایی ناخواسته انسان بدانیم، رقص، باتردیدی اندک، دومین هنر اوست که موسیقی اولیه را پی گرفته و موسیقی شکل یافته‌تر بعدی را به یاری طلبیده است. بی‌هیچ تردیدی، موسیقی و رقص نخستین، و سپس تمامی هنرهای بعدی - نوشتاری و اجرائی - آبشخور از «هراس»،«ازدست دادن»،«نشناختن»،«ابهام و سردرگمی» و «آرزومندی» - که خود ریشه در ترس وعدم اطمینان دارد - داشته‌اند، و به اعتقاد من، خواهند داشت. با این همه، همه هنرها، در عین حفظ خصلت ذاتی خود، یعنی «سوگ و هراس» اندک اندک، از صورت کنش‌های دور از اختیار، به صورتهای «آئین» و «بازی» گرایش یافته‌اند، و دراین گرایش و حرکت بوده که از حالتهای ساده بدوی، به سمت پیچیدگی و نظم، و کلاً (فرم) روی آورده‌اند. واژهٔ «بازی» - که خیلی مورد توجه من است - نباید برداشت نادرستی به کسی القا کند. بازی، به مفهومی، همان آئین است. منتهی آئینی که از محتوای ابتدائی و اولیه خود فاصله گرفته، مستعد شکل گرفتن و شکل عوض کردن شده تا بتواند برهه‌ها و حجم‌های ویژه‌ای از زمان را اشغال کند و خصوصیات «این زمانی» را استمرار بخشد. عمل و حرکتی که در ابتدا برای فرو نشاندن ترس و ارضای خاطر «ناشناس» خشمنده انجام می‌گرفت، رفته رفته به صورت «بازی» و «نمایشی» جهت سرگرمی، لذت، آرامش روح و درمان اندوه، و در نهایت به رفتاری زیبا شناختی تغییر سیما داد، و بعضاً هدف خود قرار گرفت.(من کوشش نخواهم کرد به پرخاش متداول بر اینگونه مدعاها«هنر برای هنر» پاسخی بدهم و کشمکشی را دامن بزنم که مذاق جنجالیان را خوش می‌آید. از طرفی، خود، طرفدار جنبه‌های تفنن آمیز چنان نظریه‌ای نیستم اما چون هنر را «آئین»،«اجرا»،«بازی» و روشنتر بگویم «رفتار» می‌دانم که هنرمند با عناصر هنری می‌کند، نهایت «فرم» را اصلی‌ترین صورت آئینی و اجرائی و نمایشی و رفتاری، در هنر می‌شناسم، بنابراین لازم می‌آید کمی به این مهم بپردازم:

۱- «فرم» د رهر هنری، رفتار است. در شعر، رفتار با وزن، در نقاشی، رفتار با خط و رنگ، در موسیقی، رفتار با طنین و صدا و اگر نقاشی‌های غارهای دوران کهن، منشائی از ترس و جادو داشتند، نقاشی امروز خود جادو و خود ترس است و جنبه ارجاعی به بیرون ندارد. از این رو «رفتار»ی را که می‌طلبد با رفتار نقاش کهن متفاوت است. نقاشی امروز فرم است. یا به تعبیر روشنتر «آئین»ی به خاطر «آئین» است. اگر شاعر «گاتا»ها یا ریگ ودا - اورادی را برای ارضای «ناشناس» و عموماً از سر ترس و بخاطر منافعی زمزمه می‌کرد، و این کار را در «معبد» انجام می‌داد، شاعر امروز با خود «ناشناس» و با خود معبد (که حالا در اندرون عناصر هنری است) سروکار دارد و مدام آنها را «عمل - یا کنش» می‌کند(البته شاعران دیروز، حتی پریروز، هم این کار را کرده‌اند: هر غزل حافظ هر غزل مولانا و هر فصلی از مثنوی او معبدی است سرشار از خدا. زیرا هر کدام یک «فرم»اندو یک «آئین»اند که همه چیز خود را در خود دارند.

هر غزل حافظ یک فضای مشخص، یا حجمی از رفتار است. اگر بخواهید زیبائی شعر را بیرون از این حجم جستجو کنید، چیزی به دست نخواهید آورد. اصولاً اگر شعری به این مرحله از کمال ساخت نرسد، فاقد آن شایستگی واکاوی خواهد بودو الوهیتی در آن قرار نخواهد گرفت.)

۲- فرم، «یاحجم هنری» در صیرورت و جابجایی و حرکت مستمر تکاملی خود (که لزوماً استمرار "خودشکنی"و"خودوایابی" را هم با خود دارد) مستمراً به ایجاد «وضعیت»های تازه می‌پردازد، و این وضعیتهای تازه‌اند که کار مضمون پراکنی‌های تازه را انجام می‌دهند. (دراینجا باید یادآوری کنم که کار مضمون با معنا فرق کلی دارد.) من در این مقوله با دوست فرزانه و همشهری خوبم دکتر محمد بینازاده موافقم که این «معنا» است که کهنه می‌شود و ایستا می‌ماند. اگر شما بپرسید: سنگ یعنی چه؟ و پاسخ بشنوید که: سنگ یعنی حجمی فشرده از شن یا خاک. شما «معنا»ی سنگ را دریافته‌اید، معنایی که همیشه ثابت می‌ماند.اما اگر سنگ را از دیدگاهی که مثلاً نور خورشید صبح، یا ظهر، یا عصر، بر آن می‌تابد بنگرید، دیگر دنبال «معنا»ی آن حجم نمی‌گردید، بلکه خود، با صورتهای متفاوتی از زیبائی، اندوه، شادی، دلتنگی، یا گوناگونی رنگ و سایه روشن و غیره روبرو می‌شوید که شاید تنها برای شخص شماست که حالاتی را ایجاد می‌کند ودیگری، با روحیه متفاوتی، حالات دیگری از آن «وضعیت»ها درمی‌یابد. این «حال افشانی»ها را می‌توان مضمون نامید. چون اگر بخواهیم خود واژه مضمون را معنی کنیم، ناچاریم بگوئیم که: مضمون کیفیاتی است که در ضمن یک چیز احساس می‌شود نه از خود آن چیز. بنابراین، این فرم است که با ساخت ویژه خود مادیت شعر را تشکیل می‌دهد، مادیتی زنده و جاندار که در حرکت و گردش «وضعی» خود، گرد انرژی درونی خود که از جان و منش شاعر و زبان او ساطع شده، مضامین مختلف را پرتو افشانی می‌کند. وقتی هم از زبان سخن می‌گوئیم، در عرصه هنر، منظورمان زبان به مفهوم عام آن نیست، بلکه منظور عنصری است که با آحاد آن فرم و فضا ایجاد می‌شود و به تعداد هنرمندان، متفاوت و مختلف است. همین زبان است که انرژی برگرفته از روحیه مستقل هنرمند را به نمایش می‌گذارد و ما می‌گوئیم: این اثر هنری قوی، این ضعیف است. حافظ می‌گوید:





یک قصه بیش نیست غم عشق و این عجب
کز هر «زبان» که می‌شنوم نامکرر است

از خود می‌پرسیم: این نامکرر بودن از چه چیزی حاصل می‌شود؟ عشق که عشق است و مکرر. یعنی «معنای» تازه‌ای، توسط هیچ هنرمندی از آن به دست داده نمی‌شود، اما هر هنرمند توانائی با «زبان» دیگری آنرا وامی‌گوید و صورت دیگری از آن را به «اجرا» درمی‌آورد. خواجو و حافظ، با شگردی خیلی مشابه، هردو از عشق سخن رانده‌اند. شباهتهای ظاهری گاه چنان است که می‌تواند ساده انگاران را به اشتباه بیندازد. ولی، هرگز، هیچ غزلی از خواجو، همذات و همرفتار غزل حافظ نمی‌شود. خواجو، استاد حافظ، نتوانسته زبانی با انرژی فشرده و جان حافظانه به وجود آورد تا نتیجه شعرش «صورت»ی کامل از وجود خودش باشد. در ساختار درونی خواجو پراکندگیهایی هست که به کلام او سرایت می‌کند و نمی‌گذارد شعرش شانه به شانه حافظ رقاصی و دست افشانی کندو جلوه‌های متفاوت به نمایش بگذارد.

باری، غرض از نوشتن این مقاله - فقط پرداختی به این ریزه‌کاریها نبود. بیشتر می‌خواستم به جنبه‌های آئینی و «بازی» بودن آثار هنری بپردازم، که البته تا حدودی در مقدمه مقاله، نشانه‌هایی از این برداشت عرضه شد. بد نیست با مثالی نه چندان هنری، این تلقی را صراحت ببخشیم:

می‌گویند اختراع شطرنج - این یکی از شگفت‌ترین و والاترین دست‌آوردهای فکری بشر - مرهون جنگ خونین دو برادر (شاید دو شاهزاده که برادر هم بوده‌اند) بر سر مدعائی یا ملکی بوده که استمرار می‌یافته بی‌آنکه پیروزی نصیب هیچکدام شود. فقط خون بوده که بر زمین ریخته می‌شده. در این میان - مثل همه حکایات آنچنانی وزیر با تدبیری پیدا می‌شود و شطرنج را اختراع (شاید هم به تعبیری کشف) می‌کند. (کشف امکاناتی که خانه‌های شطرنج به حرکت نامحدود مهره‌ها می‌دهند.) باری، وزیر با تدبیر شطرنج را پیش روی دو برادر می‌گذارد و می‌گوید، این میدان جنگ! فیل و وزیر و اسب و سرباز و...هم دارید. فقط خونریزی نمی‌شود. تا می‌توانید بجنگید. برنده این «بازی» این نبرد اندیشه، چرا برنده واقعی جنگ نباشد؟ جنگ اندیشه آیا دشوارتر و افتخارآمیزتر از جنگ با تیغ و تفنگ نیست؟ و با این ترفند جنگ طولانی دو برادر تمام شد. شطرنج در واقع یک نمونه روشن از تبدیل واقعیات به «بازی» است.

انسان، در بعد خداگونگی خود ودر جغرافیای خود ، از همان ابتدا می‌کوشید تا اشرفیت خود را بر جانوران درنده چهار پا ودو پا، از طریق تبدیل واقعیات ناهنجار به «آئین»ها و «بازی»های به هنجار، به نمایش بگذارد. خلق اسطوره‌ها، حماسه‌ها، افسانه‌ها، درامها و نمایشهای جنگی و عشقی، شمایل سازیها، و پرده‌های نقاشی و...همه نمونه‌های بی‌تردیدی کوشش آدمی، و بالندگی او از مرحله حیوانی و پرخاشگری به منطقه بلند انسانی و به سمت آفرینش زیبائی و ایجاد فضاها و وضعیتهای آشتی و اندیشه‌ورزی هستند. این مدعا حتی در عرصه ورزش هم مصداق‌های فراوان دارد: پرتاب نیزه، صورت «بازی شده» جنگ با نیزه است. کشتی، پرتاب خشت (یا دیسک)، مشت زنی، میل گرفتن و همه صورتهای «بازی» و «آئین شده» واقعیات هستند، شمشیربازی ، رقص چوبی، مسابقات تیراندازی و کمان کشی هم همچنین.

بنابراین: این «بازی»ها و «آئین»ها و آدمها که در ذات زیبا گرایانه خود، حقیقت وجودی و واقعیت‌های درونی انسانی والا را به نمایش می‌گذارند و او را اندک اندک از مرحله جانوری دور می‌کنند، نباید دست کم گرفته شوند.(از این روست که می‌گوئیم، هنری که انسان را به سمت نفرت و کین و کشتار فرا می‌خواند، هنر نیست. و اگر با هنر مشتبه شود هم، عمری کوتاه خواهد داشت. گرایش هرچه بیشتر هنر به عشق در تمام دورانها، گواه این مدعاست.)

یک طرف خطاب من نیز جوانان هنرمند و شاعرند تا بپذیرند که بیان و نمایش حساسیت‌های سطحی و بی‌شکل و گسیخته، که روی خط و سطح حرکت می‌کنند و فرم و ژرفا نمی‌گیرند، یا هنر نیستند، یا صورتهای شکل نگرفته و خام هنری هستند. هنرمند زمانی به مرحله کمال می‌رسد، که جان توانای خود را در «بازی»ها و «آئین»های نیرومند و پرتوافشان به نمایش بگذارد و هنرش تجسم هویت مشخص او باشد. وقتی در هنر از «سبک»،«شگرد» و «زبان» سخن می‌گوئیم، یعنی از جان و انرژی خود مایه می‌گذاریم تا اثری به وجود بیاوریم که تصویر وجود واقعی و درونی ما در آینه باشد. آینه آئین‌هایی که خود ما هستیم.

ژول ورن در بوشهر

• سید قاسم یاحسینی

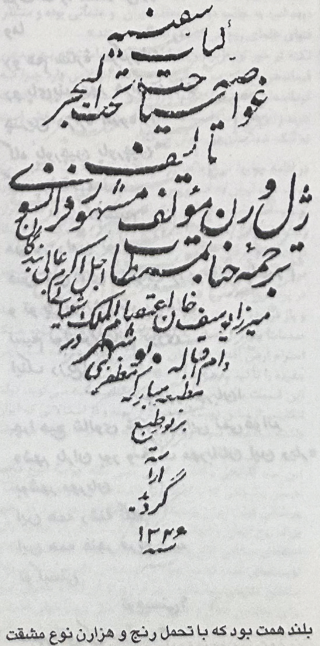
به تازگی کتابی از دوست ارجمند آقای علی میرانصاری با عنوان «اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، دفتر اول» توسط سازمان اسناد ملی ایران در ۶۵۸ صفحه قطع وزیری منتشر شده است. این کتاب، زندگی، آثار و اسناد نویسندگان، شاعران ، مترجمان و محققانی است چون علی محمد آزاد، حسین ادیب‌السلطنه سمیعی، ادیب‌الممالک فراهانی، اشرف‌الدین قزوینی «معروف به نسیم شمال»، پروین اعتصامی و یوسف اعتصامی. کتاب از نظر تاریخی و تحقیقی دارای ارزش بسیاری است و از این پس محل مراجعهٔ محققان و پژوهندگان مسائل تاریخ ادبیات معاصر ایران خواهد بود.

نکته‌ای که انگیزه تحریر این یادداشت شد، ذکری است از کتابی به نام «سفینه غواصیه» یا همان بیست هزار فرسنگ زیر دریا، تألیف رمان نویس تخیل پرداز معروف فرانسوی "ژول ورن". آقای میرانصاری در صفحهٔ ۱۸۷ کتاب در ذیل آثار یوسف اعتصامی (پدر پروین اعتصامی) چنین مرقوم فرموده‌اند: « این کتاب از ژول ورن است که اعتصامی نخستین بار پس از ترجمه، آن را در مجلهٔ گنجینهٔ فنون چاپ کرد». در صفحه ۱۸۸ نیز پس از ذکر جملهٔ «سیاحت‌البحر، تهران، بی‌تا» در پاورقی آورده‌اند:«این کتاب ظاهراً همان سفینهٔ غواصیه است که پس از تبریز در تهران به چاپ رسید».

برخلاف نظر محقق ارجمند، سفینهٔ غواصیه نه درتهران بلکه در بوشهر به چاپ رسیده است. در باب چاپ این کتاب در بوشهر اطلاعاتی وجود دارد که ذکر آن دراینجا خالی از فایده نیست.

مرحوم یوسف الملک آشتیانی (پدر پروین اعتصامی) کتاب « سفینهٔ غواصیه یا بیست هزار فرسنگ تحت البحر» را در سال ۱۳۱۹ هجری قمری از متن فرانسوی به فارسی ترجمه کرد.قسمتهایی از این ترجمه به صورت پاورقی در سال ۱۳۲۰ قمری در مجلهٔ «گنجینهٔ فنون» درتبریز به چاپ رسید اما این رمان به پایان نرسیده بود که گنجینه فنون به دلیل فشار محافل مخالف آزادی فکر و اندیشه در تبریز برای همیشه تعطیل شد. یوسف الملک کل ترجمه را برای چاپ به بوشهر فرستاد. در آن سالها بوشهر از رونق تجاری و فرهنگی خاصی برخوردار بود. به تازگی آقا لبیب الملک شیرازی باهمکاری میرزا عبدالحمید خان متین السلطنه چاپخانه و رورنامه‌ای بنام «مظفری» به راه انداخته بودند.

آقا لبیب الملک فردی دمکرات منش و آزادی خواهی



بلند همت بود که با تحمل رنج و هزارن نوع مشقت و سختی موفق به راه‌اندازی چاپخانه‌ای و روزنامه‌ای در بوشهر شده بود. او ضمناً ناشر نیز بود و برخی از کتب ادبی و هنری را در چاپخانهٔ خود به طبع می‌رساند.مظفری ترجمه رمان ژول ورن را دو سال قبل از انقلاب مشروطیت به صورت پاورقی طی چندین شماره در «مظفری» که هر پانزده روز یکبار در شهر بوشهر به چاپ می‌رسید، به چاپ رساند. سپس کل اثر را نیز در سال ۱۳۲۶ هجری قمری در کتابی با قطع وزیری به چاپ رساند. تا آنجا که ما اطلاع داریم، کتاب سفینهٔ غواصیه اولین اثر از ژول ورن است که در جنوب ایران و بوشهر چاپ شده است. امیدوارم روزی کتاب نگونبخت «صد سال مطبوعات بوشهر» تألیف اینجانب، که حدود سه سال است چاپ شده اما به دلیل فرهنگ دوستی برخی از مسئولان فرهنگی شهر هنوز در چنبرهٔ اداری اسیر مانده است، به بازار کتاب راه یابد. داستان سفینهٔ غواصیه را به تفصیل در آن کتاب شرح داده‌ام.

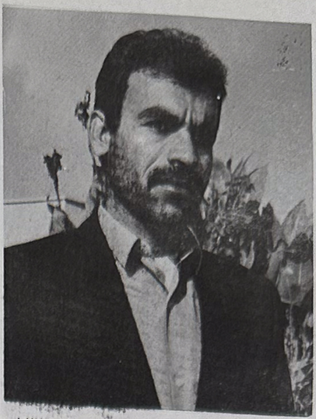
باری! روزگاری، مشاهیر علم و ادب از تبریز، و اکناف ایران کتابهایشان را برای چاپ به بوشهر ارسال می‌کردند اما امروز نویسندگان بوشهری مجبورند نازکش ناشران غیر بوشهری باشند.

یادداشتم را با بیت دوم از سر تیتر هفته نامه سنگلاخ، که سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ در روزهای یکشنبه در بوشهر به چاپ می‌رسید، به پایان می‌رسانم که شعرش با اندکی تسامح هنوز هم کم و بیش مصداق دارد.

بوشهر بود مرکز امید و کسب و کار
اکنون چگونه است؟ سرائی چو دیولاخ.

خاک مهربانان

ای ابتدای آیینگی خاک
لب تشنه‌ترین دریا بار
ای غریب ابدی
با فوج فوج غریو فرو خفته
با موج موج نغمه‌های مهاجر
دستی در دست شمس تبریزی
با کشکول تهی
درویش جاودانهٔ این بوم -
دستی به دست حافظ شیراز
پای کوبان و غزلخوان
فایز را
ریاضت فانوس می‌آموزی
جالینوس می‌کنی
کودکان پابرهنهٔ دریا را.
دستی نه جام باده و
دستی نه زلف یار
اینجاهر آنچه هست
شور لوبیی است بی‌امان
در دست نیست
جز تارو پود جانی گدازناک
بوشهر مهربان من ای بهترین
سلام!
عمری چنین تکیده و خاموش
گویای رازهای سرخ
اما آرام
خوانای زخم‌های آبی
غزلهای دریایی
آنک طلسم عطش
بر لبان خشک بی‌تابی
بی‌تابترین آتشفشان خاموش
تنهاترین مرز فراموش.
بوشهر مهربان من ای تابناک
بر خاتم خلیج
اینک به من بگو!
آن فانوس‌های رعنای آبناک
اسیر کدام تنگهٔ تاراجند؟
با من بخوان اینک
«یاری اندر کس نمی‌بینیم»
بیدارا
من و تو هرگز «چشم یاری» نداشتیم.
اما «آب حیوان»
همواره از ساحل ما
عقاب آفتاب را
در آسمان پرواز می‌دهد،
بی‌آنکه کسی «خضر فرخ پی» را سراغ بگیرد.
فریاد کن فریاد!
قدمگاه خضر اینجاست.
از «گل‌های شکوفا»
«عندلیبان» چشم انتظار
ترنم خورشید
جان فشانی باد و باران
«حق دوستی»
دریغا
دریغا
که رندانه نگاهی نمی‌پرسد.
وهیچ پرنده‌ای حتی
بر شاخسار نخلی



سید محمد هاشمی فرد، در بهمن ۱۳۴۰ در دشتی دیده به جهان گشود•طراوت در عین حال خشونت طبیعی منطقه روح وی را با حسی شاعرانه درآمیخت و این بودکه پس از طی سالهای کودکی به سرودن روی آورد. اینک در شرجی بوشهر و ترنم دریا «شروه‌های شیدایی» اثر منتشر شدهٔ اوست. چندین کتاب منتشر نشده از جمله «منظومه سخن و عاشقی» آماده چاپ دارد. هاشمی فرد متخلص به ساجد دبیر دبیرستانهای بوشهر است.

نمی‌سراید:
«شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار»
راستی بوشهر!
خاک مهربانان
تا کی ...؟
میدانی
میدانم
میدانی
چندین هزاره تلخ کام
گدازه‌های غربت خود را نوشیدیم
و هیچ دستی
احساس گونه‌های تفتیدهٔ ما را
به التیام نگفت
و هیچ چشمی برای عبور ما
جاده‌ای جز چاه هولناک
چاره نیندیشید
هر کس که نه از جنس شرجی و شبنم بود
مرگ ما را لبخند می‌زد
وما
دو هم ستارهٔ سرگردان
دو پای‌بند عهد حرارت دلها
چندین هزارهٔ اندوه را
گاه پاورچین پاورچین
گاه پرشتاب
گذشتیم
من در دامن تو
حس شن های ملتهب را بر خاطر پاشیدم
و تو با آن تش باد بی‌امان
نسیم نوازش جانم بودی
اینک دریغ!

بوشهر مهربان!
چرا هیچ شالوی شروه سرایی نمی‌خواند
«شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار»
بوشهر مهربان
این همه دشنهٔ نگاه
این همه خنجر فریب ...
تو کیستی
توچیستی؟
«مهربانی کی سرآمد»؟
هان!

اقتباسی اندیشمندانه در رویارویی فرهنگ ها؟!

• یونس قیصی‌زاده

پیش از اقتباس هر مفهوم فرهنگی، باید درباره ضرورت نیازمندی خود به آن بیندیشیم و وقتی ضرورت آن محرز گردید، با آگاهی از ماهیت و علت وجودی آن مفهوم، خود را از تسلیم کورکورانه به مفاهیم وابسته‌اش در منظومه فکری خاص غرب ایمن داریم.

فرهنگ به مفهوم عام خود، روش زندگی کردن و اندیشیدن است و حاصلی از مجموعهٔ دانسته‌ها و تجربه‌ها و اعتقادات یک قوم‌است و بعبارتی استنتاجی است که ملتی طی قرنهای متمادی از دریافت خود از زندگی کرده‌اند. به همین جهت یکی از موجبات غنای فرهنگ را، درازی عمر صاحب آن می‌دانند، زیرا فرهنگ مجموعه ارزشها و آئین‌های خوب است و هر چه زمان بیشتر بر قومی گذشته و فرصتهای بیشتری به دستش داده شده افزونتر خواهد توانست سرمایهٔ معنوی ذخیره کند و آئین‌های بهتری را جایگزین آئین‌های بدتر سازد. همچنین هرچه ملتی درنشیب و فراز و تجربه اندوزی قرار گیرد، فرهنگی باروتر بدست می‌آورد. فرهنگ، بهترین موازین اخلاقی و معتقدات مذهبی و تفکرها و آداب و سنن را می‌گیرد و خود را از آن می‌پرورد. مانند زنبور عسل که شیرهٔ گلهای گوناگون را می‌مکد و عصارهٔ آنها را تلفیق می‌کند و مجموع را بصورت عسل بیرون می‌آورد.

در عین حال، فرهنگ محصول کار گروهی و نتیجه کوششهای همگانی قومی در طی دورانهای متوالی است. آنچه راکه سجایای ملی می‌خوانند از فرهنگ حاصل می‌شود، هرچه فرهنگ باروتر و غنی تر باشد، منش و خصوصیات روحی یک قوم نیز پُرمایه تر خواهد بود.

لیکن فرهنگ پرورده نمی‌شود و باقی نمی‌ماند مگر در پرتو تحرک. فرهنگ امری زنده است، بنابراین باید تحرک و رونده باشد. توقف او مرگ اوست. چه اگر فرهنگ طبع منعطف و سیال نداشته باشد، تابتواند خود را پیوسته با نیاز و آرمانهای دارندهٔ خود تطبیق دهد، از پای درخواهد آمد.

نابجا نخواهد بود اگر انسان را در یکی از تعریفهایش "موجود فرهنگی" بخوانیم، موجود فرهنگی کسی است که در زندگی به سطح و به آنچه برآورندهٔ حوایج اولیه است اکتفا نمی‌کند، طالب عمق و زیبائی نیز می‌باشد. این عمق در چیست؟ جُستن چیزی در ورای آنچه بوسیله حواس دریافته شود. مثلاً انسان از منظره یک درخت به وجد می‌آید ولی به همین اکتفا نمی‌کند، درصدد بر می‌آید که از چوب این درخت کِشتی بسازد. باز قدمی دیگر فراتر می‌رود، یعنی می‌کوشد تا این کشتی را به طرز زیبایی بسازد، یا منظره همین درخت را بر پرده نقاشی تصویر کرده یا در قطعه شعری بگنجاند، این حاکی از روح فرهنگی و جُستن عمق است. در پرده نقاشی و شعر عمقی است که در منظره درخت نیست.از سوی دیگر به کمک فرهنگ است که زمان گذشته به حال پیوند می‌خورد، بشر به وسیله فرهنگ توانسته است آستانه محدود زندگی خاکی را درنوردد و به کمک تاریخ و ادبیات و هنر به گذشته دور برود و نیز با ایجاد آثاری که گمان می‌کند بعد از او برجای خواهد ماند، حیات خود را در آینده بگسترد.

گفتیم که فرهنگ زنده است. و همین خاصیت زنده بودن به او جنبه پذیرندگی داده است. آغوش پذیرنده دارد واز هر جا و هر چه راکه مایهٔ تقویت و بالندگی خود می‌یابد می‌گیرد، در مقابل از خود نیز می‌دهد. با داد و ستد خود را زنده و شاداب نگه می‌دارد. این داد و ستد البته تا زمانی می‌تواند به نحو مطلوب جریان یابد که فرهنگ قوی و تندرست است، از خاصیت پیرایندگی و افزایندگی برخوردار است، اگر فرهنگ ضعیف شد، دیگر استعداد انتخاب خود را از دست می‌دهد، هر چه دیگران می‌خواهند به او می‌دهند، نه هر چه خود بدان نیاز دارد. حالت کاروانسرا پیدا می‌کند که هر کسی می‌تواند به آنجا وارد شود و در آن بار فرود آورد.

این مبحث ما را می‌کشاند به مقوله پذیرش فرهنگ غرب و روبرویی فرهنگ و تمدن غرب با تمدن و فرهنگ ایران زمین. اما براستی ما در برابر هجوم روزافزون مظاهر فرهنگ غرب تا چه اندازه مختار به پذیرش هستیم و بعبارتی در ابن اقتباس تا چه اندازه توانایی انتخاب را داریم؟در این خصوص بسیار بجاست اگر نگاهی بیندازیم به نظرات یکی از اندیشمندان بزرگ کشورمان، به نظر روانشاد دکتر حمید عنایت، آینده فرهنگ ایران، به معنای مجموعهٔ اندیشه‌ها و هنجارهایی که رفتار اعضای جامعه‌ها را از رفتار جوامع دیگر متمایز می‌کند به سه عامل وابسته است. نخست نفوذ فرهنگ و تمدن غربی، دوم میراث فرهنگ ملی و سوم روش ما در چگونگی بهره‌مندی از این دو. به نظر وی در این میان پرتوانتر و زورآورتر از همه، نفوذ و تمدن غربی است، زیرا نه تنها با ساز و برگ و نیروی شگرف فنی و صناعی خود می‌تواند در همه زمینه‌های زندگی ما رخنه کند، بلکه شیوهٔ اندیشه و داوری و پسند ما دربارهٔ بسیاری از مسائل این روزگار، خواه و ناخواه از تمدن غرب اثر پذیرفته است.

اما اگر ما نفوذ فرهنگ غرب را خطری برای قومیت خود می‌شماریم، مهمترین شرط توفیق در مقابله با این نفوذ آن است که فرهنگ و تمدن غرب را درست بشناسیم وگرنه با دشمنی ناشناخته سر جنگ داریم. تا هنگامی که این شرط را بر نیاوریم، در آن چه از غرب می‌پذیریم، توانایی هیچگونه تمییز و انتخاب نخواهیم داشت.

اما براستی در پذیرش مظاهر فرهنگی غرب تا چه اندازه توانایی انتخاب داریم؟ آیا می‌توانیم به دلخواه و مصلحت دید خود پاره‌ای از این مظاهر را بپذیریم و پاره‌ای دیگر را دور بریزیم؟ یک قرن پیش برخی از رهبران سیاسی و روحانی مسلمانان از جمله سیدجمال الدین اسدآبادی به پیروانشان اندرزی دادند که علم و صنعت فرنگی را بپذیرند ولی از فکر و فلسفه فرنگی برحذر باشند، یعنی برای بهبود زندگی مادی خویش از غرب یاری بگیرند ولی زندگی معنوی خود را از تأثیر آن برکنار دارند، اما تجربه نشان داد که در عمل جدا کردن فرهنگ غربی از علم و صنعت یا تکنولوژی غربی به این سادگی امکان پذیر نمی‌باشد، زیرا وقتی بسیاری از ملتهای مسلمان راه نوسازی صنعتی و فنی را به تقلید از غرب پیش گرفتند، کم کم ناگزیر شدند که سازمانها و نهادهای اجتماعی و سیاسی خود را متناسب با آنها تغییر دهند و این تغییر متضمن آن بود که ضرورت وضع قوانین عرفی در برابر قوانین شرعی را بپذیرند. وضع قوانین تازه که باز اغلب، رونوشت قوانین اروپایی بود نه تنها مبنای حکومت شریعت را بر نظام اجتماعی سست کرد و در مواردی به تدریج از میان برد بلکه همهٔ میزان‌های کهن اندیشهٔ مسلمانان رابه خطر انداخت. بدین سان جوامع مسلمان که تا پیش از ورود تکنولوژی با همه عیبهایشان دست کم از لحاظ نظام ارزشهای اجتماعی از یکپارچگی و وحدت برخوردار بودند دچار تفرقه گشتند و به دو جبههٔ کهنه پرستان و تجددخواهان تقسیم شدند.

در عین حال، تکنولوژی اگر چه پیشرفت کُند و محدودی داشت، بسیاری از عواقب اجتماعی خود را همچون سستی روابط خویشاوندی و رواج نیاز کاذب به مصرف و وسواس افزایش و گسترش کمی و ارج یافتن تخصص فنی و با تأثیراتی که بر ارزشهای فرهنگی دارند، بر این جوامع تحمیل می‌کرد. بدینگونه تقلید از غرب تنها به زمینه علم و فن محصور نماند بلکه دامنگیر فرهنگ ما نیز شد. ولی این همه بدان معنی نیست که تکنولوژی را به هیچ رو از فرهنگ نمی‌توان جدا کرد. پذیرش تکنولوژی در همه حال پدیده‌های فرهنگ غربی را به دنبال خود می‌کشد.

دکتر عنایت در این خصوص توضیح می‌دهد که تکنولوژی می‌تواند در نفس خود، پدیده‌ای خنثی و فارغ از رنگ تعلق شرقی و غربی باشد. فقط چگونگی هدفها و رابطهٔ تکنولوژی با محیط انسانی و نیز با تصور هر جامعه از غایت زندگی انسانی است که آن را به قالب انواع گوناگون ملی و مسلکی در می‌آورد. البته تکنولوژی در هرحال - خواه خنثی و خواه وابسته - پاره‌ای عواقب فرهنگی و اجتماعی جبری دارد ولی جبر این عواقب نیز مانند جبر قوانین علمی فقط تا زمانی که بر ما شناخته نشده باشد، کو[ر] است و خود را به ما تحمیل می‌کند و حال آنکه با آگاهی و دخالت هوشیارانه می‌توانیم چگونگی آنها را به سود خود دگرگون کنیم. به همین سان بر خلاف احتمال عقلی نیست که ما بتوانیم تکنولوژی غربی را به کار خود بگیریم در عین حال پاره‌ای از ارزشهای انسانی دیرین خود چون مهر همبستگی خویشاوندی و ارجمندی فضایل معنوی و عرفانی را در احراز شادی فردی پایدار و زنده نگهداریم.

اما مسأله اقتباس فرهنگی پیچیده تر از اقتباس تکنولوژی است زیرا آنچه آزادی عَمل و فرصت انتخاب را دراین مورد برای جامعه اقتباس کننده محدودتر می‌کند، ماهیت خود فرهنگ به عنوان یک پدیده اجتماعی است.

چنانچه اشاره رفت به نظر دکتر عنایت فرهنگ مجموعه‌ای اندیشه‌ها و هنجارهائی است که رفتار خاص افراد یک جامعه را [از] افراد جوامع دیگر ممتاز می‌کند، با توجه به این تعریف باید اعت[قاد] داشت که هر نظام فرهنگی محصول نیازها و خوی و منش افراد محیط خاص خویش است و بر خلاف تکنولوژی هیچگاه نمی‌تواند از علائق قومی و سرزمینی بر کنار باشد، به علاوه عناصر اساسی هر نظام فرهنگی نیز گاه چنان به یکدیگر آمیخته و پیوسته‌اند که اگر جامعه بیگانه‌ای یکی از آنها را اقتباس کند، منطقاً به اقتباس عناصر دیگر پیوستهٔ به آن ناگزیر می‌شود.

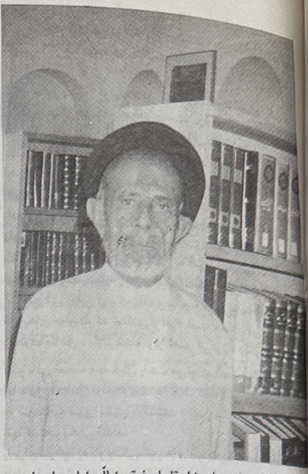
با توجه به این دو خصلت نظام فرهنگی (یعنی اختصاصی بودن آن و همبستگی اجزاء اساسی آن به یکدیگر) اقتباس از فرهنگ بیگانه، این زیان را دارد که چون راه نفوذ مفاهیم و ارزشهای بیگانه را ناخواسته در پی هم می‌گشاید، به هویت یگانهٔ فرهنگ ما صدمه می‌زند و فرهنگی که از این امتیاز محروم بماند محکوم به نابودی است، اما به نظر دکتر عنایت چاره پیشگیری از این زیان آن نیست که به آرزوی استقلال فرهنگی مطلق، راه هرگونه نفوذ فرهنگی غربی را به جامعه خود ببندیم، زیرا چنین استقلالی در جهان امروز نه ممکن است و نه مطلوب، بلکه چاره اثر این است که آنچه را از فرهنگ غرب می‌گیریم، با خصوصیات تاریخی جامعه خود سازگار کنیم و مهر و نشان خاص خود را به روی آن بزنیم. به نظر دکتر عنایت معنی مهر و نشان خاص ایرانی زدن آن نیست که محتوای مفاهیم فرهنگی را از غرب بگیریم و فقط ظاهر آن را وطنی کنیم، بلکه غرض این است که پیش از اقتباس هر مفهوم فرهنگی، درباره ضرورت عقلی نیازمندی خود به آن بیندیشیم و وقتی ضرورت آن محرز گردید، با آگاهی از ماهیت و علت وجودی آن مفهوم، خود را از تسلیم کورکورانه به مفاهیم وابسته‌اش در منظومهٔ فکری خاص غرب ایمن داریم.

اقتباسی که حاصل چنین سنجش و نقدی باشد، نشان از اند[یشه] ما دارد، ولی توانایی این اقتباس هنگامی برای ما دست می‌[دهد] که علاوه بر شناخت انتقادی غرب به ارزشهای فرهنگی خو[د] ایمان بیاوریم. این ایمان به گزافه گویی درباره تاریخ گذ[شته] نمی‌توان بدست آورد و تنها با نقد میراث فرهنگی خود می‌توا[ن] آن ارزشهائی را که هنوز در جهان به کار می‌آید باز شناسیم.

نقش

شیخ محمد حسین برازجانی در قیام ضد استعماری مردم جنوب

«حجةالاسلام سید محمد حسن نبوی»



در عصر سلطنت فتح علی شاه قاجار، فرقه ضالّه خوارج با عناد و بغض و عداوتی که به حضرت امیرالمؤمنین و دیگر ائمه شیعه علیهم‌السلام داشتند در بحرین شیعیان را مورد اذیت و آزار قرار می‌دادند. بخصوص بیشتر نسبت به علماء شیعه اعمال کینه و دشمنی می‌کردند و از هرگونه آزار و شکنجه و بدرفتاری درباره آنان کوتاهی نداشتند. بطوریکه امکان سکونت و ادامه زندگی برای فقهاء و بزرگان علم و تقوی در بحرین سلب شد، به همین جهت چند خانواده از اوطان خود مهاجرت کردند. از جمله شیخ حسن فرزند شیخ حسین فرزند شیخ محمد فرزند شیخ احمد فرزند شیخ ابراهیم آل عصفور به سال ۱۲۱۶ قمری به بوشهر مهاجرت کرد و خاندان مشایخ آل عصفور در بوشهر و بعضی نقاط از نسل شیخ حسن هستند.

۱- خاندان بلادی: یکی از اجدادشان به نام سید عبداله بن علوی بن عقیق الحسین به سبب اذیت خوارج در قرن دوازدهم هجری از بحرین به بهبهان می‌آید و در آنجا متوقف می‌شود و در سال ۱۱۶۵ در بهبهان وفات می‌کند.

۲- خاندان ماحوزی: ماحوز نام قریه‌ای است در بحرین که علماء و فقهای ارجمند و عالی مقامی در میان علمای شیعه به عنوان ماحوزی از اینجا برخاسته‌اند. شش برادر که همه عالم و فقیه‌اند از بحرین بیرون می‌آیند و هریک در یکی از مناطق جنوب کشور سکونت اختیار می‌نمایند. یکی از آنان در منطقه بندر دیر اقامت می‌کند و پنج نفر دیگر در اهرم، برازجان، روستای زیارت برازجان و کازرون متوطن می‌شوند.

مرحوم شیخ محمد حسین از اعقاب آن برادری است که برازجان را برگزید. او فرزند شیخ نجف علی فرزند شیخ داود فرزند شیخ یوسف است. مشایخ ماحوزی اهرم و برازجان در شیخ یوسف که جد پدر شیخ محمد حسین است به هم می‌رسند. شیخ محمد حسین دو برادر داشته بنام میرزا محمد حسن و شیخ حسن. عبداله دشتی که دو سه دوره در رژیم گذشته نماینده مجلس شورای ملی بود فرزند آمیرزا محمد حسن است که هم داماد شیخ محمد حسین و هم برادرزاده اوست. برادر دیگر شیخ محمد حسین بنام شیخ حسن، تحصیلات خود را در نجف گذراند، به تهران رفت و همان جا مقیم شد.او سفری به هندوستان می‌رود و پس از مدتی به تهران بازمی‌گردد و تا پایان حیات در آنجا می‌ماند.

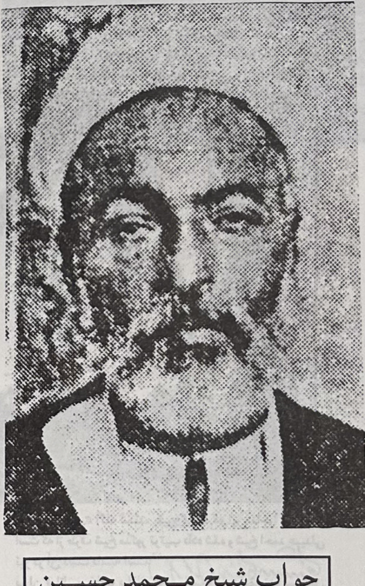
مرحوم شیخ محمد حسین برازجانی دو خواهرزاده بنام شیخ ابوتراب و شیخ نعمت الله داشت که نام پدرشان شیخ داود است. شیخ ابوتراب در بوشهر اقامت می‌کند و از روحانیون بوشهر بوده و در ماجرای هیجان انگیز شیر محمد که حوادث غم‌انگیز و در عین حال پرشور می‌باشد به دست شیر محمد به قتل می‌رسد. این واقعه پس از سالها هنوز در میان مردم بوشهر با آب و تاب نقل می‌شود.

شیخ محمد حسین دو همسر داشته، همسر اولش دختر شیخ عبدالحسین از روستای تلخوی دشتی و خواهر علی دشتی نمایندهٔ مجلس و سناتور و مدیر روزنامه شفق سرخ، همسر دوم دختر مرحوم میرزا محمد دشتی که عالمی زاهد و با تقواو ورع بود. فرزندان مرحوم شیخ محمد حسین یک پسر بنام آقا کوچک و چهار دختر است. آقا کوچک در سال ۱۳۱۸ شمسی یک سال پیش از فوت پدر فوت کرده است.

رکن زاده آدمیت در کتاب «دانشمند و سخن سرایان فارس جلد ۲ ص ۲۵۸» می‌نویسد:

«مرحوم شیخ محمد حسین مجتهد برازجانی معروف به مجاهد از فقها و مجتهدین معاصر است که طرف اعتماد عمومی اهالی دشتی و دشتستان و بنادر جنوب و مردم بوده و مردم را به او اعتقاد خاص بود. در جنگ بین‌المللی اول چون انگلیسیها بوشهر را متصرف و با تنگستان آغاز جنگ و مخاصمت کردند آن مرحوم اعلان جهاد داد و مرحوم رئیس علی دلواری به متابعت حکم او با انگلیسیان جنگید تا شهید شد.»

مرحوم شیخ محمد حسین در برازجان متولد شده و در پایان عمر به مدت ۱۰ سال به حالت تبعید در تهران گذراند و در سال ۱۳۱۹ همانجا وفات یافت ودر امامزاده عبدالله مدفون گردید. تحصیلاتش در نجف بوده و در مدرسه قوام حجره داشته و از محصلین برجسته و مورد توجه حوزه علمیه نجف بوده، دوران تحصیل را همزمان با تحصیل مرحوم شیخ علی فقیه حسناتی دشتی صاحب کتاب «ایضاح‌المیراث» انجام داده است. بطوریکه پدر نگارنده و افراد مطلع هم عصر شیخ محمد حسین نقل می‌کردند: او مردی فطن، زیرک سیاس و کیاس بوده است. در خانه‌اش به روی ارباب حاجت باز و مجلس و محفلش معمولاً مملو از طبقات مختلف مردم از دور و نزدیک بوده است . نفوذ در دستگاههای دولتی موجب شده بود که در رفع گرفتاریها به او رجوع شود. میزان تحصیلات و مراحل عالیه علمی او جز به تقریب و گمان معلوم نیست. پس از گذراندن تحصیل به برازجان معاودت می‌نماید و رسیدگی به وظایف شرعی و رتق و فتق امور مسلمانان اشتغال می‌ورزد. هوشیاری و بینش و دانش او باعث شد که زود انظار عام و خاص را به سوی خود جلب نماید. مستمندان گرفتار برای رفع گرفتاری و حل مشکلات زندگی به باب منزلش روی می‌آوردند و خوانین و قدرتمندان برای حفظ موقعیت و توسعه قدرت، خود را ناگزیر از حضور در حضرتش و عرض اطاعت و انقیاد به آستانه‌اش می‌دیدند. نظر برخی بر این است که نفوذ شیخ و قدرت وسیع او از ارتباط و پیوند سببی که با علی دشتی داشته نشأت می‌گرفته زیرا همانطور که درابتدا، ذکر شد همسر اول شیخ خواهر علی دشتی بود. زعامت مذهبی و نفوذ معنوی شیخ مقارن با جنگ بین‌المللی اول و حمله و تجاوز انگلیس به بوشهر و قیام مردانه دلیران تنگستان و دشتی به سرکردگی شهید رئیسعلی دلواری بوده است. شک نیست که در اینگونه اتفاقات و حوادث همانگونه که قیام وسیع مردمی در هماهنگی و همگامی احتیاج مبرم و مسلم به فرماندهی و پیش گامی مردی متهور و شجاع و فداکار و پاکباز دارد به همان اندازه و بلکه بیشتر نیازمند رهبر دینی مدبر و متعهد و با شهامت و مورد اطمینان و اعتماد هست. اگر شهید رئیسعلی دلواری با صفات بارز و شاخص مردی و مردانگی توانست برای مردم مسلمان قهرمان فخر و بالندگی باشد، رهبران دینی و علماء مذهب نیز دانستند چگونه مسلمانان را در دفاع از میهن اسلامی و مقابله با خصم متجاوز هدایت کنند. بدون تردید صدور فتوا از ناحیه مراجع، و علماء شیعه در ایران و عراق علیه تجاوز انگلیس به ایندو کشور اسلامی از هرچیزی مؤثرتر و سرنوشت سازتر و برای دشمن مصیبت‌بارتر بوده است. بر همین اساس آتش افروزان جنگهای خارجی و داخلی کوشش داشتند که جدالها و نزاعها رنگ و جهت دینی به خود نگیرد و پای علماء به میان نیاید چرا که مشکل صد چندان می‌گردید.



جواب شیخ محمد حسین برازجانی به تلگراف بالیوز انگلیس در بوشهر، سند تاریخی و افتخار آفرینی است که می‌تواند مظهر بزرگ روح وایمان و شهامت و گذشت یک ملت را در راه اهداف عالیه اعتقادی به اسلام نشان دهد.

کارکشته‌گان سیاست و نقشه ریزان و طراحان جنگ معمولاً اینگونه مسائل را پیش بینی و محاسبه می‌کنند. تلگرافی که کاکس، بالیوز انگلیس مقیم بوشهر دو ماه پیش از تصرف این شهر توسط نیروی متجاوز دولت خود به حجةالاسلام مرحوم شیخ محمد حسین برازجانی مخابره می‌کند از همین سیاست نشأت می‌گیرد که در آن هم دام خدعه و نیرنگ گسترده و هم مترسک تهدید و بیم علم کرده است. ادعای بی‌اساس او که دولت انگلیس از سابق دوست صادق ایران بوده و در اشکالاتی که ایران داشته مساعدت نموده‌و ، چیزی برای باور و قبول ندارد.

«اماکن مشرفه در حجاز و عراق را مصون و محترم خواهد داشت و آذوقه به خرج خود جهت حجاج و اهالی جده و مشاهد مشرفه فرستاده »

این ادعاهای دروغ و غیر واقعی، فریبکاری بالیوز انگلیسی است و لولوی ترس‌آورش، که می‌گوید:« دولتین آلمان و عثمانی می‌خواهند بی‌طرفی ایران را مال‌المصالحه قرار دهند. قونسول آلمان در بوشهر مشغول است اهالی تنگستان را تحریک می‌کند که به بوشهر حمله آورند نیز مطلع می‌شویم که صاحب منصبان ژاندارمری اخبار کذب اشاعه می‌دهند و سعی دارند که اکابر و اعاظم مانند آن دوستدار را اغوا نمایند. البته آن دوستدار این قدر بیهوه سر نیستند که از این وسیله اغوا شوند نه تنها خودتان را دچار مصیبت خواهید کرد بلکه ثلث دولت خود را نیز مال‌المصالحه قرار خواهید داد طریق سلم جهت آن دوستدار اینکه دسائس و تحریکات این آشوب طلبان خارجه را اکیداً مقاومت نماید بهتر از این توضیح واخطار کامله اگر تا آن درجه لاابالی باشید که از خطه بی‌طرفی تخطی نمائید ملامت بر خودتان وارد است.» این فقرات از تلگراف که می‌تواند لولوی ترس دهنده برای کودکان باشد به صورت اولتیماتوم القاء گردید.

اما جناب بالیوز با حرفهای خود می‌خواسته چه کسی را بفریبد؟ و چه کسی را بترساند. بی‌گمان حریف را نشناخته و از قدرت وتوان سیاسی و منطقی رقیب بی‌خبر بوده و شاید تصور نمی‌کرده که طرف تا این حد به عرف و اصطلاح دیپلماتیک آگاه است و این همه بر اسرار و رموز مکائد و حِیَل دولت امپریالیست و استعمارگر بریتانیای کبیر مستحضر. اما با دریافت جواب قاطع و دندان شکن همه چیز برایش روشن می‌شود اینک نقل بخشی از تلگراف جوابیه شیخ محمد حسین:

«برازجان ۲۹ شعبان ۱۳۳۳ بوشهر جناب مستطاب مستر کاکس جنرال قونسول انگلیس مقیم بوشهر تلگراف شما رسید. اگر چه نظر به صداقتم در خدمتگزاری کلیه دول اسلامی علی‌الخصوص وطن عزیزم ایران می‌بایست جواب شما را توسط حکومت بنادر داده باشیم کما اینکه می‌بایستی مخابرات شما هم توسط حکومت ایرانی به من برسد ولی چون بر خلاف قاعده رفتار کرده و مبادرت به مخابره مستقیم نموده‌اید ناگزیر من هم مستقیم جواب می‌دهم » جناب بالیوز تلگراف را با الفاظ و عناوین پرآب و تاب دهن پرکن نظیر علام فهام زید افاضاته آغاز می‌کند و در چهار جا عنوان دوستدار را به مخاطب اداء می‌نماید. اما جوابَ را ساده و خالی از اینگونه تعارفات فریبکارانه می‌یابد و تلویحاً دریافته است که مرغ دانا به دام و دانه صید نشود. مرحوم شیخ در گام اول مستر کاکس را نسبت به عدم رعایت قوانین دیپلماتیک وتخلف از مقررات متداول بین‌الملل محکوم می‌سازد که چرا اقدام به ارتباط مستقیم نموده است؟

آقا شیخ محمد حسین در ادامه مطالب می‌فرماید: «دولت جلیله ایران مسلک بی‌طرفی اختیار نموده و بطور اکمل قواعد بی‌طرفی را رعایت کرده، اگر به دیده انصاف ملاحظه شود دیده می‌شود هیجان ملت علیه دولت شما همانا مداخلات دولت متبوعه شما و روس در خلیج فارس و نقاط شمالی و جنوبی ایران است که هروقت توانسته‌اید برخلاف بی‌طرفی ایران اقداماتی کرده‌اید واگر به قول شما آلمانیها نیز مشغول تهییج عشائر ایران هستند مطلبی است که تا کنون برهان قوی برای اثبات آن در دست ندارید و بر فرض چنانکه شما می‌گوئید باشد شما این طریقه غیر مرضیه را به آنها آموخته‌اید.»

در طول تلگراف جوابیه، تک تک ایرادات و اشکالات مستر کاکس مورد بررسی قرار می‌گیرد و با بیان متقن و محکم نقضاً و حلاً پاسخ داده می‌شود.

آیا چه جوابی مستدل‌تر و منطقی تر می‌تواند جای چنین جوابی را بگیرد و اینگونه به دهان خصم لجام بزند؟ آنجا که کاکس دولت متبوعه خود را فرمانده برخی از ممالک اسلامی می‌داند جواب می‌شنود که« یقین داشته باش که این فرماندهی ظاهری در نتیجه دانش و بینش شما نبوده اما در بطن تمام مسلمانان دنیا را دیده امید به جانب دولتین معظم ایران و عثمانی بوده و منتظر فتوای علمای روحانی این دو مملکت هستند.»

نکته در خور توجه در این عبارات هشداری است که به مدعی فرماندهی دولتش بر برخی از ممالک اسلامی وارد چرا که فرماندهان واقعی از آن علما و روحانیون است که بر دلها حکومت دارند و این حکومت است که قدرت آفرین و اطمینان بخش است نه آنکه شما بدان دل خوش می‌کنید.

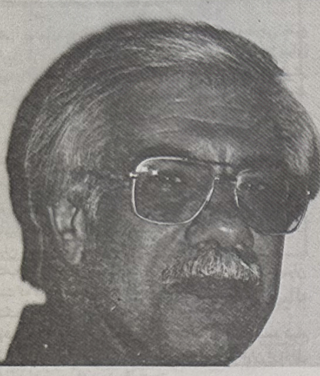
در ادامه جوابها می‌فرماید:« راجع به همراهی دولت انگلیس به دولت علیه ایران که اشاره نموده بودید ایضاً امری است که در پرده خفا بوده»، شاید منظور این باشد که همراهی با دولت و ملت ایران نشده بلکه اگر خرجهائی شده باج سبیلهائی بوده که با انعقاد قراردادها و گرفتن امتیازها در برابر مملکت به اجانب، شاه و درباریان خائن دریافت می‌کرده‌اند که به تعبیر شیخ محمد حسین در پرده خفا بوده.

و باز فرموده است:« بلکه ملت ایران را عقیده آن است که تمام صدمات وارده از شمال به تصدیق دولت انگلیس بوده هتک احترام ارض اقدس خراسان و سکوت دولت متبوعه شما این عقیده را تأکید نمود.»

این قسمت مربوط به ادعای کاکس است که می‌گوید: دولت انگلیس از سابق دوست دولت ایران بوده و در اشکالاتی که ایران داشته مساعدت نموده و معاونت مالیه و سایر تاییدات به دولت مزبور مبذول داشته است.

این سند تاریخی و افتخار آفرین یعنی نامه جوابیه شیخ محمد حسین برازجانی که با کمال شهامت در آن موقعیت ضعف و پریشانی دولت ایران بوسیله اجانب، نگاشته شده می‌تواند مظهر بزرگ روح ایمان و شهامت و گذشت یک ملت در راه اهداف عالیه اعتقادی اسلامی آنان باشد. این نامه معرف شخصیت والای نویسنده‌ای است که هر جمله از نوشته‌اش دفتری است در بیدار ساختن ملتهای خواب‌آلود و هر فرازی از آن اعلام خطری است برای معاندین داخل و خارج و در عین حال بیم و خوفی است بر جان و حیثیت پرخاشگری که رعایت شئون و موقعیت روحانی لازم‌التکریم نمی‌کند و او را لاابالی می‌گوید.

عبدالمجید زنگوئی را از دیرباز با پژوهشها و آفرینش‌هایش در معرفی و عرضهٔ آثار ادبی جنوب می‌شناسیم. شاعری است با استخوان و باگرایش اجتماعی که در تغزل نیز دستی دارد پرتوان. تا کنون غیر از آثار فراوان تحقیقی، یک دفتر شعر از او منتشر شده که نایاب است. از او می‌خوانیم:



نسخهٔ دردمندی

نسخهٔ‌دردمندی منی،درب شفارا بگشا
همتی، پنجرهٔ باغ صفا را بگشا
پنجه در پنجهٔ نفرینی مرگ آمده‌ام
برگی از دفتر اعجاز خدا را بگشا
تا زمین همنفس نقش بهاران گردد
نفس غالیهٔ باد صبا را بگشا
بغض پیچیده به پیچ و خم پردرد گلو
باز کن این گره و راه صدا را بگشا
تا ببینیم ره و چاه به تاریکی تیه
مشعلی چاره کن و جادهٔ ما را بگشا
تا که در باغ رفاقت نفسی تازه کنیم
قفل زنگاری دیرین فضا را بگشا
نالهٔ جغد برانداز زبام ودر من
سایهٔ امن پر و بال هما را بگشا
بیم در توطئه تابند به امید زند
بیم در سلسله کن، بند رجا را بگشا
فاش می‌کن نه فقط غائله نطع زمین
پا فراتر نه و اسرار سما را بگشا

نبض زمان

اینک که نخل آرزوی دیرینم
آنسوی رودها
به بار نشسته
بار سفر را
چرا که نبندم؟
به سوی دوست
اکنون
که نور عشق
از آسمان پاک امیدم
بر سرزمین خستهٔ جانم
می تابد
و سیر و گردش جان را
تا ژرفنای انفس و آفاق
ترغیب می‌کند
با توشه‌ای به ساز
ساز سفر را
چرا ننوازم؟
اینک، بهار
به پنجره سرد زمستان
تلنگر بیداری می‌زند:
زمان خفتن و ماندن نیست
نبض زمان به پیش می‌راند.

ماجرای کشته شدن کنسول انگلیس در بندر لنگه

● حسن فرامرزی



اخیراً دو جزوه به زبان عربی درباره سواحل میانه و شرقی خلیج فارس در «قطر» انتشار یافته است که ترجمه آن را برای خوانندگان گرامی مناسب دیدم. البته هیچ کدام تاریخ انتشار ندارد، ولی از روی شماره ثبت در کتابخانه ملی قطر معلوم است که در سال ۱۹۸۵ میلادی منتشر شده است.
کتاب اول مربوط به کشته شدن کنسول یا نماینده سیاسی انگلیس در بندر لنگه است که بوسیله مرحوم شیخ جبار نصوری به رشته تحریر آمده است.

نام کتاب «گوشه‌ای از کشته شدن «بدر» کنسول دولت انگلیس در بندر لنگه» است و در واقع گوشه‌ای از تاریخ ناشناخته جنوب ایران را روشن می‌کند.
کتاب دیگر، اصل و نسب (قبایل عرب) موجود در جنوب ایران است که در فرصت دیگری شرح آن خواهد آمد.
اینک ترجمه جزوه اول:
«وضع ایران در زمان شاهان قاجار نابسامان بود.احمد شاه بازیچه‌ای در دست صاحبان نفوذ، خان‌ها و سرمایه داران در داخل و صاحبان نیرو و قدرت در خارج بود.
در سال ۱۹۱۴ آتش جنگ جهانی اول روشن شد و دامنه‌اش به آسیا و خاور میانه نیز کشید.
دولت ایران - یا در واقع دولت مرکزی - از هر لحاظ ضعیف بود. در ناحیه غرب کشور از هم پاشیدگی تشکیلات به حد اعلای خود رسیده بود. شیخ خزعل و صولت الدوله و سردار اسعد بختیاری و قوام الملک هر یک کوس لمن الملکی می‌زدند.
در شرق، برکات خان (تصور می‌کنم برکت خان صحیح باشد) و حسن خان بلوچ در سواحل، شیخ‌های عرب، در شمال یحیی خان، بلشویک ها و حزب انقلاب هر یک نغمه‌ای ساز کرده بودند. دولت ایران نیمه بی‌طرف بود. دولت انگلیس در آن روزگار نیرومندترین دولت جهان بشمار می‌رفت و تنگه هرمز، باب المندب و اقیانوس هند جولانگاه ناوگانش بود. آنها که خداوندگار دریاها بودند، نیروهای هندی خود را به فرماندهی یک افسر انگلیسی در بندرعباس،بوشهر و بندر لنگه پیاده کردند. زیرا از این می‌ترسیدند که ارتش آلمان وارد ایران شود و قفقاز و باکو و خراسان غربی را تصرف کند.
هنگامی که ارتش انگلیس خواست به شیراز لشکر بکشد قبایل و عشایر جنوب به معارضه برخاستند. اینها عبارت بودند از:
۱ - دلواریها به رهبری رئیس علی دلواری.
۲ - تنگسیرها به رهبری زایر خضر خان.
۳ - چاه‌کوتاهی‌ها به رهبری شیخ حسین خان.
۴ - برازجانی‌ها به رهبری غضنفرالسلطنه.
آنها در طول راه بوشهر و شیراز و نقاط دیگر جهاد مقدس اعلام کردند و تعداد زیادی از سربازان انگلیسی را کشتند. چنانکه تنها در «چغادک» (۱) دو تن از مجاهدین توانستند بیش از یکصد سرباز هندی را به قتل برسانند انگلیسی‌ها که اوضاع را چنین دیدند از حرکت به سوی شیراز منصرف شدند و هر چه نیرو داشتند، به سوی دلوار (۲) روانه کردند. دلواری‌ها شجاعانه به مقاومت برخاستند. ولی با کشته شدن رئیس علی دلواری پس از یک جنگ شدید نیروی وی از هم پاشید و آنان که جان سالم بدر بردند، به سوی اهرم عقب‌نشینی کردند و به نیروهای تنگسیری پیوستند.

وجود سلاح‌های جدید، فزونی تعداد نیروهای اشغال‌گر، نرسیدن کمک به مجاهدین و خیانت بعضی از دوستان سبب شد که رزمندگان در شرایط دشواری قرار گیرند و تعداد زیادی از آنان کشته شوند و قدرت و سلطه از هر لحاظ از بوشهر تا بندر عباس به دست نمایندگان محلی دولت انگلیس بیفتد و حاکم مطلق العنان در سراسر منطقه شوند و دولت ایران را مجبور کنند که تعدادی سرباز ایرانی در اختیار این نمایندگان بگذارند.
یکی از این نمایندگان مطلق العنان در «بندر لنگه» و اطراف آن حضور داشت و نفوذ او تا منطقه «گاوبندی» می‌رسید. نام او «بدر محمد امین» بود پدرش در «کنگان» اقامت داشت. سپس به بندر لنگه مهاجرت کرد و این پسر در آنجا به دنیا آمد. «بدر» تحصیلات خود را در هند دنبال کرد. به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی و اردو سخن می‌گفت. بسیار خودخواه و متکبر بود و بی‌شک این غرور و نخوت ناشی از مقامی بود که انگلیسی‌ها به او داده بودند.

با مردم و مخصوصاً با مشایخ و محترمین بدرفتاری بسیاری داشت. گویی همه مردم برده و مستخدم او و ارباب انگلیسی‌اش هستند. تنها یک نفر به نام «شیخ مذکور نصوری «حاکم گاوبندی» در برابرش ایستاده زیرا اصولاً او و پدرش از رعایای این شیخ و بستگان او بودند. از این رو بین آنان کینه و دشمنی شدیدی به وجود آمده خاصه که شیخ مذکور نسبت به فعالیت مجاهدین تنگستان و چاه‌کوتاه و دلوار و برازجان همدردی نشان داده شیخ مذکور مترصد فرصتی بود تا غرور «بدر» را درهم شکند و یا او را از بین ببرد.
سه واحد نظامی انگلیسی که افراد آن همه هندی بودند در خدمت «بدر» در بندر لنگه مستقر بودند. دو واحد از سربازان ایرانی از «لار» و «تنگسیر» نیز همواره در خدمت «بدر» بودند که در تمام آمد و رفت‌ها و قهوه‌خانه نشستن‌هایش برای حفظ جانش او را همراهی می‌کردند. در رأس اینها شخصی بود به نام «رئیس حسین تنگسیری». محل اقامت این افراد در قلعه قبیله «قواسم» در بندر لنگه بود.
در سال ۱۹۱۸ میلادی شیخ مذکور نماینده‌ای را به طور مخفیانه نزد «رئیس حسین تنگسیری» فرستاد و او را در جریان قتل عام مردم تنگستان، برازجان، چاه‌کوتاه و دلوار از طرف انگلیسی‌ها و غارت و چپاول آنها قرار داد. این پیغام اثر خود را بخشید. خاصه که شیخ مذکور به او نوشته بود: «برای تو ننگ است در خدمت فردی باشی که ارباب هایش، هم ولایتی‌هایت را می‌کشندت و روستاهایتان را به ویرانی می‌کشانند. بنابراین حکم جهاد بر تو فرض است. ارزشی که دولت انگلیس برای «بدر» قائل است، برای هیچ فرد دیگر قائل نیست و با کشتن او انتقام خون پاک شهیدان و مجاهدان را خواهی گرفت و منطقه را از لوث وجود او پاک خواهی کرد».
رئیس حسین در پاسخ نوشت: «ما از ولایت خود دور هستیم و در اینجا بیگانه‌ایم. هیچ وسیله‌ای برای مقاومت در صورت بحرانی شدن اوضاع نداریم و نمی‌دانیم پس از کشتن «بدر» چه کسی از ما حمایت خواهد کرد. حتی راهی که باید از آن طرف فرار کنیم، بلد نیستیم و از این می‌ترسیم که گرفتار شویم. اما اگر شما - شیخ مذکور - تعهد کنی که از ما حمایت خواهی کرد و از هر ورطه و مشکل نجات خواهی داد، کاملاً حاضریم «بدر» را بکشیم و اگر خواستی، بندر لنگه را نیز تصرف خواهیم کرد.»
شیخ مذکور خیالش راحت شد. برای رئیس حسین سوگند یاد کرد به آنها کمک کند و همه نیازهایشان را برآورده سازد و غذا و سلاح و نیرو برایشان تأمین کند شیخ مذکور برای او توضیح داد که نحوه عمل چگونه باید باشد. بدین ترتیب که افراد شیخ شب‌ها به طرف بندر لنگه حرکت کنند و روزها از ترس جاسوسان «بدر» پنهان گردند. مسافت بین گاوبندی و بندر لنگه را نیز برایشان مشخص کرد و توضیح داده که افرادش چه مدت این راه را خواهند پیمود و طوری عمل خواهند کرد که شب هنگام به بندر لنگه برسند و قلعه بندر را به نام شیخ مذکور تصرف کنند. این طرحی بود که شیخ

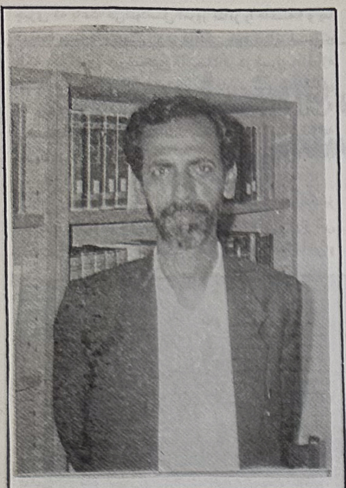


مذکور برای اجراء به رئیس حسین واگذار کرد.
روزی که قرار بود عملیات انجام شود «بدر» به عادت همیشگی به قهوه خانه معروف شهر رفت و روی نیمکت مخصوص خود نشست. هیچ کس حق نداشت در غیاب او روی این نیمکت بنشیند. هر وقت به این قهوه خانه قدم می‌گذاشت، با همه کسانی که در آنجا بودند، مانند غلام زرخرید رفتار می‌کرد و به همه تبختر می‌فروخت. هنگامی که «بدر» وارد شد، برادرش «علی» نیز با او بود.
رئیس حسین تنگسیری نیز وارد قهوه‌خانه شد و چون «بدر» و برادرش را در آنجا دید، بلافاصله به داخل کوچه مجاور رفت و منتظر بیرون او ماند. اول علی بیرون آمد. رئیس حسین گلوله‌ای به قلب او خالی کرد و در دم او را به هلاکت رسانید.
«بدر» که صدای تیر را شنیده بود سراسیمه از قهوه‌خانه خارج شد. نگهبانان نیز همراهش بودند. تا رئیس حسین را دیده از او پرسید: چه خبر است؟ رئیس حسین جواب داد: خبر این است و بلافاصله ماشه تفنگ را کشید و او را نیز به زمین انداخت.
نگهبانان «بدر» شروع به تیراندازی کردند و رئیس حسین پس از به گلوله بستن چند تن از اطرافیانش، به قلعه پناه برد. نیروهای او آماده بودند.
سربازان ایرانی پس از اینکه متوجه شدند «بدر» و برادرش کشته شده‌اند. دستپاچه شدند و برای حفظ جان خود، کوره راهی برای افراد رئیس حسین باز کردند. اما در عین حال به مردم بندر لنگه متوسل شدند و از آنها خواستند برای دفاع از شهر خود و دستگیری تنگسیری‌ها به پا خیزند. همچنین سربازان هندی به این گروه پیوستند و بین آنها و نیروهای رئیس حسین تیراندازیهایی شد.
رئیس حسین مطابق برنامه منتظر شب بود تا نیروهای شیخ مذکور خود را به قلعه قواسم برسانند.
«رئیس حسین» مانند شتر مست در هیجان بود. هیچ کس نمی‌توانست در برابر او سر راست کند. اما سرانجام، بر اثر فرا رسیدن و پایان یافتن مهمات، تصمیم گرفت وارد شهر شود و مهمات را از میان مردم - ولو به زور فراهم آورد. ولی یک گلوله به سینه‌اش خورد و در دم درگذشت. یارانش که کشته شدن او را به چشم دیدند روحیه خود را باختند. زیرا نه فشنگ داشتند و نه رهبری که آنها را هدایت کند. سربازان و مردم شهر آنها را محاصره کردند. ولی آنها موفق شدند سینه دیوار شمالی قلعه را بشکافند و در تاریکی شب به محلی که قرار گذاشته بودند برسند. وقتی به آنها رسیدند، افراد شیخ «مذکور» را یافتند که منتظر اشاره «رئیس حسین» برای حمله بودند. ولی با کشته شدن وی، افرادش که از جریان طرح خبر نداشتند و نمی‌دانستند قضیه از چه قرار است، نتوانستند موضوع را برای اینان توجیه کنند. زیرا رئیس حسین مطلقاً طرح و توافق قبلی را به آنها نگفته بود. افراد رئیس حسین جریان کشته شدن «بدر» و برادرش را به اطلاع یاران شیخ مذکور رسانیدند و گفتند که در حال حاضر به علت از دست دادن فرماندهشان و سنگر بندی دشمنان، حمله به قلعه شهر محال است، خاصه که تعداد نفرات دشمن از حد فزون است.
افراد شیخ «مذکور» که وضع را چنان دیدند ناچار شدند به «گاوبندی» باز گردند و طرحی را که شیخ «مذکور» برای تسلط بر بندر لنگه ریخته بوده با ناکامی مواجه شد. او از این کار می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند: کشتن «بدر» و تصرف بندر لنگه.
در آن ساعت و در تاریکی شب به طرف بندر «چیرو» براه افتادند. شیخ احمد عبیدلی که از طرف برادرش شیخ عبدالله عبیدلی در آنجا حکم روانی داشت، از آنان به گرمی استقبال کرد. دو روز در آنجا اقامت کردند. روز سوم شیخ احمد و در حالی که آفتاب در وسط آسمان بود و در برابر دیدگان عده‌ای از مردم، یک کشتی برایشان آماده کرد تا همه را به بندر «شیوو» (۱)انتقال دهد.
بین قبیله عبیدلی و نصوری رابطه دوستی، سببی و نسبی وجود داشت. در همه موارد با یکدیگر هم پیمان بودند. روستاهای آنان در بین راه گاوبندی و بندر لنگه واقع بود و آمد و رفتشان از این راه صورت گرفت. در طول همین راه قبایل «حمادی» - «آل حرم» - «مرزوقی» - و «بن بشر» سکونت داشتند و بین قبایل مذکور با دو قبیله عبیدلی و نصوری در گذشته دشمنی وجود داشت.
شیخ احمد پس از روانه کردن آنها به طرف «شیوو» آسوده خاطر شد اما دشمنان قبیله‌اش، که از خبر کشته شدن «بدر» و حرکت افراد به «شیوو» آگاه شدند، یقین کردند که این ماجرا توطئه‌ای است که از طرف شیخ مذکور ترتیب داده شده و شیخ احمد عبیدلی نیز در آن دست داشته است.
سران قبائل مخالف بلافاصله مراتب را به نماینده سیاسی انگلیس در بندر بوشهر خبر دادند و شاید مطالبی نیز بر آن افزودند تا بدین وسیله ضربه خود را به شیخ مذکور بزنند و از او و شیخ احمد انتقام بگیرند.
نماینده سیاسی انگلیس به یکی از ناوهای جنگی دولت خود که در آبهای خلیج فارس لنگر انداخته بود، دستور داد به طرف «چیرو» برود و قلعه و برج و باروی آن را ویران سازد. در عین حال تفنگ چی‌های «حمادی» از طریق خشکی به «چیرو» حمله کنند و آن را متصرف شوند. قرار شد پس از انجام این برنامه، ناو جنگی مذکور به بندر «شیوو» برود و همین برنامه را انجام دهد و آنگاه بنادری که متعلق به نصوری‌هاست، مانند «حاله» و «عسلویه» و «نخل تقی» را بکوبند و افراد قبیله «آل حرم» آنها را به تصرف خویش درآورند.
ناو جنگی مذکور به بندر "چیرو" رسید و اولتیماتومی به شیخ احمد داده شد که ظرف دو ساعت خود را تسلیم کند. پس از سپری شدن این مهلت، با توپ قلعه را هدف قرار دادند و آنرا به ویرانه‌ای مبدل ساختند. شیخ احمد با همه افراد خانواده ونیز عده‌ای از اهالی روستا به پناهگاهی در کوه مجاور به نام "جریه" منتقل شدند و البته نتوانستند اثاث و لباس و غذای کافی همراه خود ببرند.
افراد قبیله "حمادی" که در ناو بودند و افراد دیگری از آن قبیله که از راه خشکی از بندر "کلات" خود را به ساحل رسانیده بودند، زیر چتر حمایت توپ‌های دولت انگلیس به روستا ریختند و آنچه را که در قلعه مانده بود، به غارت بردند و مدتی در آن مستقر شدند.
هنگامی که شیخ عبدالله عبیدلی از این ماجرا آگاه شد و فهمید که حمادی‌ها در "چیرو" مرتکب چه کارهای زشتی شده‌اند، یقین حاصل کرد که مرحله دوم ویران کردن بنادر نصوری‌ها و اشغال آن از طرف قبیله "آل‌حرم" است. از این رو پیکی به سوی شیخ مذکور فرستاد و جریان ویران کردن "چیرو" و انتقام جوئی‌های حمادی‌ها و آل‌حرم را که عامل راهنمائی انگلیسی‌ها بودند، به وی اطلاع داد.
شیخ مذکور فوراً برادرش شیخ یوسف و میر مسیب را با نیروئی به بندر "شیوو" فرستاد و دستور داد بندر را از هر ذی‌روحی خالی کنند و در کنار شهر خندق‌هائی حفر کنند و نیروئی در کوه مشرف بر بندر متمرکز گردد و از هر لحاظ آماده دفاع باشند. بدین ترتیب که نیمی از افراد در خندق و نیم دیگر در کوه استقرار یابند. همچنین نیروی دیگری از اهالی روستای "کناردان" که معروف به شجاعت و سرمترسی هستند در راه بین بندر مقام - مرکز قبیله حمادی ... بندر شیوو در نزدیکی دو آب انبار موجود در محل مذکور ... شوند تا اگر حمادی‌ها خواستند حمله‌کنند، بین دو نیرو، ... قرار گیرند.
شیخ مذکور پس از ترتیب دادن این برنامه، به "حاله" ... سنگربندیهائی در آن جا فراهم ساخت. "حاله در آن هنگام ... تصرف خالوی شیخ مذکور، یعنی "علی اکبرخان گله‌داری" بود ... بندر "عسلویه" نیز برادرزاده گله‌داری "محمد طاهر خان" به نیابت ... از طرف عمویش امور بندر را سرپرستی می‌کرد. شیخ آنگاه به ... گاوبندی بازگشت. خیالش راحت بود که در "شیوو" اثری از آدمی‌... زاد و پول و کالا نیست که به دست تفنگ‌چی‌های حمادی بیفتد ...
ناو جنگی در نزدیکی "شیوو" لنگر انداخت و بدون اولتیماتوم قبلی ... بندر را به توپ بست و این بمباران به قدری شدید بود که ... همه آبادی یکسره ویران شد و حمله‌کنندگان یقین حاصل کردند ... که هیچ ذی روحی در بندر زنده و سالم بر جای نمانده است.
قایق‌های موتوردار که تعدادی از افراد قبیله حمادی در آن بودند ... به طرف ساحل سرازیر شدند. زیرا تصور می‌کردند دیگر احدی در ... بندر باقی نمانده و با خیال راحت می‌توانند آنجا را اشغال کنند ... اما هنوز به ساحل نرسیده بودند که هدف گلوله قرار گرفتند و ناچار ... به سرعت به سوی کشتی بازگشتند. د راین میان تعداد زیادی ... آنها کشته و زخمی شدند.
با مراجعت آنها به ناو جنگی، توپ‌های ناو، بندر وکوه را هدف قرار ... دادند به صورتی که بندر و اطراف کوه به صورت دشتی درآمد ... سپس با قایق‌های خود به طرف ساحل به راه افتادند. این بار ... جنگ جویان نصوری صبر کردند تا همه افراد در ساحل پیاده ... شوند و در این شرایط بود که ناگهان از خندق و نیز از کوه رگبار ... گلوله به سوی آنان سرازیر شد، به گونه‌ای که در مدتی کوتاه آبهای ... ساحل و نیز شن‌زارهای نزدیک آن از خون افراد رنگین شد.
افسران انگلیسی که متوجه شدند چه بلائی بر سر افرادشان آمده ... است، کوه و اطراف بندر را به آتش بستند تا افرادی که در آن میان ... به دام افتاده‌اند، بتوانند به ناو برگردند. در این جریان معلوم شد ... تعداد زیادی از آنان کشته شده‌اند. پس از بازگشت زخمی‌شدگان ... به ناو، در آن‌جا منتظر ماندند تا افرادی که قرار بود از "مقام" به "شیوو" حمله کنند و آنرا به تصرف درآورند، برسند. ولی ... نمی‌دانستند که شیخ "مذکور" برای آنها نیز در میان راه و به وسیله ... رزمندگان "کناردانی" دامی ترتیب داده است.
تفنگ‌چی‌های مقامی وقتی به محل دو آب انبار رسیدند، از طرف ... تفنگ‌چی‌هائی که در طرف "شیوو" قرار داشتند، به رگبار بسته ... شدند و چون خو استند عقب نشینی کنند، افرادی که در شرق ... کمین کرده بودند، آنها را به گلوله بستند. در این حادثه اکثر ... تفنگ‌چی‌های مقامی کشته شدند و عده‌ای نیز در تاریکی شب ... فرار کردند.
ناو جنگی آن شب را در نزدیکی سواحل "شیوو" بسر برد و به مجرد ... طلوع آفتاب به سوی بندر "حاله" و "عسلویه" به راه افتاد. افراد ناو ... دستور داشتند "حاله" و "عسلویه" و "نخل تقی" را به توپ ببندند ... پس از رسیدن به "حاله" با گلوله‌های توپ، قلعه و سنگرهای ... دفاعی را در هم کوبیدند و آنگاه به سوی "عسلویه" رفتند. هدف ... این بودکه افراد قبیله "آل‌حرم" عسلویه را به تصرف خود درآورند و ... زیر چتر حمایت نیروهای انگلیسی در آنجا مستقر شوند. با ... رسیدن به "عسلویه" قلعه و سنگرهای دفاعی را به توپ بستند ... چون "محمد طاهر خان" دید که د ربرابر نیروی دریائی انگلیس و ... سیل مهاجمین نمی‌تواند مقاومت کند و از آن گذشته از مسائل ... جنگی بر خلاف شیخ مذکور بی‌اطلاع بود، با افراد خود به قریه ... بیضه خان" و "ماحوت" و "خلف" عقب نشینی کرد.
راین هنگام افراد قبیله "آل‌حرم" و سرکردگان آنها یعنی: محمد ... خلفان - جابر عبدالله و بوهندی عبدالله وارد آبادی شدند و بی‌هیچ ... گونه مقاومتی بر قلعه ویران شده دست یافتند. افسران انگلیسی ... نیز از ناو پیاده شدند و باآنها به مشورت پرداختند که چگونه بندر ... نخل تقی را درهم بکوبند و تحت تصرف درآورند.
"آل‌حرم" می‌دانستند که مردم نخل تقی مانند مردم عسلویه و ... حاله نیستند و همه اهل جنگ هستند. از این رو به افسران انگلیسی گفتند ما نمی‌توانیم مادام که حتی یک نفر از اهل قریه در آنجا هست، قدم به آنجا بگذاریم. مردم نخل تقی همچون مردم "شیوو" وگاوبندی از خانواده و رعایای نصوری هستند و با ما دشمنی دیرینه دارند و راهی جز این نیست که همه آبادی با توپ ویران شود.
ناو انگلیسی پس از سر دادن صدای سوت ممتد و بلند، روستا را مورد حمله و بمباران قرار داد. البته مردم آبادی هیچگونه وسیلهٔ دفاعی نداشتند و پس از مقاومت مختصری تا آنجا که میسر بود، مایحتاج خود را برداشتند و سر به بیابان گذاشتند تا در جایی بین روستای «ابرک» و روستای «شیرینو» بنام «بیشه» استقرار یافتند و مدتی نسبتاً طولانی در آنجا اقامت گزیدند.
ولی آل حرم که دیدند روستا ویران شده و کسی در آنجا باقی نمانده است، وارد آن شدند و چندین سال آنجا را در تصرف خود داشتند.
پس از به قدرت رسیدن رضاشاه، سرلشکر محمد حسین میرزا فیروز را مأمور کرد تا اسلحه را از دست مردم در منطقه‌ای بین کنگان و گاوبندی جمع‌آوری کند.
عده‌ای از مشایخ از تحویل اسلحه خودداری کردند که از جمله می‌توان از محمد خلفان حرمی، جابر عبدالله و بوهندی عبدالله نام برد. سرلشکر فیروز آنها را برای مذاکره دعوت کرد، در ملاقات با آنها متوجه شد که حاضر به همکاری نیستند و حتی دولت مرکزی و قدرت ارتش را به ریشخند می‌گیرند. از این رو همه را دستگیر کرد و با تعدادی سرباز تعلیم ندیده به شیراز گسیل داشت. اما آنها قبل از رسیدن به شیراز موفق به فرار شدند و از راه دریا خود را به «قطر» رسانیدند.
پس از مدتی به این تصور که آبها از آسیاب افتاده است، به محل باز گشتند و در «سروباش» و «کوشک کنار» استقرار یافتند. (روستاهای مربوط به خودشان) و بنای تعدی و تجاوز به مردم و کاروان‌ها گذاشتند و هر وقت عرصه بر آنها تنگ می‌شد، به قطر می‌گریختند.
دولت مرکزی در برابر این لاقیدی نتوانست بی‌اعتناء بماند و یکی از افسران را به نام «سرهنگ عزیز الله رزم جو» به منطقه گسیل داشت و او پس از زد و خورد با قبایل مذکور، محمد خلفان را دستگیر کرد و چند تن دیگر نیز به قتل رسیدند. محمد خلفان به تهران تبعید شد و تا آخر عمر در آنجا باقی ماند. عده‌ای نیز به قطر متواری شدند و متعاقب آن بود که مردم «نخل تقی» به روستای خود باز گشتند.»
پایان

بندر بوشهر،

معتبرترین بندر ایرانی خلیج فارس در دورهٔ قاجار

عبدالکریم مشایخ



از اواسط دورهٔ قاجاریه که واحدی اداری موسوم به حکمرانی بنادر خلیج فارس" در بندر بوشهر تاسیس گردید، این بندر که در طول دوره‌های افشاریه، زندیه و قاجاریه مهمترین بندر جنوب ایران قلمداد می‌شد، در پرتو این اقدام از چنان موقعیت برجسته‌ای برخوردار شد، که بندر



کنسولگری انگلیس در بوشهر

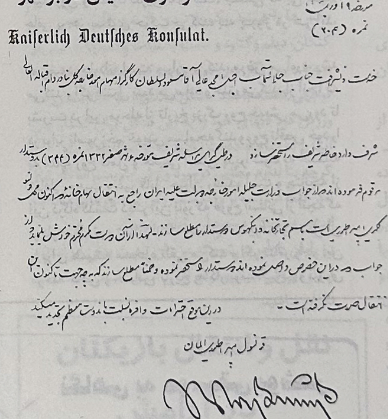
لنگه و بندرعباس نیز جزء قلمرو حکمرانی آن درآمد.
از آن پس این دروازه جنوبی که در تحولات دو قرن اخیر ایران نیز نقش خاصی ایفاء نموده بود، آنچنان مطمح نظر دول بزرگ دنیا قرار گرفت، که اکثر دول خارجی در این شهردفترنمایندگی سیاسی دایر کرده و شرکتهای خارجی و تجار بزرگ نیز به فعالیت تجاری مشغول شدند.«۱»
در این مقاله برآنیم تا با استناد بر اسناد موجود در بایگانی مرکز بوشهر شناسی با کنسولگریهای خارجی مستقر در بوشهر در دورهٔ قاجار آشنا و گامی در بازشناسی هویت تاریخی بوشهر برداریم.

کنسولگری فرانسه در بوشهر

ر.وادلا (r.vadela) نایب کنسول فرانسه در بوشهر که تا سال ۱۹۱۹م/ ۱۳۳۸ هجری قمری به انجام وظیفه مشغول بوده، و مؤلف کتابی تحت عنوان "خلیج فارس در عصر استعمار" می‌باشد، درباره کنسولگریهای مستقر در بوشهر می‌نویسد، که اغلب کشورهای اروپایی در بوشهر کنسولگری داشته، و به فعالیتهای سیاسی، اقتصادی مشغول بودند.«۲»
همانگونه که از نوشتار ر.وادلا برمی‌آید، از جمله کشورهای اروپایی که در بوشهر کنسولگری دایر نمود، دولت فرانسه بوده، که در سال ۱۸۸۹ م/ ۱۳۰۷ هجری قمری اقدام به این کار کرد. نویسنده کتاب اسامی کنسولهای فرانسه در بوشهر از زمان تأسیس تا روزگار خود چنین می‌نویسد: پیا(piat) گوس(gues) سانتی(santi) فرران (ferrant) بری توا (bryais) شالوان(challan) هریت (heritte) و وادلا(vadela) که به ترتیب کنسولگری فرانسه در بوشهر را سرپرستی کردند.«۳»
شایان نگرش است که قبل از اینکه فرانسویها اقدام به تأسیس کنسولگری در بوشهر نمایند، کنسول هلند به کارهای آنها در بندر رسیدگی می‌کرد، فرانسویان زمانی تصمیم به ایجاد نمایندگی خود در کناره‌های خلیج فارس گرفتند، که دولت ایران به سال ۱۸۸۸ م/ ۱۳۰۶ هجری قمری اجازه فعالیت کشتیرانی در رودخانه کارون به دولتهای خارجی واگذار نمود.
"شالوان" کنسول فرانسه در بوشهر، اولین شخصیتی بود، که در ساختمان جدید کنسولگری فرانسه در بوشهر سکنی گزید. وی در فاصله سالهای ۱۹۱۰ - ۱۹۰۱ م/ ۱۳۲۸ - ۱۳۱۹ هجری قمری در بوشهر انجام وظیفه می‌کرد، و بر اساس اسناد موجود در سال ۱۹۰۷ م/ ۱۳۲۷ هجری قمری که برای استفاده از مرخصی عازم پاریس شد، کفالت کنسولگری فرانسه را به سرهنگ "تره‌ور (trever) کنسول بریتانیا در بوشهر واگذار نمود.
مهمترین وظیفه کنسولهای فرانسه در بوشهر و کناره‌های خلیج فارس گسترش فعالیتهای بازرگانی و رواج فرهنگ فرانسوی در این منطقه بود، اگر چه به نوشته "ر.وادلا" در انجام این مأموریت هرگز موفق نبوده‌اند.«۴»
آخرین نماینده فرانسه در بوشهر بعد از مأموریت "هریت (heritte) به سال ۱۹۱۰ م/ ۱۳۲۸ هجری قمری "ر.وادلا" بود که در ۱۷ فوریه ۱۹۱۴ م/ ۱۳۳۳ هجری قمری برای انجام خدمت به بوشهر اعزام گردید.
در این زمان چون ساختمان کنسولگری فرانسه زیاد مورد تهاجم نیروهای تنگستانی قرار می‌گرفت، ر.وادلا ناچار شد، مدت ۱۰ ماه در نایب کنسولگری انگلیس در محله "کوتی" سکنی گزیند. تمامی تلاش "ر.وادلا" در مدت اقامت در بوشهر، مصروف رقابت با آلمانها گردید.«۵»
ر.وادلا" که همسرش را از دست داده بود، در مارس ۱۹۱۹ م/ ۱۳۳۸ هجری قمری برای همیشه بوشهر ا ترک گفت، و بعد مدتها در غیاب کنسولهای فرانسوی، کنسولگری انگلیس، مسئولیت حفاظت از منافع فرانسویها در بوشهر را بر عهده گرفت.

کنسولگری هلند در بوشهر

دولت هلند از سال ۱۷۵۳ م/ ۱۱۶۷ هجری قمری که بارون نیپ هاوزن (baron vankniphavsen) به نمایندگی از طرف "کمپانی هند شرقی هلند" جزیره خارگ را به تصرف درآورد. و پایگاه هلندی نیرومندی در آنجا دایر کرد، به منظور پیشرفت تجاری، تجارتخانهٔ خود در بوشهر را که در سال ۱۷۴۷ م/ ۱۱۷۳ هجری قمری تعطیل کرده بود، مجدداً بازگشایی نموده، و از این زمان برای مدت متمادی اقدام به تأسیس نمایندگی سیاسی مقیم در بوشهر کرد.
بر اساس اسناد و مدارک کمپانی هند شرقی هلند (واک) و نوشتار ر.وادلا آخرین سرکنسول این کشور در بوشهر "بارون ریچارد ون کن" (baron richard van kenn) بود، که مدت بیست سال متوالیاً مأموریت سیاسی داشته است. وی در بوشهر عمارت شخصی زیبایی بنا نمود، که در سال ۱۹۰۱ م/ ۱۳۱۹ هجری قمری آنرا به دولت فرانسه فروخت. کنسولگری فرانسه بعدها به این عمارت انتقال یافت.«۶»



Kaiserlich Deutsches Konsulat.

کنسولگری آلمان در بوشهر

کنسولگری روسیه در بوشهر

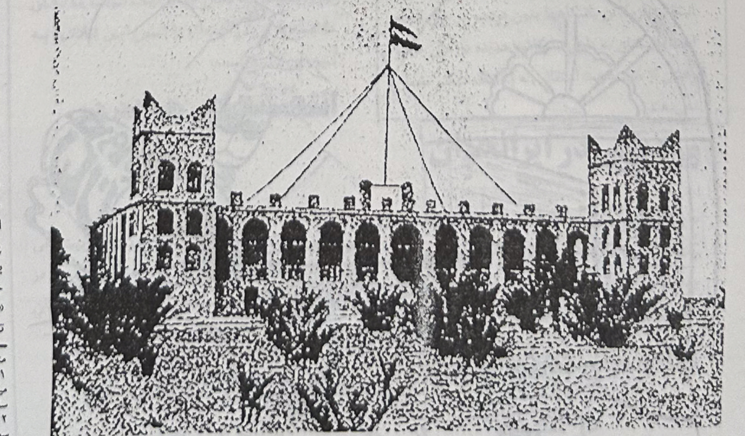
در سال ۱۹۰۱ م/ ۱۳۱۹ هجری قمری روسها کنسولگری خود را در بوشهر تاسیس کردند. محل این کنسولگری در ضلع شمالی استانداری بوشهر قرارداشته است. "ر.وادلا دربارهٔ چگونگی تأسیس این کنسولگری در بوشهر می‌نویسد:« ۱۴ مارس ۱۹۰۱ م/ ۱۳۱۹ هجری قمری شاهزاده "دابیجا"(dabidga) سرکنسول روسیه در اصفهان با تشریفات خاصی به همراه دو تن بازرگان مسلمان تابع روسیه‌به بوشهر آمدند. منظور این هیأت این بود، که در بوشهر یک تشکیلات قوی کنسولی و اقتصادی برقرار کنند.»«۷»
نخستین ژنرال قنسول روسیه در بوشهر "مسیو پاسک" (pask) نام داشت که بعد از وی دوکنسول دیگر نیز مأموریت یافتند، لیکن از حضور در این بندر خودداری نمودند، در غیاب آنها چهار نفر متوالیاً کفالت کنسولگری روسیه در بوشهر داشتند، که عبارتند از: ۱- مسیو کادلوبفسکی ۲- مسیو دیمتریف ۳- مسیو لیلا یوف ۴- مسیو لوئیکو
"سدیدالسطنه" می‌نویسد: « درکادر جنرال قنسولگری روسیه در بوشهر همیشه دو نفر قزاق سواره‌موجود بود، و وکلاء قونسولگری اهواز و شیراز تحت امر بوشهر بودند.»«۸»
بعد از پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه به سال ۱۹۱۷ م/ ۱۳۳۶ هجری قمری جنرال قنسولگری روسیه در بوشهر برچیده شد، و "لوئیکو" به روسیه بازگشت.

کنسولگری آلمان در بوشهر

در سال ۱۸۹۷ م/ ۱۳۱۵ هجری قمری دولت آلمان کنسولگری خود را در بوشهر تاسیس کرد. ر.وادلا (r.vadela)اسامی مامورینی که به ترتیب مسؤلیت سرپرستی کنسولگری آلمان در بوشهر داشته‌اند، چنین آورده:
۱- هه‌نک(heneck) ۲- راین هارت (reinhardt) ۳- دکتر روسلو (rosseler) ۴- واسموس(wassmuss) ۵-لیستمان(listemann)«۹»
بر اساس پژوهشهای انجام شده، همواره شش نفر از آلمانیها در خلیج فارس حضور داشتند، و تجارت آنها در بوشهر توسط شرکت وانکهوس و خط کشتیرانی تجاری موسوم به "هامبورگ آمریکالین hamburgamericaline "که بین دریای سرخ و خلیج فارس ایاب و ذهاب می‌کرده، پیشرفت زیادی نموده بود. برای آگاهی بیشتر از فعالیتهای آلمانها در بوشهر مطالعه کتاب "واسموس" نوشته "داگوبرت فن میکوش" که توسط مترجم عالیقدر "کیکاووس جهانداری" به فارسی سلیس و روان ترجمه شده، مفید و ارزنده خواهد بود.

کنسولگری ایتالیا در بوشهر

مرحوم "سدیدالسلطنه می‌نویسد:" تجارت و تجارت خانه آنها (ایتالیائیها) در بنادر نیست. در سال ۱۹۱۴ م/ ۱۳۳۳ هجری قمری قونسول آن دولت به بوشهر آمده، دو ماه توقف داشته و مراجعت نمود. احتمال می‌رود به زودی تجارت خود را در خلیج فارس جریان دهند.«۱۰»
اسناد یافته شده، بیانگر آن است، که ایتالیایی‌ها که کشتی‌های



تجاریشان بین بنادر دریای سرخ رفت و آمد می‌کردند، در بوشهر نیز برای مدتی اندک کنسولگری خود را دایر نمودند، که نمونه‌ای از اسناد مکاتباتی کنسول ایتالیا در بوشهر برای اطلاع خوانندگان عزیز ارائه گردیده است.

کنسولگری نروژ در بوشهر

نروژیها در بوشهر "ویس قنسول" افتخاری داشته، از تجارت پویایی در منطقه خلیج فارس برخوردار نبودند و تنها چوب و تخته از مملکت خود به منطقه خلیج فارس آورده که در ساخت صندوق برای خرما و صدور این محصول به اروپا و آمریکا از آن استفاده می‌شد. «۱۱»

بالیوز و جنرال انگلیس در بوشهر

انگلیسیها نیز از نخستین اروپائیانی بودند که در سال ۱۷۶۳ م/ ۱۱۷۷ هجری قمری اقدام به تأسیس شعبه‌ای از کمپانی تجاری هند شرقی (اپک) در بوشهر نمودند.در آن زمان حکومت بوشهر با "شیخ سعدون" بود، که به نماینده انگلیس "پرایس (price) اجازه داد تا تجارتخانه‌ای در این شهر بندری بنا کند، بر این اساس معاهده‌ای بین ایران و انگلیس منعقد شد که به موجب آن انگلیسیها از حقوق گمرکی معاف شده، و انحصار ورود منسوجات پشمی به آنها داده شد. این معاهده به امضاء کریم خان زند رسید، و از آن روز انگلیسیها حضور قدرتمندانه خود را بر خلیج فارس اعمال کردند. مرحوم احمد فرامرزی د رکتاب "کریم خان زند و خلیج فارس" درباره بازتاب سیاسی -اقتصادی قرارداد خان زند با انگلیسیها در تاریخ معاصر سیاسی ایران می‌نویسد:« از آن تاریخ (۱۷۶۳ م/ ۱۱۷۷) نماینده انگلیس در بوشهر از صورت نمایندگی یک شرکت تجاری خارج شد، وبه صورت یک مرکز سیاسی درآمد، که بر شیخ‌نشینهای ساحل غربی خلیج فارس حکومت می‌کرد. روی این اصل در نتیجه دادن این قبیل امتیازات، بدون توجه به عواقب آن، حکومت بر آب‌های خلیج فارس حق مسلم و بلا معارض انگلیسیها شد، چنانکه شیوخ سواحل خلیج فارس و سکنه آن ژنرال انگلیسی مقیم بوشهر را "رئیس خلیج فارس" خطاب می‌کردند، و عملاً هم او فرمانروای مطلق بر آبهای خلیج بود، زیرا ایران ابداً دارای قوهٔ دریایی نبود و حتی اهمیتی هم به حکومت بر آبهای شور نمی‌داد. «۱۲»
در سال ۱۷۶۷ م/ ۱۱۸۱ هجری قمری انگلیسیها به دلیل اختلافاتی که با کریم خان زند پیدا کردند، تجارتخانه خود را موقتاً از بوشهر به بصره انتقال دادند، لیکن بعد از سه سال مجدداً به بوشهر بازگشتند.
در سال ۱۸۱۲ م/ ۱۲۲۷ هجری قمری نمایندگی کمپانی هند شرقی انگلیس از بوشهر برداشته شد، و نمایندگی سیاسی مقیم جایگزین آن گردید. از این زمان بود، که نماینده سیاسی مقیم انگلیس در بوشهر، لقب "سلطان بی‌تاج و تخت" انگلیس یافت.

شهبندر عثمانی در بوشهر

اسناد و مدارک تاریخی بیانگر آن است، دولت عثمانی نیز در بوشهر "شهبندر" داشته، که این نمایندگی سیاسی نیز بعد از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی آن امپراطوری تعطیل گردید.
شایان ذکر است، که به کلیه ساختمانهای این کنسولگریها به استثنای کنسولگری و نایب کنسولگری انگلیس در محلات "کوتی" و "سبزآباد" کاملاً تخریب شده، و فقط تصویری از کنسولگری فرانسه و تصویری از کنسولگری آلمان موجود است، که تصاویر موجود دلالت بر آن دارد که این دو بنا از زیباترین ساختمانهای موجود آن زمان در این شهر بوده است.
همانگونه که نوشتیم، کنسولگری و نایب کنسولگری انگلیس که در محله‌های "کوتی" و "سبزآباد" بوشهر قرار دارد، از بناهای تاریخی موجود در این شهر می‌باشد، که متأسفانه ساختمان نایب کنسولگری انگلیس که زمانی اداره دارایی سابق بوشهر در آن مستقر بود، به علت بی‌توجهی روبه ویرانی است. بایسته می‌نماید، که مسئولان میراث فرهنگی بوشهر، نسبت به بازسازی اینگونه بناهای تاریخی اقدام عاجل نمایند.
پژوهش حاضر را با جمله هایی از کتاب "خلیج فارس از دوران باستان تا اواخر قرن هیجدهم میلادی" ترجمهٔ محقق فرزانه جناب حسن زنگنه به پایان می‌بریم:
«فعالیتهای تجاری در هیچ یک از بنادر خلیج فارس را نمی‌شد با تجارت شکوفایی که بوشهر دارا بود مقایسه کرد.» «۱۳»

منابع و مآخذ
۱- خیراندیش، عبدالرسول فصلنامه مطالعات تاریخی، مقالهٔ اسناد سیاسی میرزا محمد خان موقرالدوله حکمران بنادر، سال سوم، شماره ۳ و ۴ سال ۱۳۷۰، ص ۳۲۲
۲- وادلا، ر، خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه شفیع جوادی، نشر سحاب، چاپ دوم، ۱۳۶۴، ص ۵۲
۳- وادلا، ر، همان، ص ۵۳
۴- وادلا، ر، همان، ص ۱۷۳
۵- وادلا، ر، همان، ص ۱۷۴
۶- سدیدالسلطنه کبابی، محمد علی خان، بندر عباس و خلیج فارس، به کوشش احمد اقتداری، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۳، ص ۶۲۷
۷- وادلا، ر، همان، ص ۵۳
۸- سدیدالسلطنه کبابی، همان، ص ۶۲۸
۹- وادلا، ر، همان، ص ۶۴۳
۱۰ -سدیدالسلطنه کبابی، همان، ص ۶۴۳
۱۱- وادلا، ر، همان، ص ۵۴
۱۲- فرامرزی، احمد، کریم خان زند و خلیج فارس، به کوشش حسن فرامرزی چاپ مؤلف، ۱۳۴۶، ص ۹۳
۱۳- سیوری، راجرز و کلی، جی.بی، خلیج فارس از دوران باستان تا اواخر قرن هیجدهم میلادی، ترجمه حسن زنگنه، نشر همسایه قم چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۷۰

نسیم جنوب

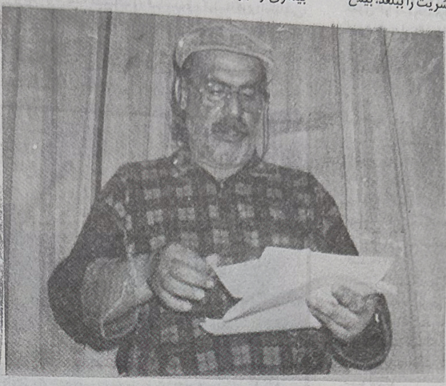
تئاتر هسته‌ای

نوشته ایرج صغیری

چیزی که باعث می‌شودنسل امروز تئاتر را «اخته» و یا «مرده» بپندارد، بیهودگی و بی‌فایدگی خود تئاتر نیست، بلکه بکارگیری غیر صحیح قالب تئاتر در شرایط تازه است. به عبارت دیگر بیهوده سعی داریم تئاتر را بکاری واداریم که از عهده سینما برمی‌آید.«نمایش» و «تلویزیون» و «سینما» را یکی گرفته‌ایم. به تفاوتها اصلاً توجه نمی‌کنیم. انرژی ذخیره کنندهٔ تئاتر را نمی‌توانیم آزاد کنیم. آنرا متراکم از انرژی، زنده به گور کرده‌ایم.

توانائی واقعی این هنر را در تعریف زیبا و شورانگیز «آنتونین آرتو» می‌بینیم: «احساسی که بازیگر از فراز تلی از هیزم آتش گرفته بر می‌انگیزد. سن و سالن و تماشاچی و بازیگر را چون سیل دربرمی‌گیرد و از سالن نمایش سرازیر خیابانها و شهر می‌شود.» اینِ همان نیروی هسته‌ای است برخوردار از هسته اصلی و «رادیو اکتیویته تئاتر» با قدرت ویرانگر و سازندگی «انفجار هسته‌ای». این تعریف نوینی است از تئاتر نوین. تئاتری که بالقوه توان سازندگی را در خویش متراکم کرده، اما عدم دستیابی به این انرژی لایزال و عجز دست اندرکاران تئاتر امروز جهان در کشف این نیروی سازنده و غنی سبب شده است تا این مجتمع انرژی زاینده را عاملی کهنه، تهی و عاجز و حاشیه‌ای تصور کنند و یا مانند عتیقه‌ای، بسیار دورتر از تاریخ مصرف خود در کنج طاقچه عتیقه بازی، پشت هزارن اشیا زینتی و تجملی دیگر، ناپیدا، خاک خورده و گم شده بماند. پس می‌ماند اینکه راه کشف این انرژی تئاتری و دستیابی به این نیرو و سمت دادن به آن در رستگاری بشریت چگونه است. آیا دست‌اندرکاران تئاتر جهان کودن یا ابلهند؟ حداقل در قیاس با بزرگان تاریخ تئاتر گذشته واضح است که چنین نیست. ما عادت کرده‌ایم از تئاتر توقعی تاریخی داشته باشیم توقعی سالمند و کهنه.

پیشتر گفتیم که این تئاتر نیست که کهنه می‌شود بلکه اشکال تئاتری است که در طول تاریخ بر اساس نیازمندی بشر و جوامع تکامل می‌یابد. تا پیش از روزگار ما تحولات هنری موازی با تاریخ حرکت می‌کرد و چون روند تاریخ روندی نسبتاً آرام قابل محاسبه و قابل کنترل بود لاجرم تحولات در تئاتر نیز که بر اساس نیازمندیهای نوین شکل می‌گرفت و تحقق می‌یافت، همسرعت با تاریخ و موازی با شتاب تحولات تاریخی قابل تصور، درک شدنی و نهایتاًپذیرفتنی بود. اما ناگهان به قرنی می‌رسیم که یکباره تمامی پدیده‌های معنوی و مادی بشری دستخوش دگرگونیهای مهیب کامل عیار و همه جانبه می‌شوند. یعنی تمام قامت تاریخ و حتی معیارهای تاریخ عوض می‌شوند. بشریت تمام قد از درون و برون چیز دیگری می‌شود. علم آدمیزاد را به مرزهای ناشناخته رسانده است. کائنات نوینی دهن باز کرده است تا اندیشه و تخیل بشریت را ببلعد. بیش



از هر زمان دیگری بشر حقارت خود را درک کرده است. تکنولوژی، صنعت و علم و تمدن چنان شتاب گرفته‌اند که گوئی از تاریخ و از بشر گوی سبقت را برده‌اند. همه این پدیده‌ها در اصل و ظاهر دست به دست هم داده بودند تا ضمن خدمت به بشریت، بزرگی و قدرت اندیشه و روح انسان را بزرگ و توانا و متعالی سازند، اما می‌بینیم که حقیقت امر چیزی است بسیار مهیب‌تر از پیشرفت و یا تمدن. در قرن ما تحول سکهٔ دو روئی است که اگر یک روی آن بشر را به آسمانهای دور می‌برد، کامپیوتر می‌سازد، اتم می‌شکافد و در آستانه برقراری ارتباط با عموزاده‌های موهوم و احتمالی خود قرار می‌دهد ، روی دیگر سکه هراس عمیقی است که در نتیجه آن ناشناخته ترین زوایای روح بشری را می‌آشوبد. زیرا بیش از هر زمان دیگر به ناچیزی و حقارت خود ایمان آورده و خود را برابر دنیائی میلیاردها بار بزرگتر از گذشته مشاهده می‌کند. اعتبار هنر تئاتر این است که درست در همین آشفتگی عظیم به داد بشر می‌رسد، حتی شده به بهای تکرار ترس خویش.

باید همین زمان خود را شناخت. همین زمانیکه تئاتر را تف کرده است و تلویزیون را به آغوش خانواده‌ها برده است و مردم را به آغوش سینماها. فراموش نکنیم که هم تلویزیون و هم سینما از دولتی تئاتر است که به این درجه از قرب و عزت رسیده‌اند. اگر بتوانیم آنچه را که دو عامل سینما و تلویزیون از تئاتر غارت کرده‌اند از انها پس گیریم؛ هیچ معنائی نخواهند داشت. مع‌الوصف ظاهر امر چنین است که گویا جامعه عصر ما تئاتر را سترون و سالمند می‌بینند. اگر این قرن را آنجور که هست بازشناسیم با رجعتی به درون خویش خواهیم دید که در ژرفای روحمان زخمی دهان باز کرده است که جز به مدد نفس و اندیشه تئاتر قادر به معاینه آن نخواهد بود. برای اینکه به قابلیتهای شفادهندگی تئاتر ایمان بیاوریم باید زخم بزرگ روح خویش را مطالعه کنیم. باید ایمان بیاوریم به ارواح زخم خورده خویش. آنگاه به راحتی خواهیم دانست که این بیماری را جز به مدد تئاتر مداوا نتوانیم کرد. نسل معاصر نسلی است مبتلا به کافرترین «زار» جنوب. بادی بر این نسل سوار است و جز آوازها و دهل‌های «اهل هوا» زیرش نمی‌آورد. فقط «بابازاری» باید نام باد را در ترانه «اهل هوای» تئاتر فریاد کند و دهل‌هایش باد را بزیر کشد و جوامع ما را شفا و آرامش و سامان دهد، آری ناجی قرن ما تئاتر است و این مستلزم این است که بار کم بهای کنونی تئاتر را به زمین بگذاریم و شروع کنیم به کشف و دریافت منابع غنی انرژی در تئاتر. در روزگار ما رادیواکتیو غریب‌ترین جوهر شناخته شده است؛ در عین حال مفیدترین و خطرناکترین هم است. جسمی که بی هیچ جانی بر هر بستری حرکت می‌کند، به پرواز در می‌آید،

نمی‌میرد، جاودانه است، ویران می‌کند، مرض می‌آورد، رشد می‌کند و اگر کنترل شود می‌سازد و خلق می‌کند. از آنجا که بشریت در این مرحله از تاریخ بزرگ روح خویش می‌رود تا در برابر ناسور زخم خویش مسامحه کند و روح ناقص خود را به مثابه روح کامل و حقیقی انسان پذیرا شود، به آستانه تغافلی مهیب و غیر قابل جبران رسیده است و چنانچه از این درگاه گذشت دیگر این باور که «روح انسانی از آنچه که او دارد سالم‌تر و زیباتر است »نه تنها نپذیرفته یحتمل آن را برای همیشه مسخره تلقی می‌کند و اگر تئاتر را در این مرحله خاص و حساس تاریخ به کار برنیانگیزیم و نیروی حقیقی آن را به عنوان نیروی هسته‌ای ویرانگر کژروی‌ها سازنده روح اصیل و زیبا به کار نگیریم، جای دلهره می‌ماند که شاید کائنات را زخم دار کند زیرا که باید بشر امروز تکلیف خود را در برابر تئاتر روشن کند. اگر پویائی این هنر هنوز هم وجود و مشتاقانی دارد، پس کجاست؟ انفجاری از آن نمی‌بینیم، چرا استادیومهای فوتبال جمعیت موج می‌زند و میلیونهانفر از راه تلویزیون به تماشای یک بازی ساده می‌نشینند اما یک تئاتر برای جمع کردن ۲۰۰ نفر تماشاچی چه خواری‌ها که تحمل نمی‌کند. از حقوق خود می‌گذرد، انعطافهای مذلت بار نشان می‌دهد، تازه این هنگامی است که هزینه برپائی خود را نیز از دولت و یا از مرجع عام المنفعه‌ای صدقه گرفته است. در بازی ساده فوتبال چه رازی نهفته است که اینسان مهم و جدی تلقی می‌شود؟ فوتبال هیچ ندارد چرا آنکه فوتبالیستها در قالبی مدرن از تئاتر، یک نمایش عصر ما را اجرا می‌کنند. آنان نیز درست مثل بازیگران تئاتر در صحنه بازی خود به نقش‌آفرینی می‌پردازند، زیرا درون زمین بازی در نقش رقیب و هم‌آورد یکدیگر به بازی چنگ می‌یازند ولی پس از انجام بازی ممکن است افراد هر دو تیم با یکدیگر دوست صمیمی باشند و با هم سلام کنند و دست به هم دهند، اما توی زمین (صحنه اجرا) و در اجرای نقش خود کاملاً جدی و موفق باشند. «بازی» چیزی غیر از این نیست با تفاوتی ناچیز در شکل که در تئاترهای معمول بازیگر از بدن (فیزیک) و صدای خود استفاده می‌کند، ا بازیکن فوتبال از بدن و توپ سود می‌جوید. یک مسابقه فوتبال، اجرایی صحیح از یک نمایش معاصر ماست که مجریان آن با دست‌اندازی، به همان هسته مرکزی قدرتمند تئاتر (همان منبع راز آفرین و جان بخش) موفق شده‌اند به شکلی شایسته از نمایش دست یابند و پیش روی میلیونها تماشاچی اجرا کنند. حالا باید بدانیم که راز توفیق این اجراها در چیست که با وجود این همه تکرار باز هم این همه مورد استقبال واقع می‌شود . آیا «هیجان» نیست؟ راز این همه اقبال هر چه باشد پیش و بیش از همه اینها این نکته اهمیت دارد که بدانیم نیروی اصلی حرکت در فوتبال، بدلیل برخورداری آن از هسته اصلی و مرکزی هنر نمایش می‌باشد. در مجالی دیگر باید این بازی را تحلیل کرد. اما آنان که سنگ تئاتر را در زمانه ما به سینه می‌زنند باید عبرت بگیرند و بیاموزند که علیرغم هیاهوی شایع، تئاتر زنده است و چنانچه نیروی حقیقی خود را بازیابد از هر زمان دیگری قدرتمندتر و پرجاذبه‌تر اجرا خواهد شد. کامیابی فوتبال جام جهانی تمثیلی است انسانی از انفجار هسته‌ای یک نمایش در زمین فوتبال. تنها شاهد شکلی راستین از تئاتریم و بدین سان با استقبال ملی روبرو می‌شویم . حال می‌توان تصور کرد چنانچه محتوائی جدی‌تر از «بازی ورزشی» بتواند قالب خویش را بیابد چه انفجاری پیش خواهد آمد . قرن ما قرن اتم است. عصر انفجارهای هسته‌ای، قرن سرعت، توسعه علم و رشد غول آسا و بی‌رویه تکنولوژی. دیگر جایی برای حرکت لاک‌پشتی باقی نگذاشته. در روزگاری که هر آن باید انتظار فروریزی حقایق مسلم علمی باید بود دیگر کار چندانی از قالبهای کلاسیکی برنخواهد آمد، حتی اگر این قوالب مربوط به هنر باشد. تئاتر اگر می‌خواهد زنده بماند، اگر می‌خواهد آبرویش زنده بماند هیچ گریزی ندارد جز آنکه در ابعادی عظیم ، اجرائی چون انفجار هسته‌ای داشته باشد و گرنه محکوم به زوال و فناست.

نگاهی به موسیقی بوشهر

محسن شریفیان



برای توضیح و بررسی فرهنگ موسیقیائی بندر بوشهر باید به چند نکتهٔ اساسی توجه کرد که سه مورد آن در پیدایش و شکل گیری انواع موسیقی این خطه که از لحاظ طبقه‌بندی بر مبنای تعلق ملودی به دو بخش عمده موسیقی مذهبی و موسیقی غیر مذهبی که خود به شاخه‌های جداگانه تقسیم می‌شوند، تأثیر زیادی گذاشته است.

نکته اول که برای بررسی سبکهای مختلف موسیقی بوشهر اهمیت دارد این است که بوشهر گذرگاه و محل سکونت قومها و ملتهای مختلفی بوده، که هرکدام از آنها به نوعی در فرهنگ، ادب و هنر ساکنان بومی بوشهر تأثیرگذار بوده‌اند که از این میان ساهپوستان آفریقائی که در اواخر قرن هیجدهم به عنوان برده به این منطقه آمده بودند تقریباً تأثیر زیادی نسبت به سایر قومهای مهاجر بر روی موسیقی و بعضاً فرهنگ بوشهر گذاشتند که برای نمونه می‌توان بعضی ازآنهامانند یزله‌ها(yazleh) ، نیمه‌ها(naimeh) ، مراسم‌زار(zar) یا لیوا (laiwa) ، و مراسم سنج و دمام ... که بعد از ورود آنها به این منطقه شکل گرفته‌اند نام برد.

«ظاهراً این شهر (لیان باستانی) از هزارهٔ سوم، و احتمالاً حتی پیش از آن تاریخ به سبب موقعیت خاص جغرافیایی خود، یکی از حلقه‌های ارتباطی تمدنهای شرق و غرب دنیای قدیم بوده است» وجود قومها و نژادهای گوناگونی مثل «آریائیان، دراویدی، سیاهپوستان، سامی، عیلامی، سومری، نوردیک، عرب و... که در سرزمین بوشهر سکونت داشته و یا به مرور به این منطقه مهاجرت کرده‌اند » و همچنین نزدیک بودن این شهر به جزایر خلیج فارس، دریانوردی و تجارت ساکنان بومی این سامان با کشورهای حوزهٔ خلیج فارس و دریای عمان و بعد سومالی، تانزانیا و هند، و بالعکس تجارت این کشورها با بندر بوشهر، فرهنگ و هنر این شهر را ضمن اینکه در بعضی موارد به خود آمیختند تحت تأثیر قرار دادند که این تاثیرات به خوبی در لهجهٔ محلی، نوع معماری، نوع غذا و حتی نوع لباس بوشهریها (خصوصاً در گذشته نچندان دور) نمایان است.

نکتهٔ دوم، دین مردم بوشهر است که اکثر آنها مسلمان هستند، این نکته و جایگاه آن که یکی از عوامل مهم در ادغام و پیوستن فرهنگ مهاجرین بوشهر با فرهنگ این منطقه محسوب می‌شود، در بوشهر باعث پیدایش انواع مراسم مثل پامنبری، سینه زنی، شام غریبان، دم دم سحری (dom dom sahari) ، مراسم مختک (makhtak) علی اصغر و طفل صغیری شده است، که همه آنها با موسیقی‌ای خاص همراه هستند.

گرایشهای مذهبی و اعتقادات خاص آن، موسیقی و فرهنگ این منطقه را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد، بطوریکه آواهای مربوط به آن به دلیل اهمیت ویژه‌ای که دارند و همچنین به خاطر کثرت و تنوع، بخش مهمی از فرهنگ موسیقی بوشهر محسوب می‌شوند. در میان موسیقی مذهبی بوشهر آوازهای مربوط به آئین عزاداری بیشتر از همه می‌درخشد که این مراسم در ماه محرم به اوج خود می‌رسد.

نکته سوم: شرایط سخت طبیعی، گرما(بواسطهٔ کمی ارتفاع و نزدیکی به خط استوا)، کم بودن ریزش باران، دریا و رطوبت بسیار زیاد هوا، وضعیت دشوار زندگی، ماهیگیری و دریانوردی در این اقلیم جغرافیائی می‌باشد، که باعث بوجودآمدن فرمها و آوازهایی خاص شده است.

مثلاً در گذشته نباریدن باران در فصل بارش باعث می‌شد که مردم برای ریزش باران در قالب مراسمی بنام باربارونی همراه با آهنگ و شعری ویژه دست به دعا ببرند و یا کار بر روی دریا، پارو زدن و سایر کارهای طاقت فرسا آوازهایی را جهت هماهنگی و رفع خستگی در انجام کارهای جمعی بوجود آمده است، که به‌آنها نیمه می‌گویند.

هنوز بنایان برای گرفتن مصالح ساختمانی (سنگ،آجر) از دست کارگر این اسامی را با آواز می‌گویند و خلاصه اینکه اکثر مردم بوشهر با ریتم و موسیقی به کار خود سرعت و نظم می‌بخشند. آنها خود را با موسیقی طوری سرگرم می‌کنند که خستگی ناشی از کارها را احساس نمی‌کنند.

در شهر آفتاب سوزان، مادر با خواندن لالائی فرزندش را به خواب و نغمه‌های نرم او چون جویبار شیری در درون کودک راه می‌جوید. مرد با نجوای نیمه نیداف و نیمه گرگور خستگی صید را از تن می‌زداید. کودکان همراه با بوی دریا و آواز پرطنین خلیج فارس بالنده می‌شوند، بیت خوانی زنان کِل (kel) یزله، شَپ (shap) حنابندان را آذین می‌بندد و نی‌انبان و نی جفتی در گوش شب سرودی رقص انگیز می‌خواند.

بدرقهٔ راه زائران آوای دل انگیز چاووش است و شروه در شوره‌زار دل مرد رنج کشیده و در تفتندگی سینهٔ او بذر نرم باران می‌پاشد.

شیههٔ غمگنانهٔ بوق و زاری زنگ دار و کوبندگی دمام خبر از عزاداری می‌دهد.

همسرائی زنان و مرثیه‌های جانگداز آنان در عزای سرهائی برای عزیز از دست رفته‌شان و در پایان همخوانی در سرودن ذکر «غفرالله لکم» مرده‌ای را بطرف گورستان جهت بازگرداندن آن به خاک نشان می‌دهد.»

مردم خونگرم بوشهر در کلیهٔ شئونات زندگی با موسیقی محلی خود ارتباطی قوی دارند، موسیقی که از دل پاک و زجر کشیده، خواننده و نوازنده‌های سیه چرده‌ای که اکثراً از قشر فقیر و ضعیف این جامعه هستند نشات می‌گیرد.

منابع : ۱- جغرافیای استان بوشهر، سال دوم آموزش متوسطه عمومی شرکت چاپ و نشر ایران / ۲- عبدالحسین سعیدیان، سرزمین مردم ایران، ۳-ایرج افشار سیستانی، نگاهی به بوشهر، جلد دو.

درد ما درد انتقاد ناپذیری است

نقدی بر جوابیهٔ اداره کل تربیت‌بدنی به نسیم جنوب

● محمد سیفیان

در حدود بیست و پنج سال پیش با روزنامه ومجله آشنا شدم و به دلیل علاقه وافری که به ورزش داشتم گرایش پید کردم به مجلات و نشریات ورزشی و از همان لحظه تاکنون هیچ زمانی خواندن مجلات و مطالب ورزشی را از دست نداده‌ام، و به همین جهت پس از چاپ نشریه نسیم جنوب اولین صفحه‌ای که مطالعه نمودم صفحه ورزشی آن بود و تا این لحظه که پنج پیش شماره از آن به چاپ رسیده علاوه بر دیگر مطالب نشریه مطالب ورزشی را نیز به دقت دنبال کرده‌ام ومتوجه شدم مقالاتی که در صفحه ورزش این نشریه به چاپ می‌رسد تا حدودی بیان درد دلهای ورزشکاران است که از این بابت خوشحال شدم، اما در آخرین پیش شماره نسیم جنوب متوجه جوابیه اداره کل تربیت بدنی شدم و چند بار به دقت آن جوابیه را مطالعه نمودم، نه از روی علاقه بلکه بر اساس وظیفه بر خود دانستم در مورد جوابیه تربیت بدنی مطلبی بنویسم گرچه می‌دانم پس از خواندن این نامه آن را چاپ نخواهید کرد.

بردران عزیز مسئول در ورزش، چه کسی دلش برای استان خود نمی‌سوزد؟ شما چه ورزشکاری در استان می‌شناسید که علاقمند به ورزش استان خود نباشد؟

پس هر فرد ورزشکار و علاقمند به ورزش حق دارد از مشکلات و کمبودهای ورزشی در استان خود انتقاد کند.

چرا باید از انتقادها هراس داشته باشیم؟ چرا وحشت زده می‌شویم؟ اگر شما مسئول محترم به ورزش دل می‌سوزانید، چرا از انتقاد سازنده بهره نبرید. برادران عزیز شما چه کار دارید که مقالات چاپ شده توسط چه فرد و یا افرادی نوشته می‌شود؟ شما چه نیازی دارید که آنها نام خود را ببرند تا شما آنها را شناسایی کنید، نگاه کنید به مطالب ببینید که حقیقت دارد یا نه؟ در جوابیه نوشته‌اید برآنیم تا با نویسنده مقالات مذکور به منظور روشن شدن حقایق به مباحثه بپردازیم، شما چرا بر آنید تا با نویسنده مقالات به مباحثه بپردازید، شما بجای پرداختن به مباحثه بیائید صادقانه از کمبودها و مشکلات بنویسید،

شما هم بیائید بنویسید که اداره کل تربیت بدنی با کمبودکارشناس روبرو است، شما هم بنتویسید که طرحهایی که در سال ۷۶ مورد بهره‌برداری قرار گرفته است طرحهایی بود که چندین سال قبل اعتبارات آن به تصویب رسیده و می‌بایست خیلی زودتر مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت.

عزیزان شما بجای مصاحبه بیائید بنویسید که سالن بانوان که تازه افتتاح شد،و بطور وسیع در باره آن تبلیغ شد، فعلاً بانوان ورزشکار قادر به انجام ورزش در آن نیستند، برادران عزیز چرا از واقعیت‌ها گریزانید، چرا نمی‌خواهید باور کنید که برای این فوتبال باید مرثیه خواند، آیا برای از دست دادن تمامی مقام و اعتبارت در فتبال باید چهچهه زد و بارک الله گفت تا شما خوشتان آید. جای بسی تأسف است که غریبه‌ها به حال فوتبال ما گریه می‌کنند اما خود مدافع این هستیم که این فوتبال رو به رشد است. کدام رشدی خدا می‌داند، انجام چند مسابقه که نشان دهنده این فعالیت و رشد ورزش نیست.

نه عزیزان درد ما درد انتقاد نسبت به و درد خودبزرگ بینی‌است، درد ما از بی تخصص بودن است.

برادران عزیز، اگر کمی تأمل کنید، اگر کمی بجای نشستن در اطاق بلند شوید و نگاهی به بیرون اندازید خواهید دید ورزش این استان عقب‌مانده‌تر و امکانات آن از اکثر شهرهای کشور کمتر است. آقایان عزیز بجای نشست بروید از نزدیک درد دل ورزشکاران محروم را بشنوید که از داشتن یک توپ ورزشی محروم و از ابتدایی‌ترین امکانات برای ورزش بی‌بهره‌اند.

برادران گرامی، بیائید بخاطر اینکه مشکلات شهرها و بخش‌ها را ببینید یک بازدیدی از شهرهایی چون دیر، کنگان، دیلم وگناوه و داشته باشید تا واقعیتها را عینی‌تر ببینید. پس اگر نمی‌خواهید به کمبودها و مشکلات توجهی داشته باشید حداقل بگذارید تا علاقمندان به ورزش درد دلهای خود را به این شکل بیان کنند، پس آنها را به مباحثه دعوت نکنید که آن مجادله است.

گرچه بنا ندارم مطلبی درمورد ورزش بنویسم اما اگر نیاز شد حتماً در آینده از وضعیت ورزش در شهرهای مختلف استان و مسائل موجود آن خواهم نوشت.

در پایان یادآور می‌شوم که عزیزان تربیت بدنی هر استان متولی ورزش است و توقع از آن امری طبیعی است پس نگران نباشید.

دوچرخه سواران دانش آموز در بندر رستمی



مسابقات آموزشگاههای استان همچنان با برگزاری مسابقات در رشته‌های مختلف ادامه خواهد داشت.

حسین چغادکی کارشناس مسئول تربیت بدنی آموزشگاههای استان بوشهر اعلام کرد: پس از مسابقات دو و میدانی و فوتبال آموزشگاهها که در تعطیلات نوروز در بوشهر انجام شد و از این مسابقات نیز استقبال خوبی بعمل آمد مسابقات دوچرخه سواری آموزشگاههای استان به مناسبت سالگرد شهادت آیت الله مطهری در بندر رستمی از توابع دلوار برگزرا می‌شود. وی اضافه نمود که همزمان ،در آموزشگاههای دختران نیز مسابقات چند رشته ورزشی انجام خواهد شد.

جوانان و ورزش

این هفته:

عدنان مخبر بوشهری



عدنان مخبر بوشهری در سال ۱۳۶۰ در شهر بوشهر متولد شد حدود ۴ سال است که در رشته وزنه‌برداری مشغول به فعالیت است و طی این مدت کوتاه و با توجه به سن کم موفق شده عناوینی در این رشته بدست آورد.

وی می‌گوید تشویقهای پدرم و استادم بهرام زاده عامل اصلی برای ادامه فعالیت در این رشته ورزشی بوده، ودر این مدت ۵ مقام متوالی در وزن خودم در استان کسب نموده‌ام. همچنین مقام دوم در مسابقات آموزشگاههای کشور رانیز بدست آورده و در مسابقات نوجوانی کشوری نیز به مقام سوم در حرکت یکضرب رسیده‌ام.

مخبر اضافه می‌کند، گرچه ورزش وزنه‌برداری یک ورزش بسیار سنگین است ولی تاکنون هیچ چیز مانع از ادامه فعالیتم نشده است. وی در پایان از ورزشکاران جوان خواست که در وهله اول به درس و تحصیل خود اهمیت دهندو در کنار آن به ورزش بپردازند.

تغییرات در هیئت فوتبال استان بوشهر

در محافل ورزشی بحث بر سر این است که رئیس جدید هیئت فوتبال استان بوشهر چه کسی خواهد بود. شنیده می‌شودکه به زودی در هیئت فوتبال استان تغیراتی بوجود خواهد آمد ولی چه کسی جانشین حاج حسین وردیانی خواهد شد هنوز مشخص نیست.

شاهین و پشتوانه مالی

تیم شاهین بوشهر که چند سالی در دسته دوم باشگاههای کشور جا خوش کرده بدلیل مشکلات مالی و تأمین هزینه‌های خود جهت شرکت در مسابقات سال جاری همچنان به دنبال حمایت یک شرکت یا ارگان علاقمند به ورزش است که تا کنون این تلاشها به نتیجه‌ای نرسیده است.

انتصابهای جدید در ورزش

با خبر شدیک که تعدادی مسئولیت جدید در تربیت بدنی استان ایجاد خواهد شد. برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه چندین بار با روابط عمومی تربیت بدنی استان تماس گرفتیم و لی نتیجه‌ای حاصل نشد.

بازیکنان بوشهری درجستجو

چند تن از باریکنان موفق استان که در حال حاضر به وجود آنها در استان خیلی نیاز است در تلاش هستند که به تیم‌های شهرستانی حاضر در لیک بپیوندند که از این عده عبارتند از ابراهیم بازیاری، محمود آرامش، یوسف رستم، حسین دشتی، ابراهیم فراشبندی، محمد ایراوانچی و ...

نقل و انتقال بازیکنان در آرامش

بر خلاف نقل و انتقالات سالهای گذشته امسال نقل و اننتقال بازیکنان باشگاهها بدون دردسر در حال انجام است بازیکنان به دلیل مشکلات عدیده در حال حاضر رغبتی از خود جهت انتقال به باشگاه دیگر نشان نمی‌دهند.

وردیانی در ایرانجوان

حاج حسین وردیانی بازیکن اسبق تیم فوتبال پاس بوشهر و سرپرست هیئت فوتبال استان، بعنوان مدیر جدید باشگاه ایرانجوان منصوب شد،البته وی هنوز انتصاب خود در باشگاه ایرانجوان را تأیید نمی‌کند.

کلاسهای توجیهی فیفا در تهران

کلاسهای چهار رشته‌ای داوری ، مدیریت، مربیگری و پزشکی در فوتبال در تهران آغاز می‌شود.در این کلاسها که زیر نظر فدراسیون بین‌المللی فوتبال فیفا برگزار می‌شود سه نفر از استان بوشهر شرکت خواهند داشت.

در مربیگری هوشنگ جلالی ثابت، در داوری اسماعیل میمد عامری و درمدیریت حاج حسین وردیانی حضور می‌یابند.

شعر ارسالی یک خواننده نسیم جنوب در پاسخ به مقاله «ببخشید، ما اشتباه می کنیم.»

● احمد عبدی

ببخشید، عذر تقصیر آورم پیش
ندارم طاقت کم، مهلت بیش
من از ورزش در این استان ملولم
نه بیکارم، نه بیمار یا فضولم
ببخشید ما اگر فریاد کردیم
زایام گذشته یاد کردیم
قدیما انتقاد و نقد جا داشت
که سازنده به کار خود روا داشت
ببخشید که ورزش ناتوان است
که امکانات امروزی گران است
چمن با خاک ما ناسازگار است
زمین و ورزشش چون شوره‌زار است
اگر ورزش در این استان ضعیف است
ولی سالنهای آن خوب و نظیف است
زشهرستان دشتی تا به کنگان
گناوه، ریگ و آبپخش و برازجان
اگر از خاطر ما رفته باشند
مجازند تاکه نقدی گفته باشند
ببخشید عذر و تقصر گر گناه است
نبخشیدن زما هم اشتباه است

با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

• خلیل موحد

در پیش شماره اوّل هفته نام نسیم جنوب، مقالهٔ مستندی، تحت عنوان قصهٔ داستان نویسی در بوشهر درج شده بود که انصافاً برای من جالب بود و بر معلومات ناچیزم در این مورد افزود. امّا در پیش شماره سوم هفته نامه مذکور، مطلبی چاپ شده بود تحت عنوان «آقای سردبیر، معرفی روشنفکران اشتباه محض است» به قلم آقای حسینی - بنا به گفته مدیر مسئول محترم نسیم جنوب، در پیش شماره چهارم، اسم مستعار است - که لازم دیدم در مورد آن به مصداق «و ذکّر فان الذکری تنفع المؤمنین» (آیه ۵۵ سوره الذاریات) نکاتی را به اختصار به عرض برسانم.

۱ - آقای حسینی بعد از بیان مقدماتی ،از نویسنده مقاله قصه داستان نویسی در بوشهر و نیز مسئولین هفته نامه بشدت انتقاد می‌کند که چرا دچار اشتباه محض گردیده به معرفی روشنفکران پرداخته و خط روشنفکر مآبانه را دنبال می‌کنند ؟

در اینجا از آقای حسینی که ظاهراً از موضع هواداری از دین به نفی کل جماعت روشنفکران می‌پردازد، سئوال می‌کنیم، برادر گرامی ! کدام قانون و دستور دینی، اخلاقی و عقلی، معرفی روشنفکران را گناه و حرام دانسته که جنابعالی خود را موظف به نهی از آن می‌دانید ؟ ! در کجای قانون اساسی کشور به تصریح و یا تلویح عنوان شده که رسانه‌های جمعی، حق نوشتن شرح زندگی و بیان اقوال ، اندیشه‌ها و نیز معرفی آثار و عملکرد روشنفکران را ندارند ؟! اگر افکار و تولیدات فرهنگی کسانی که خود را مولد فرهنگ می‌دانند از طریق رسانه‌های گروهی انعکاس نیابد چگونه می‌توان درباره آنها به داوری نشست؟

چرا باید همگان بتوانند از رسانه‌های جمعی بهره‌گیری کنند ولی روشنفکران از این حق مسلم انسانی، الهی و قانونی خود محروم باشند؟ چرا در حالی که در کلیه تمدنها و فرهنگها و از جمله تمدن و فرهنگ کهنسال ایرانی و اسلامی، احترام و پاسداشت ارباب علم و هنر و صاحبان اندیشه‌های آزاد، آگاه و آفریننده - هر کدام در حدّ شایستگی - آنها امری متعارف بشمار می‌رود، ما به نام دین، روشنفکر ستیزی را پیشه کرده‌ایم ؟! آیا باید روشنفکران جامعه همگی دقیقاً مانند ما بیاندیشند، بگویند، بنویسند و عمل کنند تا از فرمان حذف و طرد آنها دست بشوییم ؟!

ما در این مقال نه در کار ارائه تعریف و بیان ویژگیهای روشنفکران هستیم و نه در مقام دفاع مطلق از طبقه روشنفکر. این نحله نیز مانند سایر طبقات و گروههای اجتماعی، مشکلات و ضعفهای عام و خاص خودش را دارد. ضمناً هرگز نمی‌گوییم هر کس ادعای روشنفکری کرد و یا ادای روشنفکران را درآورد می‌تواند در سلک روشنفکران قرار گیرد.

من هم بر این باورم که برخی مدعیان روشنفکری از بعضی از غیر مدعیان، تاریک اندیش ترند ولی مستقل از اراده شما و من جریان روشنفکری ایران اعم از مذهبی، ملی و چپ (مارکسیست) یک واقعیت تاریخی است و هیچ قدرت بشری نمی‌تواند - و البته حق هم ندارد - هیچ یک از اجزای تاریخ را سانسور، انکار و یا مخدوش سازد و یا سهم پیشتازان تحولات اجتماعی را نادیده بگیرد. همانطور که احدی نمی‌تواند و حق ندارد نقش بازاریان و روحانیون را در تحولات اجتماعی ایران نفی نماید.

نکته دیگر اینکه در کلیه لایه‌ها و طبقات اجتماعی می‌توان با اندیشه‌ها و عملکردهای متفاوت و حتی متضاد مواجه بود و به همین دلیل نمی‌توان دربارهٔ آنها حکم واحدی صادر نمود و تابع قانون "همه یا هیچ" بود. و هم حق نیست که دست به استقراء ناقص زده و حکمی راکه درباره برخی صادق است به جمع تعمیم دهیم.

۲ - نوشته‌اید : «معرفی روشنفکران چیزی نیست که به نشریه بها و ارزش بدهد. کسانی که چه آگاهانه و یا ناآگاهانه دست به چنین کاری زده‌اند و یا خواهند زد بدانند که در اشتباه محض بسر می‌برند و نشریه آنان نه تنها در دل مردم جایگاهی نخواهد داشت بلکه خط انزوا را طی خواهند نمود»

برادر عزیز ! اتفاقاً بها و ارزش هر رسانه و نشریه‌ای به این است که بتواند محلی برای بیان اندیشه‌ها و اقوال گوناگون و جایگاهی برای تبادل و تضارب افکار نحله‌ها و لایه‌های مختلف فکری و سیاسی جامعه باشد نه اینکه ترویج فرهنگ تک صدای را در دستور کار خود قرار دهد و از دیگران هم بزور بخواهد که مانند آن بیاندیشند. رسانه‌ها باید گفتمانهای رایج در جامعه را منعکس نموده و حق انتخاب احسن را برای خوانندگان خود محفوظ بدارند. «و بشارت حق بر بندگانی است که اقوال را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌کنند.» (آیه ۱۸ سوره الزمر)

آیا شما به جای نوشتن این مطلب غلاظ و شداد، بهتر نبود با نوشتن یک نقد عالمانه، مستند و منصفانه بر مقاله مورد نظر، من و امثال من را در جایگاه انتخاب قول احسن قرار می‌دادید؟

دیگر اینکه منظور از مردم چه کسانی هستند ؟ آیا مردمانی که بنا به دلایل و عوامل مختلف از جمله بی سوادی و غرق بودن در انبوه مشکلات و گرفتاریهای اقتصادی و روحی اصولاً اهل مطالعه نیستند ؟ مردمانی که مطبوعات را نمی‌خوانند با چه معیاری می‌توانند حکم کنند که کدام نشریه به کامشان زهر و کدام عسل می‌ریزد تا نوبت به منزوی کردن آنها برسد؟

و اگر منظور از مردم، گروههای مختلف اجتماعی اهل مطالعه و پیگیران اخبار و تحلیلهای مطبوعاتی است که این سخن نه تنها یک دعوی بلادلیل است، بلکه خلاف آن نیز براحتی با تحقیق در تیراژ مطبوعات کشور قابل اثبات است ، برای نمونه روزنامه جامعه که روزنامه روشنفکران دینی ملّی مستقل است افتخار دارد که آراء و نظریات گروههای سیاسی، اجتماعی گوناگون، حتی مخالفان خود را نیز منعکس می‌کند و علیرغم عمر یک و نیم ماهه‌اش از پر تیراژترین روزنامه‌های کشور بوده و روز بروز بر اقبال اهالی مطالعه به آن افزوده می‌شود و این در حالی است که خرید و اشتراک روزنامه جامعه بر خلاف برخی از روزنامه‌های سابقه‌دار و بعضاً روشنفکر ستیز بر هیچ اداره، سازمان ، نهاد و مدرسه‌ای تحمیل نشده است . من یقین دارم که اگر هفته‌نامه محترم نسیم جنوب به همین روند فعلی ادامه دهد نه تنها در انزوا قرار نخواهد گرفت بلکه بر محبوبیت آنهم افزوده خواهد شد.

۳ - مرقوم فرموده‌اید : «مدیر مسئول و مسئولین نشریه فوق‌الذکر [نسیم جنوب] این را بدانند که اگر همین نویسندگان قادر به انتشار نشریه‌ای بودند با تجربیاتی که از آنان دیده شده قدر مسلم هیچ ارزشی برای شما بچه‌های حزب الهی قائل نبودند.»

به نظر می‌رسد که این ایراد شما، قابل تأمل است و مشکل بتوان با قاطعیت ادعای شما را رد کرد و ای کاش نویسندگان مورد نظر شما خود صاحب نشریه و تریبونی مستقل بودند تا بشود بهتر درباره آنها قضاوت کرد ولی چون شخصاً تنها کلیاتی در مورد این محترمین می‌دانیم و بر خلاف شما تجربه خاص هم دربارهٔ آنها نداریم به حکم نص شریف «از چیزی که دانشی درباره آن نداری پیروی مکن » (آیه ۳۶ سوره اسراء) نمی‌توانیم دربارهٔ‌آنها‌پیش‌داوری کنیم. گرچه مستقل از افراد مذکور در مقاله مورد انتقاد شما عملکرد منفی و زیانبار برخی از جریانات روشنفکری در ۱۰۰ سال اخیر بر آگاهان تاریخ سیاسی معاصر کشور مخفی نیست.

و نکته مهم این است که نباید بدیهای دیگران را با بدی پاسخ داد. «ادفع بالتی هی احسن السیئه» - بدی را از راهی که بهتر است دفع کن و پاسخ بدی را به نیکی بده - (آیه ۹۶ سوره مؤمنون) و چگونه است که ما خود برای دیگران حق و حقوقی قائل نیستیم ولی از آنها می‌خواهیم که به افکار و ارزشهای مورد قبول ما احترام بگذارند؟!

۴ - در چند موضع از نوشته خود از ارزشهای انقلاب یاد کرده‌اید، ارزشهایی که در جامعه اسلامی مردم متدین و مخلص به آنها بها داده و با آن زنده‌اند و به آن افتخار می‌کنند.

برادر مؤمن ! شما در نوشته خود هیچ مصداقی برای ارزشهای انقلاب ارائه نکرده‌اید، ولی تا آنجا که حافظه تاریخی مان یاری می‌دهد می‌دانیم که مردم ایران سه چیز عمده نداشتند و علیرغم تفاوت در افکار و اندیشه‌ها برای کسب آن مبارزه کردند و آن سه ارزش جاودانی آزادی، استقلال و عدالت و قسط بود، سه هدفی که میلیونها انسان شریف در طول تاریخ در راه تحصیل آن جانفشانی کردند و افتخار و حیات هر ملتی وابسته به آنهاست.

« دشمنی با اشخاص و اقوام شما را به انحراف از حق نکشاند عدالت کنید که آن به تقوا نزدیکتر است» (آیه ۸ سوره مائده) ملاحظه می‌فرمایید که در این آیه عدالت مهمترین مصداق تقوا (ارزش) و رکن بنیادین پرهیزگاری معرفی شده است. و مطابق آیه ۲۵ سوره حدید فلسفه بعثت انبیاء عظام و انزال کتاب و میزان برای این است که مردم بین خود قسط را بپا دارند و خلاصه اینکه متون دینی ما اعم از کتاب و سنّت و سیره پیشوایان گرامی دین و آموزشهای عرفانی و اخلاقی مالامال است از بحث درباره عدالت و قسط و رعایت حقوق سیاسی ، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم چه کسانی که هم دینند و چه کسانی که همنوعند و البته موضوعی که درباره آن کتابها نوشته شده، مرگز در یک مقاله جا نمی‌گیرد. حال چرا با وجود این همه تأکید و تصریح کتاب و سنت بر رعایت حق و عدل، ما این چنین بی‌محابا می‌خواهیم مخالفان فکری و سیاسی خود را از حق حیات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و حتی اگر دستمان برسد از حق حیات فیزیکی محروم کنیم ؟! آیا مقوله‌هائی مانند آزادی، عدالت، احترام به حقوق انسانها و از جمله پیشکسوتان در عین وجود برخی اختلافهای فکری و سیاسی با آنها جزء ارزشهای انقلابی مورد قبول تقریباً قاطبه ملت ایران نیست که هفته نامه نسیم جنوب به آن پرداخته است؟ اصولاً چرا ما باید دربارهٔ مخالفان فکری و سیاسی خود از جادهٔ عدالت و انصاف خارج شویم؟ کاری که خدا و رسول و ائمه معصومین (ع) ما را از انجام آن منع کرده‌اند.

۵- نوشته‌اید:« برخی‌ها قصد دارند تفکر شیطانی خود را بر جامعه تحمیل کنند و دم از دوم خرداد می‌زنند،در دوم خرداد مگر چه چیزی اتفاق افتاد ؟ ... در حقیقت مردم بار دیگر به اسلام ناب محمدی رای دادند نه به افکار التقاطی بیگانه از دین.»

برادر گرامی واقعاً چرا فکر می‌کنید که تنها شما دارای افکار الهی هستید و مخالفانتان همگی تفکر شیطانی دارند ؟ این حکم قاطع شما به کدام مستند شرعی و عقلی و واقعیت خارجی متکی است . آیا گمان نمی‌برید این گفتار شما از مصداق بهتان باشد که معصوم (ع) فرمود : بهتان بر فردی که از آن دور است از آسمانها و زمین سنگین تر است ؟

حداقل ۲۰ میلیون نفر از رأی دهندگان از مردم عادی گرفته تا برخی روحانیون ارشد و تقریباً همه طیف‌های روشنفکری و صدها نفر مفسر و تحلیل‌گر دوست و یا دشمن انقلاب در خارج و حتی برخی از ناموافقان آقای خاتمی، از انقلاب دوم خرداد دم زده‌اند، آیا بر عقل و زبان آنها شیطان حاکم بوده است؟ و در هر حال مؤمن ـ مخلص که نباید از شیطان بترسد مگر نخوانده و یا نشنیده‌ای که علیرغم اینکه شیطان دشمن آشکاری برای نوع انسان است (آیه ۵ سوره یوسف) ولی کید و مکرش [حداقل در مقابل مؤمنین] ضعیف است (آیه ۷۹ سوره نساء)

و اما اینکه مردم به اسلام ناب محمدی رأی دادند، بله مردم به آقای خاتمی که شعار آزادی، عدالت، رعایت کامل حقوق همه جانبه مردم اعم از موافق و مخالف و از جمله کل روشنکفران - هما نهائی که شما سخت به آنها تاخته‌اید ـ تساهل و تسامح ، رفق و مدارا ـ که پیامبر (ص) فرمود : «من حرم الرفق حرم الخیر کله» (هر کس که از مدارا بی‌نصیب باشد از همه نیکی‌ها محروم است) احترام به شأن و کرامت انسانها، عدم خشونت و رعایت قانون که همگی ارزشهای انسانی، الهی و انقلابی هستند، رأی دادند . و بر خلاف گفته شما، آفرینندگان دوم خرداد هرگز به مقدسات مردم (خودشان) توهین نخواهند کرد و با توجه به شعور بالای خود در مقابل مخالفان خود به روش رسول خدا (ص) عمل کرده و موعظه حسنه ، ارائه حکمت (برهان و دلیل) و جدال احسن را در پیش خواهند گرفت و محتاج چوب و چماق نخواهند شد. با آرزوی محو استبداد، استعمار، استثمار، استعباد و استحمار از عرصه زمین و روابط انسانی.

توضیح: در پیش شماره سوم نسیم جنوب ، مقاله‌ای تحت عنوان "مع روشنفکران اشتباه محض است" به چاپ رسید که در آن ، نویسند روش نشریه اعتراض نموده و انتقاداتی در خصوص ارائه نظرات گوناگ در جامعه ، عنوان نموده بود.پس از آن مقالات مختلفی در این خصو به دفتر نشریه رسید که سه مقاله آن در این صفحه به چاپ رسیده ا نسیم جنوب سعی می‌نماید با چاپ نظرگاههای مختلف و احیاناً متضا جهت آماده نمودن فضایی سالم جهت دیالوگ و گفتگوهای طیف وسلایق گوناگون جامعه اقدام نموده و مردم را در این خصوص به داو و انتخاب فرا بخواند - سردبیر

چرا می‌خواهید آزادی بیان را سلب کنید

نقدی بر مقاله «معرفی روشنفکران اشتباه محض است»

• ابوالحسن عمرانی

در پیش شماره سوم مقاله‌ای تحت عنوان "معر روشنفکران اشتباه محض است" چاپ نموده‌اید که این جای بسی تأمل است .

اصولاً ارزش و اهمیت هر جامعه، حزب، گروه و یا نشری مقاله‌ای باید از طریق دیدگاه ارائه شده آن جامعه، حزب گروه یا نشریه و مقاله و دیدگاه روشنفکران آن گروه مع کرد. چه بسیار روشنفکرانی در جامعه ما وجود دارند ک چهره آنها شناخته شده نیست منجمله روشنفکران مد نویسنده مقاله . بطور کلی باید روشنفکران هر جامعه طریق درج مقالات آنان در نشریات به جامعه معرفی ش و این خود افراد هستند که می‌توانند به قضاوت نش سره را از ناسره تشخیص دهند وگرنه معرفی روشن بقول نویسنده محترم مقاله اشتباه محض که نیست بلکه کاری بسیار شایسته و عالی است که ما بیان دیدگاههای جدید و ایده‌های جدید هر چند از مخالفا که باشند، نیز به معرض نمایش گذاشته و دیدگاههای را بیان کنیم زیرا که جامعه ما دیگر از مرحله کودکی گذ و افراد آن قادر به درک مسائل هستند.

در ضمن آن شخص محترمی که خود به انتقاد پرداخ ظاهراً با پیشرفت فرهنگی بوشهر مخالف هستند وای حتی حرمت قلم را نیز نگه نداشته‌اند وبه توهین واق پرداخته‌اند؟! نویسنده در جای دیگر گفته‌اند که مع روشنفکر چیزی نیست که به نشریه‌ای ارزش واعتبار بد ولی باید گفت که ارزش و اعتبار هر نشریه‌ای بسته ب مقالات ارائه شده در آن و خوانندگان آن بستگی دارد و قدر مقالات ارائه شده علمی‌تر و با عینک واقع بینانه‌تر به مسائل ارائه شده باشد ارزش آن بالاتر است. و اص کدام نشریه است که بنا به نظر نویسنده مقاله به دلیل چا مقالات روشنفکران مدنظر نویسنده در دل مردم جایگاه ندارد و در جای دیگر اشاره نموده‌اند که این روشنفکران ارزشهای انقلاب اشاره نکرده‌اند ولی باید گفت آیا به ج اینکه نویسنده‌ای در مقاله‌اش به ارزشهای انقلاب اش نکرده باید او را با عینک بدبینی نگاه کنیم. ولی سؤالی ک نویسنده مقاله فوق باید پرسید این است که آیا زیب جامعه اسلامی است که عده‌ای رابخاطر طرز تفکرشان دیدگاه نویسنده محترم مقاله) محکوم نمائیم و اص آزادی بیان را از آنان سلب کنیم؟ در پایان به نویسنده مق باید گفت که همه قضایا را با عینک بدبینی لجاب نظاره‌گر نباشید و در قضایا نسبت به مسائل روز معقولان و منصفانه‌تر عمل کنید.

جاذبه، چرا دافعه؟

• یدالله یادپیما - برازجان

در شماره سوم هفته نامه وزین نسیم جنوب، مقاله‌ای نظرم را جلب کرد تحت عنوان «معرفی روشنفکران اشتباه محض است» که واقعاً مایهٔ تأسف بود. تأسف به این خاطر که برخورد نویسنده محترم مقاله نیز همانند برخورد کسانی بود که فقط دغدغهٔ منافع دنیوی‌شان را دارند و از دین و نظام دینی ما همانقدر می‌دانند و می‌خواهند که به سودشان باشد. والا دینی که با احکام ومنطق قوی قرآنی‌اش، برای هر اندیشه و ایده‌ای پاسخی در خور و شایسته دارد،معتقدین آن را هرگز افرادی تشکیل نمی دهند که از دارندگان عقاید دیگر، اینچنین دچار ترس و واهمه باشند. خوشبختانه در این مدتی که از عمر پر برکت انقلاب اسلامی می گذرد،مردم متدین و آگاه ایران به خوبی دریافته‌اند که مسلمانان راستین کسانی هستند که دل مشغولی واقعی آنها حفظ نظام و تداوم و استوار ارزشهای الهی آن است ، و اثبات این امر نیز ممکن نخواهد بود مگر آنکه این افراد قبل از هر چیز، اجرای فعل به فعل قانون اساسی نظام راکه نشأت گرفته از احکام نورانی اسلام بوده و بنیانگذار انقلاب برآن صحه گذاشته ومورد تأیید رهبر معظم انقلاب نیز می‌باشد، نصب‌العین خود قرار داده و بدان اصرار ورزند. و همچنین مردم ما متوجه این نکته شده‌اند که بیشتر از همه باید مواظب و مراقب کسانی بود که در گفتار، دایه‌های مهربان‌تر از مادرند و در عمل به تنها چیزی که پایبند نیستند قانون اساسی و دیگر قوانین جاری مملکتی است. زیرا چگونه می توان باور کرد که فردی معتقد به نظام باشد ولی برخلاف خواست نظام که در اصولی مترقی قانون اساسی آن متبلور است، حق آزادی و حیات را فقط برای خود و همفکرانش، طلب می‌کند؟! چطور ممکن است که فردی به اسلام و منطق قوی آن اعتقاد و آگاهی داشته باشد، ولی در مقابل تفکرات بیشتر ذهنی و خیالی چند روشنفکر، آنچنان از خود ضعف و واهمه نشان دهد که بر خلاف نص صریح قانون اساسی که می‌گوید:« اصل بر برائت است»، نشریه‌ای را مورد مؤاخذه قرار دهد که چرا در مقاله‌ای که‌ازعده‌ای روشنفکر، ذکری به عمل آورده است ؟! تا آنجاکه حافظه تاریخی بشر گواهی می‌دهد، توسل به زور و نفی، همیشه شیوهٔ انسان‌هایی بوده که حرفی برای گفتن و منطقی در مقابل دیگران نداشته‌اند. وانگهی این افراد چرا نمی‌خواهند باور کنند که نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، باپشت سرگذاشتن آن همه بحرانهایی که می‌دانیم، از آنچنان قوام و استحکامی برخوردار است که ظهور و وجود چند روشنفکر حتی مخالف، تاثیری بر آن نخواهد داشت؟! در مملکتی که در سایه ثبات سیاسی، نظامی و اجتماعی و حکومتش، رهبر و رئیس جمهور آن، خود بر استقرار جامعه مدنی و تشکیل احزاب و تشکلهای سیاسی - مردمی و آزادی نشر و بیان اصرار می‌ورزند، آیااظهار عجز و ترس کردن در مقابل یک مقاله، شعر، و یا نقد و نظر یک روشنفکر، نشانهٔ آن نیست که ما از توانمندی‌های دین و نظام خود بی‌خبر بوده، و یا اینکه از آن می‌ترسیم که نکند در سایه آزادی و قانون، منافع شخصی و گروهی ما به مخاطره افتد؟ توصیه من به نویسنده محترم مقاله فوق الذکر این است: برادر و یا خواهر گرامی! برای اینکه از ابراز عقیده ونظر دیگران نترسی، برای اینکه بتوانی حقانیت گفته‌های خود را اثبات کنی، برای آنکه در مقابل افکار دیگران مجبور نباشی که دست به عملی بزنی که موجب وهن نظام و بدنامی اسلام و مسلمین گردی، قبل از هر چیز و با فراغت بال، قرآن، این حکم و برهان قاطع الهی را به دقت مطالعه نما. البته نه بدین خاطر که با حفظ کردن آیه‌ای، خود را در محافل و مجالس، مؤمن جلوه دهی. سپس با درک و شناخت بیشتر آن، حتماً نهج‌البلاغه مولای متقیان را نیز با وسواس و به قصد قربت به خدا و خود، چندین بار، بخوانید و در آن به تفحص بپردازید. در این صورت مطمئن باشید که اگر تا کنون نیز دین را بخاطر منافع دنیایتان خواسته‌اید، از این پس باادلهٔ الهی و نه چماق تکفیر و طرد و تهمت، قادر خواهید بود که از پس هر منطقی به درآئید و از ظهور و نمود هیچ روشنفکری نهراسید. پس بگذار همانگونه که حق وجود و اظهارنظر و بیان اندیشه را برای خود می‌طلبی، دیگران نیز از این نعمت خدایی بی‌بهره نگردند.اجازه دهید تا دیگران آنچه در چنته دارند بروز دهند و آنگاه تو با مجموعه پایان ناپذیری از خود و اندیشهٔ خدایی با آنان به مناظره بنشینی. البته با این فرض که تو واقعاً مسلمانی، و در لباس دوست قصد بدنامی این وحی الهی را نداری.

نسیم جنوب

هفته نامه سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی ، ورزشی

صاحب امتیاز : دکتر عبدالامیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
مدیر اجرایی : مهندس محمد مهدی بنچاری
مدیر فنی : حسین ابوالحسنی
بخش ادبی : منوچهر آتشی
بخش مقالات : سید. قاسم یاحسینی
بخش ورزشی : سید محمد سیدزاده
بخش هنری : حسین دهقانی
بخش اقتصاد : پرویز حاجیانی
بخش معارف : حجه الاسلام محمد فولادی
بخش سیاسی : خضرخلیلی
بخش خانواده : اعظم میرشکاری
بخش جوانان : محمدسعید فقیه
بخش عکاسی : عباس حیدری
چاپ ولیتوگرافی: چاپخانه علوی بوشهر، خ امام، خ شهید حیدر
آدرس: بوشهر، خ امام، خ فاطمیه، خ شهیدفیصی زاده، دفتر
هفته‌نامه نسیم جنوب- تلفن: ۳۵۸۲۰ صندوق پستی